



درباره جنگ تن به تن
آیا حمله به سایت فردو واقعا رخ داده است؟
جمهوری اسلامی چگونه می‌تواند دوباره بر مردم خود تکیه کند؟
اگر ایران سقوط کند روسیه بعدی است
مسئله تنگه هرمز و تغییر معادلات جنگ
اخراج چین از غرب آسیا
اقتصاد اروپا در حال عقب‌افتادن است
نسبت فناوری هسته‌ای با اقتصاد سیاسی ایران چیست؟



چیزی متولد شده است
که باید زنده بماند





بسم الله الرحمن الرحيم

هفته نامه خبری تحلیلی/ **کرانه**

سال اول/ پیش شماره پنجم/ ۴ تیر ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: موسسه علم و سیاست اشراق

scienceandpolitics.net

نشانی: تهران، خیابان هنگام، خیابان طاهرخانی

، پلاک ۱۰۰، واحد ۸

مدیرمسئول: علیرضا شفا

شورای سیاست گذاری: علیرضا شفا، ابوالصالح تقی زاده طبری،

محمد رضا هدایتی

سردبیر: محمدرضا هدایتی

تحریریه: علی ارجمند، مبین لطفی زاده، امیرمهدی عبدی

تحریریه فناوری: معصومه ندیری، محمدحسین تسخیری

مدیر هنری و صفحه آرا: سروش راستگو

دستیار سردبیر: محمدمهدی شاه سنائی

فهرست

خبر ۴

تولد یک ملت ۶

درباره جنگ تن به تن ۷

نبرد سرنوشت ۸

آزمون ملت ایران ۹

رویداد بزرگ ایرانی ۱۰

نیروی دستان خالی ۱۲

نیروی آرزوی بزرگ ۱۴

اراده به شهر، اراده به زیستن، اراده به جنگ ۱۵

بازمعماری محور مقاومت ۱۶

از بذر تا سفره ۱۸

مسئله تنگه هرمز ۲۰

محدودیت کنترل شده ۲۴

نقاب همسایگی ۲۵

چشم انداز اقیانوسی یک بندر ۲۶

دوستی درمیانه جنگ ۲۸

لبنانیزه کردن ایران ۳۰

دالانی به سوی دوزخ ۳۲

خیلی کم تقریباً هیچ ۳۴

آیا حمله به فردو واقعاً رخ داده است؟ ۳۵

مسخ شدگان ۳۶

وفاق یا جدال ۳۸

معمای آتش بس ۳۹

دعوی رئیس و مدیر ۴۰

آمریکای هسته ای ۴۲

دست خالی اروپا ۴۴

جنگ و انرژی اروپا ۴۵

بحران انرژی آلمان ۴۶

خطای هسته ای آلمان ۴۸

تردید جبران ناپذیر ۵۰

نمونه اولیه جنگ های آینده ۵۱

جهان های موازی جنگ ۵۲

اگر ایران سقوط کند روسیه بعدی است ۵۳

اخراج چین از غرب آسیا ۵۶

توازن استراتژیک چین در خاور میانه ۵۶۸

قطار پکن-تهران ۶۲

کمین ایرانی، درس چینی ۶۳

ضررهای چینی ۶۴

اشتباه محاسباتی ۶۶

سیستم موقعیت یاب؟ ایرانی چرا که نه! ۶۸

هزینه زنده ماندن در جغرافیا ۷۰

گدازه های توریم ۷۲

بی رقیب ۷۴

دفاع ملی، بازار و تکنولوژی ۷۶

چه کسی هزینه جنگ را می پردازد ۷۸

یادداشت ها

خلیج فارس و دریای عمان

مقاومت

آمریکا

اروپا

روسیه

چین

فناوری

سند

روز اول: جمعه ۲۳ خرداد

اقدامات ایران:
موج دوم و سوم حملات:
هدف قرار دادن حیفا و تل آویو.
اقدامات اسرائیل:
ادامه حملات به زیرساخت‌ها: حمله به تهران، آذربایجان شرقی، لرستان، کرج، زنجان، کرمانشاه و همدان.
ترور هدفمند: شهادت غلامرضا محرابی، مهدی ربانی و ۳ دانشمند هسته‌ای.
پیامدها:
تخریب کامل ۹ ساختمان در رامات گان و آسیب به برج ۳۲ طبقه در تل آویو.
آژانس بین‌المللی انرژی اتمی: تأیید آسیب به تأسیسات اتمی فردو و نطنز.

روز دوم: شنبه ۲۴ خرداد

صادق ۳: تهاجم گسترده با ده‌ها موشک بالستیک و پهپاد به مراکز نظامی و پایگاه‌های هوایی اسرائیل.
اقدامات اسرائیل:
حملات پیشگیرانه: حمله به استان‌های تهران، البرز، کرمانشاه، اصفهان، لرستان، آذربایجان شرقی و مرکزی.
ترور هدفمند: شهادت غلامعلی رشید، امیرعلی حاجی‌زاده، داوود شیخیان و ۶ دانشمند هسته‌ای.
پیامدهای سیاسی و بین‌المللی:
بسته شدن آسمان ایران، اردن، عراق و اسرائیل.
لغو شدن مذاکرات ایران با آمریکا در وزارت خارجه.

روز سوم: یکشنبه ۲۵ خرداد

اقدامات اسرائیل:
ترور هدفمند: شهادت سردار کاظمی، رئیس سازمان اطلاعات سپاه، به همراه جانشین و معاونش در تهران.
اقدامات ایران:
پاسخ به ترور: حمله موشکی به مرکز تسلیحاتی رافائل در حیفا.
حمله با تسلیحات نوین: استفاده از موشک‌های هایپرسونیک و هدف قرار دادن نیروگاه برق حیفا.
تلفات و خسارات:
کشته شدن ۸ نفر و زخمی شدن ۱۳۲ نفر در اسرائیل بر اثر حملات ایران

روز چهارم: دوشنبه ۲۶ خرداد

اقدامات ایران:
حمله به اهداف راهبردی شامل ساختمان ارتش، پالایشگاه حیفا و تأسیسات سوخت جنگنده‌ها.
اقدامات اسرائیل:
اجرای عملیات خرابکارانه و حمله با پهپاد به اهدافی در تهران (انبار نفت شهران)، اصفهان و تبریز.
اقدامات جبهه مقاومت:
شلیک چند موشک از سوی نیروهای مسلح یمن به سمت جنوب اسرائیل.
تلفات و خسارات:
اعلام رسمی حدود ۵ کشته و ۳۸۵ تا ۵۰۰ مجروح در اسرائیل.

روز پنجم: سه‌شنبه ۲۷ خرداد

اقدامات ایران:
رونمایی از تسلیحات جدید: استفاده از موشک «فتاح» برای اولین بار در موج یازدهم و موشک دوربرد «سجیل» در موج دوازدهم.
اقدامات اسرائیل:
حمله به تأسیسات تولید موشک خجیر در جنوب غرب تهران.
رویداد سیاسی:
تخلیه دو پایگاه نظامی آمریکا در سوریه و افزایش گمانه‌زنی‌ها درباره گسترش جنگ.

روز ششم: چهارشنبه ۲۸ خرداد

اقدامات اسرائیل:
جنگ روانی: هشدار تخلیه و سپس حمله با ۴ موشک به ساختمان مرکزی صدا و سیما در تهران.
اقدامات ایران:
تغییر تاکتیک: اجرای حملات محدود اما مستمر با موشک‌های کروز و پهپاد.
موج دهم: حمله به مقرهای موساد و اطلاعات نظامی ارتش (آمان) در تل آویو و ایجاد آتش‌سوزی.
ادعای سرنگونی چهارمین جنگنده F-۳۵ اسرائیلی.

اقدامات ایران:
 موج پانزدهم: استفاده از کلاهک خوشه‌ای برای اولین بار و حمله به صنایع نظامی حیفا و تل‌آویو.
 حمله موفق به جنوب: اصابت یک فروند موشک «سجیل» به بئرالسبع، زخمی شدن بیش از ۱۸ نفر و از کار افتادن ایستگاه قطار.

موج هفدهم: حمله گسترده علیه طیفی از اهداف شامل مراکز فرماندهی و پایگاه‌های هوایی نوآتیم و هاتزیریم.
اقدامات اسرائیل: گسترش دامنه حملات: حمله به اهدافی در شمال ایران (گلستان و رشت) برای اولین بار.

حمله به تأسیسات کلیدی: تمرکز بر ضربه به تأسیسات آب سنگین اراک و نیروگاه خنداب.

رویدادهای بین‌المللی: آغاز گفتگوهای ایران و اروپا در ژنو.

موضع‌گیری بریتانیا: وزیر خارجه بریتانیا از دخالت «واقعی و نزدیک» کشورش در تحولات خبر داد.

روز هفتم: پنجشنبه ۲۹ خرداد

اقدامات ایران:
 آغاز فاز جدید حملات: اعلام دوره جدید حملات ترکیبی با بیش از ۱۰۰ فروند پهپاد رزمی و انتحاری با هدف اصلی سامانه‌های دفاع ضد موشکی.
 گسترش اهداف: حمله به حیفا، خولون، تل‌آویو، بیت‌المقدس، رمت‌گن و بیمارستان سوروکا در بئر‌شبع.

حمله نقطه‌زن: هدف قرار دادن یک مرکز فرماندهی و اطلاعات ارتش اسرائیل در نزدیکی یک بیمارستان. **اقدامات اسرائیل:**

حملات تلافی‌جویانه: حمله به تجهیزات آب سنگین اراک و اهدافی در تهران و نطنز.

رویداد سیاسی: دونالد ترامپ اعلام کرد که برای تصمیم‌گیری درباره حمله به ایران «ظرف دو هفته آینده» اقدام خواهد کرد.

روز هشتم: جمعه ۳۰ خرداد

اقدامات اسرائیل:
 حمله به یک ساختمان مسکونی در قم و شهادت دو غیرنظامی.
اقدامات ایران:
 حمله موشکی به مرکز سایبری اسرائیل و مقر یک کانال تلویزیونی.
 موج هجدهم: حمله گسترده پهپادی و موشکی به فرودگاه بن‌گورین.

تلفات: زخمی شدن حداقل ۲۵۰ نفر در اسرائیل.

روز نهم: شنبه ۳۱ خرداد

اقدامات آمریکا:
 ورود رسمی به جنگ: حمله بمب‌افکن‌های B-۲ با بمب‌های سنگرشکن به تأسیسات هسته‌ای فردو. حمله با موشک‌های کروز به تأسیسات نطنز و اصفهان.

اقدامات ایران:
 موج بیستم: پاسخ سریع با شلیک بیش از ۴۰ موشک، شامل رونمایی و استفاده از موشک چندکلاهک «خیبرشکن».

رویداد سیاسی: دونالد ترامپ مدعی نابودی کامل توان غنی‌سازی ایران شد. ایران این ادعا را رد کرد.

روز یازدهم: دوشنبه ۲ تیر

اقدامات ایران:
 عملیات «بشارت فتح»: شلیک ۱۴ موشک بالستیک به پایگاه هوایی العدید آمریکا در قطر. موج بیست و دوم: آخرین حمله موشکی به مراکز نظامی اسرائیل دقایقی قبل از آتش‌بس. **اقدامات اسرائیل:**
 حمله به مقرهای انتظامی و درب ورودی زندان اوین در تهران.

رویداد سیاسی: اعلام آتش‌بس: دونالد ترامپ از برقراری آتش‌بس میان ایران و اسرائیل خبر داد.

روز دوازدهم: سه شنبه ۳ تیر

اقدامات اسرائیل:
 حمله به یک ساختمان مسکونی در قم و شهادت دو غیرنظامی.
اقدامات ایران:
 حمله موشکی به مرکز سایبری اسرائیل و مقر یک کانال تلویزیونی.
 موج هجدهم: حمله گسترده پهپادی و موشکی به فرودگاه بن‌گورین. تلفات: زخمی شدن حداقل ۲۵۰ نفر در اسرائیل.

سرمقاله تولد یک ملت

در حالی که رهبر انقلاب از همان روز نخست حمله رژیم صهیونیستی به ایران، این حمله را «آغاز جنگ» از جانب رژیم صهیونیستی توصیف کرد، عده‌ای در داخل تلاش دارند تا این رخداد را به زدو خوردی موقت فرو بکاهند؛ زدو خوردی که با اقدام متقابل ایران و انتقام از رژیم صهیونیستی و آمریکا نهایتاً حل و فصل شد و به پایان رسید. این دو موضع در قبال جنگ، از پایان آن نیز دو تصویر متفاوت ارائه می‌کند: آتش بس به عنوان توقف موقت در میانه یک جنگ و آتش بس به عنوان صلح و برگشتن به روال عادی پیش از جنگ. برخلاف آنچه ابتدا به نظر می‌رسد، این دو تعبیر از جنگ و پایان آن، تنها در مسئله جنگ خلاصه نمی‌شود؛ بلکه نشان از دو موضع سیاسی اساسی درباره موقعیت ایران و نحوه اداره آن دارد. آن جریانی که جنگ ایران را یک منازعه گذرا معرفی می‌کند، تلاش دارد تا طرح آتش بس را پایان جنگ با رژیم صهیونیستی و در واقع سلطه آمریکا در منطقه اعلام کند؛ جریانی که طرح استقلال را به معنای انزوای سیاسی فهمیده و آن را از پیش شکست خورده می‌داند و اداره کشور را منوط به موقعیت‌یابی در نظم موجود جهانی می‌پندارد؛ اگرچه این موقعیت، علاوه بر وابستگی سیاسی، به چیزی بیش از تداوم فروش نفت و خام‌فروشی دیگر منابع کشور منتهی نشود. این جریان که امروز توانسته با اجماع بسیاری از نیروهای سیاسی، در دستگاه اداره کشور مؤثر واقع شود، سال‌ها توانسته بود با تکیه بر این ادعا که مردم دیگر تاب‌وتوان مقاومت ندارند، آرزوهای بزرگ ملت ایران و ایستادگی تاریخی او را نادیده بگیرد و رتق و فتق وضع موجود را نهایت همت خود قرار دهد. امروز که نیروهای مسلح ایران توانسته‌اند اراده ملت ایران را در جنگ با رژیم صهیونیستی و آمریکا به نمایش بگذارند، بار دیگر روشن شد که آنچه مردم ایران را ناامید و دلسرد می‌کند، در درجه اول، سستی و عدم تحرک است؛ چنان‌که برخلاف پیش‌بینی دشمنان ایران، مردم نه تنها عملیات درخشان نیروهای نظامی ایران را مورد حمایت خود قرار دادند، بلکه انتظار مشارکت بیشتری در جنگ داشته و به این طریق، بار دیگر خود را در کلبه‌ی به نام ایران بازشناختند. اکنون که این جنگ موقتاً با پیروزی ایران متوقف شده است، آن بخش از دستگاه اداره کشور که به درآمدهای بادآورده نفتی عادت کرده، تلاش دارد تا بار دیگر با فرونشاندن اراده ملت ایران، روند اداره کشور را به روال نامولد پیش از جنگ بازگرداند. در حالی که این آتش بس به شرطی می‌تواند معنای سیاسی داشته باشد و دستگاه فرسوده و لخت اداره کشور را به حرکت درآورد که آمادگی برای جنگ را در همه عرصه‌ها زنده نگه دارد؛ چه در عرصه‌های نظامی و امنیتی و چه در عرصه‌های اقتصاد و مقاوم‌سازی زنجیره تأمین کالاهای اساسی و مصرف انرژی و توسعه تجاری فناوری‌های دانش بنیان و چه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی. بنابراین امروز حفظ آمادگی برای جنگ و از پی آن بازآرایی نیروی سیاسی و اقتصادی ملت ایران، می‌تواند مهم‌ترین دستاورد این جنگ باشد. و این امر جز با بهره‌گیری از ظرفیت‌های شکل‌گرفته در جنگ و سازماندهی نیروهای اراده‌مند مردمی محقق نخواهد شد.

درباره جنگ تن به تن

مریم جایروند
پژوهشگر فلسفه

می‌گویند دوره جنگ تن به تن سپری شده است و امروز جنگ‌ها به شیوه پیچیده‌تری رقم می‌خورد. در این شیوه پیچیده‌تر، سرنوشت جنگ در هم‌آوردی سلاح‌های روزآمد، ذخیره تسلیحاتی و قدرت رسانه‌ای تعیین می‌شود. باید محاسباتی دقیق از بودجه نظامی، بُرد و قدرت تخریب سلاح‌ها و همچنین درآمد و مخارج طرفین به دست داد تا بتوان پیش‌بینی کرد که کدام طرف، سمت سنگین‌تر معادله قرار می‌گیرد. در جنگ تن به تن اما یک در برابر یک می‌ایستد. این قاعده جنگ تن به تن است: یک باش و بیا. جنگ تن به تن جنگ بیشتر و کمتر یا بزرگ‌تر و کوچک‌تر نیست. محاسبه دیگری این جنگ را تعیین می‌کند.

محاسبه جنگ تن به تن حسابی است که هرکس به خودش پس می‌دهد. جبهه این جنگ در بطن ایمن‌ترین پناه‌گاه است؛ آنجا که آن‌قدر فرصت هست تا بپرسیم: «من برای چه می‌جنگم و جنگ من کدام است؟» این پرسشی گران است برای ما آدم‌های معمولی که تهدیدی برای کسی نداریم و سرب‌زیر مشغول زندگی کوچک خودمان هستیم. برای ما شروع جنگ اتفاقی است که در اخبار می‌خوانیم؛ صدای انفجار دوری است که قلبمان را به درد می‌آورد و نفس راحتی است از اینکه قسر در رفتیم. اگر دشمن نزدیک بیاید، البته آماده‌ایم تا از خود و خانواده و میهن دفاع کنیم؛ اما با کسی سر دشمنی نداریم و جنگ برایمان گرفتاری است. تا جایی که به خودمان مربوط است، به جنگ و دشمنی ربطی نداریم. پیش خود این‌طور قضاوت کنیم که جنگ را زیاده‌خواهان جاه‌طلبی راه می‌اندازند که به این سهم کوچکی که دارند، رضایت نمی‌دهند. با این حال می‌دانیم این سهم کوچک که در پناهنش آرام می‌گیریم، هنگام پس‌دادن دیگر آن‌قدر هم کوچک نیست. نه که جان‌دوست و بزدل باشیم و دودستی خانه و زندگی‌مان را چسبیده باشیم؛ اگر شجاعت کنیم و به آنچه ترس از مرگ می‌خوانیم نظر کنیم، می‌بینیم که در ذات این ترس، شرم نهفته است.

روزی که متولد می‌شویم، فقط یک انسانیم و هنگام مرگ همان که بوده‌ایم. این است که از مرگ شرم می‌بریم. شرم می‌بریم که حق زندگی را ادا نکردیم و

نصفه و نیمه بوده‌ایم. شرم می‌بریم از مرگ که ما را بزرگ و تمام می‌دارد و این ماییم که خود را خرد می‌خواهیم. اگر مرگ تماشایی زندگی‌ماست، چرا پیش چشم او بازی نکنیم؟ چرا برای این یک تماشایی نمایشی درخور برپا نکنیم؟ مرگ ما را جسورتر و رسواتر از آن می‌خواهد که فقط باشیم؛ می‌خواهد که بودن را جشن بگیریم و برایش پای کوبی کنیم. ما را با مرگ تهدید می‌کنند؟ مرگ را این‌گونه خوار می‌کنند و می‌خواهند بر او سروری کنند؟

جنگ ما، جنگ با بی‌شرمی است. شرم محترم داشتن مرگ است؛ خرد را بزرگ‌شمردن و نیمه را قدر دانستن است. اگر پناه‌گاه آنجاست که از مرگ امانمان می‌دارد، بزرگ‌ترین تهدید در همین پناه‌گاه در کمین است. در همین پناه‌گاه است که فریب مرگ را می‌خوریم. ما از او نمی‌گریزیم، بلکه اوست که خود را از ما پنهان می‌دارد و این گمان را در سرمان می‌اندازد که او را رام خود کرده‌ایم. ما انسان‌های معمولی که در خانه‌های نه‌چندان محکم خود عمر می‌گذرانیم و چیزهای زیادی برای ازدست‌دادن داریم، آماده جان دادنیم تا مرگ را خدمت کنیم؛ ما پیاده‌نظام جنگ تن به تن هستیم.

اینکه آیا جنگی که به تماشایش نشستیم، در اخبار دنبال کرده‌ایم و در لحظاتی خود را در معرض آن دیده‌ایم، جنگ من هم هست یا نه، پرسشی است شریف و انسانی، اگر نخواهیم با مرگ فریبکارانه حریف شویم. جنگ‌های دیروز یا امروز، در مرزهای خاکی یا در جبهه آسمان، همه در برابر جنگ انسان قضاوت خواهند شد. در این قضاوت، آنکه با مرگ سبک‌سری کرده باشد، چه او که مرگ را ابزار تهدید یا خواست خود کرده باشد و چه او که از حقیقت مرگ بگریزد، باید حساب پس دهند. این حساب‌رسی، جنگ انسان، جنگ تن به تن است. جنگ بین او که متولد شده و او که می‌میرد. اگر فرصت یگانه بین تولد و مرگ را زندگی می‌خوانیم، زندگی جبهه جنگ تن به تن است.

جنگ ما، جنگ با بی‌شرمی است. شرم محترم داشتن مرگ است؛ خرد را بزرگ‌شمردن و نیمه را قدر دانستن است. اگر پناه‌گاه آنجاست که از مرگ امانمان می‌دارد، بزرگ‌ترین تهدید در همین پناه‌گاه در کمین است.



جنگ با رژیم صهیونیستی یک منازعه دوطرفه نیست نبرد سرنوشت

یادداشت اباصالح تقی‌زاده طبری در وبسایت مؤسسه ژئوپلیتیک روسیه geopolitika.ru

بعد از خاموش شدن تهدید داعش در غرب آسیا، که خود پاره‌پاره کردن کشورهای این منطقه را به سبک سایکس‌پیکوی اما با شیوه‌ای به‌روزشده دنبال می‌کرد، طرحی از صلح و توسعه، مشخصاً در میان کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس اجرا و فراگیر شد. در این طرح که خود شامل بسته متنوعی از برنامه‌های سیاسی، امنیتی، اقتصادی و حتی اجتماعی می‌شد (به‌عنوان نمونه پیمان صلح آبراهام، کریدور آیمک، پروژه نئوم و تصویرسازی‌های گسترده از شکل زندگی جدید مردم در کشورهایی چون قطر و عربستان)، هدف اصلی، یک‌دست‌سازی و ازبین‌بردن مقاومت ریشه‌داری بود که در تاریخ صد سال گذشته این منطقه، هویتی ملی و درون‌زا پدید آورده بود. این طرح تحمیلی که با ظاهری جذاب معرفی می‌شد، در پی آن بود که زمینه و زیست مقاومت را ناممکن کرده و انسانی تازه را به کشورهایی که سال‌ها برای ساختن زندگی مستقل خود جنگیده بودند، پیشنهاد دهد. این انسان مصنوعی نه ملتی داشت و نه تاریخ خود را به یاد می‌آورد؛ نه برایش استقلال موضوعیت داشت و نه در پی نیروی درون‌زایی برای توسعه خود بود. در این صلح تحمیلی و تصویر توسعه، منطقه غرب آسیا از هرگونه نیروی ملی تهی شده و انسانی که صد سال برای استقلال خود جنگیده، فراموش می‌شود. این

روندی بود که گام‌به‌گام تکمیل می‌شد و با پروژه عادی‌سازی رژیم اسرائیل شتاب گرفته بود که ناگهان طوفان الاقصی رخ داد.

رویداد ۷ اکتبر که پاسخی بود به این روند صلح تحمیلی و غفلت عمیق از تاریخ مقاومت، ناگهان با ضربه‌ای سخت، همه انسان‌های منطقه و حتی جهان را بیدار کرد و تاریخ فراموش شده را دوباره به یاد همه آورد. ملت‌ها به جوش و خروش افتادند. رژیم اسرائیل که در روند صلح در پی تثبیت موجودیت خود بود، حالا همه چیز را بریادرفته می‌دید. اینجا بود که چهره‌خشن و سرکوبگر خود را، که چند روزی پنهان کرده بود، دوباره آشکار ساخت. به همان هویت و نقشی برگشت که پس از سال‌های جنگ جهانی اول از سوی انگلستان و سپس آمریکا برایش تعریف شده بود: پادگانی برای نگهداری از نظم انگلیسی‌آمریکایی. همان‌قدر که رژیم صهیونیستی در خطر وجودی قرار گرفته بود، نظم تحمیلی صدساله و نسخه‌های به‌روزشده‌اش به اسم صلح و توسعه در خطر نابودی افتاده بود. اینجا بود که جنگی وجودی و سراسری منطقه غرب آسیا را در بر گرفت؛ یکبار برای همیشه می‌بایست تکلیف این منطقه روشن می‌شد.

جنگی که رژیم صهیونیستی با ایران به راه انداخت، باید درون این روایت تاریخی

فهمیده شود. این یک جنگ تمام‌عیار است و نه یک عملیات نظامی برای دستیابی به اهدافی همچون تخریب تأسیسات هسته‌ای یا ازبین‌بردن قابلیت‌های نظامی. آنها که این جنگ را به سطح منازعات سیاسی دو طرفه منطقه‌ای فرو می‌کاهند و گمان می‌کنند که می‌توان با میانجی‌گری، به این جنگ پایان داد، هنوز به ماهیت این جنگ پی نبرده‌اند و نمی‌دانند که این جنگ قرار است، سرنوشت این منطقه را تعیین کند. البته سرنوشت این منطقه در امتدادی گریبان دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی را هم خواهد گرفت و آنها را نیز متأثر خواهد کرد. غرب آسیا، با تمام اهمیتی که به‌لحاظ مؤلفه‌های ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک دارد، اگر به تسخیر نظم آمریکایی و نمایندۀ بلاواسطه‌اش، رژیم صهیونیستی، درآید و به منطقه‌ای یک‌دست و وابسته تبدیل شود، فضای حیاتی برای قدرت‌هایی چون چین و روسیه هم به‌شدت تنگ خواهد شد. تهران اینک آخرین و اصلی‌ترین جبهه مقاومت در برابر این تهاجم است.

امروز ایرانیان این جنگ را دست کم نگرفته‌اند و از این رو به وحدتی شکفت‌انگیز دست یافته‌اند. آنها از هر قشری که باشند، می‌دانند این جنگ را باید تا آخر ادامه داد؛ در غیر این صورت، ملت مستقل و ریشه‌دار ایران آینده‌ای نخواهد داشت.

جمهوری اسلامی چگونه می‌تواند دوباره بر مردم خود تکیه کند؟

آزمون ملت ایران

حنانه رنج‌دیده

در جنگی که یکی دو روز از آتش بس آن گذشته است، درهم شکستن اراده ملی بزرگترین هدف آن بود. شیوه جنگ رژیم اسرائیل، متمرکز بر نابودی توان روحی ملت‌هاست؛ آن قدر بی‌قاعده و دقیق جنایت می‌کند و شخصیت‌های ملی را بی‌شرمانه از بین می‌برد که کشورها از جنگیدن با او منصرف می‌شوند و اسرائیل این را خوب می‌داند. ماشین جنگی اسرائیل با نیروی غیرانسانی خود، ملت‌ها را مرعوب می‌کند و از پیش امکان جنگیدن را از آنها می‌گیرد. این تجربه تلخ و مکرر کشورهای منطقه ماست.

اما در جنگ اخیر که رژیم اسرائیل آمده بود تا با همین شیوه، توان روحی ملت ایران را درهم بشکند و زود خود را در موقعیت پیروز ببیند، با خیزشی شگفت‌انگیز مواجه شد که نشان می‌داد اراده انسان حتی در لحظه‌ای که همه چیز را از دست داده، آنجا که تسلیم نمی‌شود و تحمیل ماشین جنگ را نمی‌پذیرد، راه نصرت خود را باز کرده است. درست است که بخشی از ساختار فرماندهی ما از دست رفت، ماشین جنگ دشمن با نهایت توان تخریبی خود حاضر شد و از پشتیبانی همه کشورهای قدرتمند برخوردار بود، اما اینجا ملتی هست که حتی با دستان خالی، تن به تسلیم نمی‌دهد و می‌تواند مقاومت کند. این مقاومت که ریشه در اراده انسانی و جمعی دارد، همان چیزی است که دشمن صهیونیستی و آمریکایی را غافلگیر کرد. اسرائیل هرچه به لحاظ فنی مجهز باشد، اما با هر موشک ایران، بیشتر به مرز فرسایش روحی نزدیک می‌شود. موشک ایرانی همان ۴۳۵ نیست. موشک ایرانی نه سلاحی وارداتی و نه ابرازی است که قرار باشد جایگزین جنگیدن انسان شود. موشک و پهپاد ایرانی نماد اراده یک ملت برای ایستادگی است و مشابه شخصیت یک ایرانی، گویای وضعیت خویش است.

دشمن می‌داند که باید به هر طریقی این اراده و توان روحی را از بین ببرد یا لااقل فرسوده کند.

دقیقاً همان کاری که در دهه شصت توسط سازمان مجاهدین خلق دنبال می‌شد، اکنون با طراحی تازه‌ای در حال تکرار است. انفجارهای کور، عملیات پراکنده و گسترده داخلی و حملات روانی با کمک ماشین‌های رسانه‌ای، همگی با هدف گسیختن سازمان اجتماعی ملت ایران طراحی شده‌اند.

در سال‌های اخیر، سازمان دولت ایران به نحوی در خود گرفتار شد که مردم را مخاطب خدمت خود می‌دانست تا شریک تصمیم. اما جنگ، با همه تلخی‌ها و خطرهایش، دیوار میان مردم و دولت را ترک انداخت. امروز هیچ مقام سیاسی یا نظامی نمی‌تواند ادعا کند که بدون مردم، قادر به ادامه مسیر است. جنگ نشان داده که دولت حاوی ملت است، نه جدا از آن. ما در روزهای جنگ، در کوچه پس‌کوچه‌های شهرها، این حضور را لمس کرده‌ایم. بی‌آنکه فراخوان رسمی یا سازماندهی سفت و سختی باشد، مردم به‌طور خودجوش به میدان آمدند. حس میهن‌دوستی و غیرت ملی که سال‌ها فروخته بود، اکنون بیدار شده است. امروز مردم دیگر تنها منتظر پاسخ موشکی نیستند؛ بلکه خود را در سرنوشت آن شریک می‌دانند. لحظه بحران توانسته رویای دیرینه میل به کنش‌گری و مسئولیت‌پذیری ملی را به واقعیتی ملموس بدل کند و این خود می‌تواند آغاز یک نقطه عطف تاریخی باشد.

جنگ هرچند رخدادی دشوار و پرهزینه است، اما اگر درست فهمیده شود، می‌تواند رابطه ملت و حاکمیت را بازسازی کند. جنگ نشان داد که ساختار فعلی، بدون اتکا به مردم، ناتوان است. مردم در این جنگ، از حاشیه سیاست بیرون آمدند و به مرکز ثقل تحولات کشور و حتی تکیه‌گاه دولت بدل شدند. این مشارکت اگر در قالبی عمیق و هدفمند سامان یابد، سرمایه‌ای خواهد بود که هیچ تحریمی، هیچ حمله‌ای و هیچ قدرت رسانه‌ای نتواند آن را از میان ببرد.

امروز بیش از هر زمان دیگری، سیاست‌گذاران، مسئولان و نخبگان کشور باید درک کنند که ملت ایران نه تنها ظرفیت همراهی در جنگ را دارد، بلکه تشنه مشارکت و ابتکار عمل است. اگر این عطش فهمیده نشود و دولت همچنان در پی اداره امور با همان منطق منفعل و خودپسند گذشته باشد، بزرگ‌ترین فرصت به‌دست آمده را خواهد سوزاند.

اکنون که ما وارد آتش‌بسی شکننده شده‌ایم، اگر سرمایه‌ی مردمی به‌دست آمده را فراموش کنیم و دوباره به شرایط پیش از جنگ بازگردیم، یأسی عمیق در جامعه ایجاد کرده و نیروهای به میدان آمده را سرخورده کرده‌ایم. امروز باید از فضای آتش‌بس (و نه صلح) استقبال کرد و اجازه نداد وضعیت عادی شود.

جنگ کنونی آزمونی بود برای مردم، برای دولت، و برای کلیت ساختار جمهوری اسلامی. آزمونی برای فهم اینکه آیا پس از سال‌ها، می‌توان دوباره به ملت به مثابه پایه و بنیان سیاست اندیشید؟ آیا می‌توان مردم را نه صرفاً به عنوان دریافت‌کننده خدمت، بلکه به عنوان عاملیتی برای سیاست و امنیت بازشناخت؟

اگر جنگ را تنها تقابل موشک‌ها و اطلاعات ندانیم و آن را به درستی به عنوان میدان نبرد اراده‌ها بشناسیم، درخواهیم یافت که پیروزی نه در آتش‌بارها، که در ایستادگی یک ملت شکل می‌گیرد. هر تهدید، فرصتی برای بازسازی است.

جنگ گرچه در ظاهر میان ایران و رژیم اسرائیل است؛ اما در معنا، عرصه بروز ظرفیت‌های ملت ایران است. جنگی برای بازتعریف رابطه حاکمیت با مردم، برای فعال‌سازی منابع پنهان شده ملی، و شاید آغازی برای دوره‌ای نو در تاریخ معاصر ما؛ دوره‌ای که در آن، مردم نه صرفاً موضوع سیاست، که خاستگاه و خالق آن باشند.





بازیابی فرماندهی و کنترل پس از شبیخون رژیم صهیونیستی رویداد بزرگ ایرانی

حمیدرضا فروتوک زاده
استاد دانشگاه مالک اشتر

تکوین سوژگی ایرانی در جنگ

نمی‌تواند شمال خلیج فارس را ناامن کند. چه ناامنی نظامی و اطلاعاتی و امنیتی و بمباران و ترور و تخریب و چه ناامنی اقتصادی و تحریم و بلوکه کردن دارایی‌ها و محرومیت از حقوق اساسی کشور. این مهم‌ترین انگاره ژئوپلیتیکی در ذهنیت مشترک ایرانیان پس از تحمل هزینه‌های این جنگ خواهد بود. ایرانیان، تا حصول اطمینان قطعی از تحقق این هدف، جنگ را با همه هزینه‌هایش ادامه خواهند داد و زیربار صلح تحمیلی و استخوان‌لای‌زخم نخواهند رفت. از همین جاست که به جای تکرار شعار نخ نما شده و رنگ و رو رفته بستن تنگه هرمز، امکان تازه‌ای به عنوان نقش تعیین‌کننده در امنیت انرژی خلیج فارس متولد می‌شود. نقشی که اگر نادیده گرفته شود، نفت و گازی برای عبور از تنگه هرمز وجود نخواهد داشت. این مهم‌ترین دستاورد سوژه ایرانی از تحمل هزینه‌های این جنگ ناجوانمردانه و پیروزی بر دشمن متجاوز خواهد بود.

خلیج فارس یک کل یکپارچه است

ایران در این یک هفته ثابت کرد که در صورت مواجهه با تهدید وجودی، اراده و قابلیت بازگرداندن کل خلیج فارس به دوران صید مروارید و واحه نشینی را دارد و به‌ازای این اراده نوپدید، سهم عادلانه و منصفانه خود را از زندگی در خلیج فارس به‌دست خواهد آورد. این اراده نوپدید ایرانی مهم‌ترین تضمین برای حفظ امنیت مشترک و جلوگیری از تعرض بیگانگان به حقوق اساسی ایران است. از باب لایزال یوید هذاالدین بالرجل الفاجر باید گفت بزرگترین خدمتی که ترامپ و نتانیاهو به مردم ایران کردند این بود که ناخواسته، باطن نظم آنگلوآمریکن را بیرون ریختند و قانون نانوشته زنده ماندن در جغرافیای متلاطم خلیج فارس را در عمل به ما یادآوری کردند. ایرانیان به‌فراست دریافتند که صلح و امنیت در همسایگی اردوگاه آنگلوآمریکن در گروی آمادگی حداکثری برای جنگ است و دریافتند که گشودن آغوش صلح بی‌قیدوشرط به‌سوی همسایگانی که ریشه در نظم آمریکایی دارند، به‌معنای استقبال از جنگ ویرانگر است. فیطمع الذی فی قلبه مرض؛ و همه این‌ها نه به معنی جنگ طلبی و ماجراجویی، بلکه به معنی آمادگی تحمل هزینه‌های سنگین برای تحمیل هزینه‌های سنگین‌تر به دشمن در دفاع از این کهن بوم و بر و حقوق اساسی مردمان نجیب و صبور آن است. مردمانی که از قرن نوزدهم تا کنون مورد تعرض سیستماتیک

سرعت بازیابی قابلیت‌های فرماندهی و کنترل جنگ پس از شبیخون رژیم صهیونی و نمایش اقتدار در پاسخ به عملیات تروریستی جمعه گذشته دشمن صهیونی، هم محصول تکوین شخصیت تاریخی ایرانیان است و هم مقوم آینده روشنی است که چشم انداز آن از لابه‌لای ستون‌های آتش و دود خودنمایی می‌کند. قدرتی را که ایران در بازیابی فرماندهی و کنترل در طول این یک هفته از خود نشان داد می‌توان در عداد شگفتی سازهای تاریخی تلقی کرد. به تعبیر آلن بدیو، یک رویداد بزرگ، فرصتی است برای احیای دوباره سوژه ایرانی برای نجات ایران. سوژه‌ای که درفش کاویانی را از اعماق تاریخ اسطوره‌ای ایران زمین، از سورنا و آریوبرزن تا ناخدا صمدی و نادر مهدوی بر شانه‌های ستبر خود حمل می‌کند. این دستاورد بزرگ، سرمایه مهمی در بازسازی روحیه ملی ایرانیان خواهد بود. فرصتی برای ترمیم آسیب‌های ناشی از خطاهای مکرر دوستان نادان و اغواگری‌های مستمر دشمن دانا. همین سوژگی نوپدید است که می‌تواند دستمایه احیای مزیت‌های بالقوه ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی کشور بشود. مزیت‌هایی که عمدتاً به خاطر دسیسه‌های دولت بریتانیا در طول قرن‌های نوزدهم و بیستم میلادی آسیب دیده است و در قرن بیست و یکم نیز با تحریم‌های غیرقانونی دولت ایالات متحده محرومیت از حقوق اساسی کشور در اقتصاد و امنیت منطقه را در پی داشته است.

فشار به ایران فشار به قلب یک جغرافیا است

این جنگ ناجوانمردانه با هزینه‌های سنگینی که بر ملت ایران تحمیل می‌کند، نصاب تازه‌ای از اراده ملی را در ذهنیت مشترک ایرانیان زنده خواهد کرد. در این ذهنیت مشترک، ایرانیان با بازاندیشی در الگوی سیاست همسایگی، توجه جدی‌تری به پیوندهای حیاتی ساکنان شمال و جنوب خلیج فارس خواهند داشت. پس از این جنگ، خلیج فارس دیگر سرزمینی مسطح و تشکیل‌شده از نقاط خنثی و منفرد تلقی نخواهد شد بلکه مجموعه‌ای از موجودیت‌هایی است که پیوندهای حیاتی بی‌شمار، سرنوشت آنان را به هم گره زده است. در این روایت نوپدید کلیت خلیج فارس سرنوشت امنیتی مشترکی خواهد داشت. هر کشوری که جنوب خلیج فارس را برای سرمایه‌گذاری یا تامین انرژی برمی‌گزیند

ایران در این یک هفته ثابت کرد که در صورت مواجهه با تهدید وجودی، اراده و قابلیت بازگرداندن کل خلیج فارس به دوران صید مروارید و واحه نشینی را دارد و به‌ازای این اراده نوپدید، سهم عادلانه و منصفانه خود را از زندگی در خلیج فارس به‌دست خواهد آورد. این اراده نوپدید ایرانی مهم‌ترین تضمین برای حفظ امنیت مشترک و جلوگیری از تعرض بیگانگان به حقوق اساسی ایران است.



شده است و جای نگرانی برای رژیم صهیونیستی وجود ندارد. این یعنی ایرانیان هم باید آماده خسارات و هزینه هایی در این حد و اندازه باشند با این تفاوت که همه هزینه های جنگ را به تنهایی باید تحمل کنند. حتی اگر به فرض محال محال محال هیچ مقاومتی در کار نباشد و پرچم سفید به علامت تسلیم برافراشته شود، خسارت ها بیشتر خواهد شد. حتی خسارت هایی در حد هیروشیما و ناکازاکی هم خیلی دور از انتظار نیست. این از سرشت شیطان رژیم صهیونیستی و اردوگاه آنگلو ساکسونی نشأت می گیرد و اقتضای طبیعت سفاک و خونریزی است که از صبرا و شتیلا و دیر یاسین تا غزه و ضاحیه بیروت را در کارنامه خود دارد. تنها عاملی که می تواند آتش این جنگ را خاموش کند، به خطر افتادن امنیت انرژی خلیج فارس است. به همین دلیل طراحی عملیات با این فرض انجام شده که دامنه جنگ به خلیج فارس کشیده نشود. می توان گفت که صهیونیست ها، زیر ساخت های ایران را به گروگان گرفته اند که جنگ به خلیج فارس کشیده نشود تا بتوانند از حمایت بی دریغ مالی و لجستیکی و تسلیحاتی و اطلاعاتی و امنیتی کاخ سفید و متحدانش در خلیج فارس برخوردار باشند. از دیدگاه ایرانیان معمای بزرگ جنگ این است که قید زیر ساخت ها را بزنند و جنگ را به خلیج فارس بکشانند و از این طریق راهی برای پایان دادن به جنگ پیدا کنند یا در حلقه تکرار شونده جنگ وجودی رژیم صهیونیستی بمانند و آسیب های انسانی و اقتصادی جنگ فرسایشی را تحمل کنند تا پایانی نامعلوم. از رژیم صهیونیستی بعید نیست که در صورت شکست در جنگ متعارف به سمت سلاح های غیر متعارف اعم از شیمیایی یا هسته ای متمایل شود. پرسش اصلی این است که آیا راه سومی هم پیش روی ایرانیان قرار دارد؟ آیا نمایش قدرت ناشی از اراده نوپدید به ساکنان منطقه و ذینفع های بیرون منطقه می تواند حامیان رژیم صهیونیستی را از ادامه حمایت منصرف کند؟ پاسخ به این پرسش را پس از مشاهده نحوه تکوین و بلوغ این اراده نوپدید در هفته های آتی می توان داد. چگونگی بازنمایی حمایت ها و کمک هایی که در کشورهای منطقه به رژیم صهیونیستی می شود، از نشانگرهای مهم بلوغ این اراده نوپدید است. چند حرکت کلیدی از قبیل سوانح ناشی از حملات نیروهای آتش به اختیار طرفدار محور مقاومت برای شناور ها و تاسیسات منطقه یا سانحه ای برای هواپیماهای سوخت رسان به جنگنده های صهیونیستی می تواند تقویت کننده و راهگشای راه حل سوم برای خاتمه جنگ باشد.

آنگلو ساکسون ها بوده اند. مردمی که به خاطر اشغال خارک و بوشهر توسط بریتانیا تن به جدایی هرات از مام میهن داده اند و مردمی که با دسیسه های بریتانیا استان بحرین را به اردوگاه آنگلو ساکسونی فرستاده اند و مردمی که به خاطر تحریم های ظالمانه آمریکا از حقوق اساسی خود محروم شده اند و حالا در حالی که به شدیدترین نظارت های هسته ای تن داده و عضویت NPT را پذیرفته اند به وسیله یک رژیم اشغالگر که هیچ گونه نظارت بین المللی را نپذیرفته است مورد حمله و بمباران و ترور قرار گرفته اند. مردمی که در میانه مذاکره با آمریکا مورد شبیخون عوامل نیابتی آمریکایی ها قرار گرفته اند. این جنگ تا همین الان هم هزینه های سنگینی برای ایرانیان در بر داشته است و هزینه های سنگین تری هم خواهد داشت. ایرانیان آغازگر این جنگ نبودند همچنان که در سال ۵۹ هم آغازگر جنگ نبودند. بی تردید متجاوز و آغازگر این جنگ، سرنوشتی بهتر از سرنوشت متجاوز و آغازگر آن جنگ نخواهد داشت. خون پاک حسین فهمیده و حسن باقری و شهدای جنگ هشت ساله، صدام را به جهنم فرستاد و خون مطهر محمد باقری و شهدای این جنگ، نتانیاهو را راهی زباله دان تاریخ خواهد کرد. دستاورد مهم مقاومت و دفاع مردانه در آن جنگ بالا رفتن حساسیت ایرانیان به تمامیت ارضی ایران زمین بود و دستاورد مقاومت در این جنگ حساسیت ایرانیان به همه حقوق خود به عنوان یک کشور مستقل و نیرومند خواهد بود. پس از این جنگ، نقض کوچک ترین حقی از حقوق ایرانیان به منزله اعلام وضعیت جنگی در کل خلیج فارس خواهد بود.

دکترین ناامنی سیال در خلیج فارس

رژیم صهیونیستی این جنگ را جنگ وجودی اعلام کرده است. این یعنی کمر به نابودی ایران زمین بسته است. از سوی دیگر لابی صهیونیسم در آمریکا توانسته است که با کم هزینه نشان دادن این جنگ، دامن کاخ سفید و متحدانش را به این جنگ ناجوانمردانه بیالاید. بنابراین، روزهای سخت تری در پیش رو خواهیم داشت. از دید نتانیاهو و لابی صهیونیست ها در آمریکا، حتی کشته شدن ۱۰۰ هزار صهیونیست و ویرانی همه زیر ساخت های رژیم صهیونی برای پیروزی در این جنگ وجودی، هزینه قابل قبولی است. لاقبل هزینه های مالی و اقتصادی این جنگ پیشاپیش در سفر ترامپ به خلیج فارس تامین مالی

تکیه به تهی دستی منشأ قدرت است

نیروی دستان خالی

سیدعلی کشفی / مدیرمسئول موسسه علم و سیاست اشراق

آیه شریفه و الهام بخشی در قرآن کریم وجود دارد که می‌فرماید: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ». چرا کسی که در علم راسخ است، می‌تواند به قسط قیام کند؟ چه نسبتی میان «راسخ بودن در علم» و مسئله توحید به معنای «لا اله الا هو» وجود دارد؟ به نظر من، این آیه باب تأمل و پژوهشی گسترده و عمیق را می‌گشاید.

مسئله فقر ذاتی انسان و اینکه آدمی در این جهان در تنگنایی قرار دارد، یک اصل کلیدی است. هرگاه انسان این تنگنا و ضیق را فراموش می‌کند، طغیان کرده و دست به ظلم می‌زند؛ اما هرگاه و هر قدر که متوجه این تنگنا و فقر ذاتی خود باشد، امید بیشتری می‌رود که در مسیر صواب، عدالت و قیام به قسط حرکت کند. نکته اینجاست که این فقر، به شکلی متناقض، خود تکیه‌گاه قیام است، نه امکانات مادی یا وجود یک نظم برون‌زا که ما را مصون بدارد. هیچ‌چیز ما را از این تنگنا خارج نمی‌کند و دقیقاً به میزانی که به این حقیقت توجه داریم، به همان میزان در «قیام به قسط» موفق می‌شویم و عزم در ما پدیدار می‌شود. نقطه تولد عزم، نقطه توجه به فقر است. این «هیچ نداشتن» نقطه تولد عزم است و مسئله بسیار مهمی است. چرا این بحث اهمیت دارد؟ زیرا ما در شرایطی هستیم که در گفتار سیاسی خود، هر قدر مسئله فقر را فراموش کنیم، به بیراهه می‌رویم. برای مثال، در جنگی که در آن هستیم، تحلیل‌ها را به این سمت می‌بریم که «در آستانه نظم جدیدی هستیم»، «آمریکا و اسرائیل در حال نابودی‌اند» یا «چین نظم آینده را رقم خواهد زد». اما به شکل خیلی واقعی و نه انتزاعی، تمام آن عناصر قدرتی که در تحلیل‌ها به آن‌ها تکیه می‌کردیم، در این جنگ به یاری ما نیامدند. چینی که قرار بود نظم آینده را رقم بزند و ما به واسطه آن، خود را مصون می‌دانستیم، آن‌طور که تصور می‌کردیم، نیامد. همه آن تکیه‌گاه‌هایی که در جبهه مقاومت داشتیم، ضعیف شدند؛ ولو اینکه این جبهه بر اراده مردم همین منطقه شکل گرفته بود. ما انگار نگران نمی‌شویم؛ نه به این دلیل که توکل داریم،

بلکه چون گمان می‌کنیم همه‌چیز داریم و حتماً پیروزیم. به نظر نمی‌رسد چنین گمانی با روح قرآن سازگار باشد.

شهید بزرگوار لبنانی، ابراهیم عقیل در کلیپی که از ایشان منتشر شده، می‌گوید: «نه ما و نه طرف مقابل، هیچ‌کدام نمی‌دانیم چه چیزی دارد شکل می‌گیرد و بر آن تسلطی نداریم». ایشان از معدود فرماندهانی بود که اعتقاد داشت باید با تمام توان وارد این جنگ شد. نمی‌خواهم بگویم حق با کدام طرف بود؛ می‌خواهم بگویم شهود اینکه «آنچه در حال شکل‌گیری است، ضرورتاً تحت تسلط ما نیست»، موجب بیدارشدن نیروی کوشش می‌شود. من همین یک کلمه را بیشتر ندارم و فکر می‌کنم ما به طُرُق مختلف نمی‌خواهیم این را ببینیم و وقتی می‌گوییم «تکیه بر اوام داریم»، منظورم همین است.

این نه به این معناست که ما نتوانسته‌ایم سلاح بسازیم یا قدرت موشکی نداریم. مسئله این است که ما به این حقیقت تکیه نداریم که در لحظه عمل، واقعاً دستان خالی است. این توجه به تهی‌دستی است که منشأ قدرت است. وقتی ما این توجه

به تهی‌دستی را در سطوح مختلف جامعه، از سطح عالی سیاسی تا توده مردم، از بین می‌بریم، اجازه نمی‌دهیم آن قدرت حقیقی متولد شود. در حالی که ما خودمان میراث‌دار قدرتی هستیم که در لحظه تولد، اتفاقاً به تهی‌دستی تکیه داشته است و هر قدر از آن لحظه فاصله گرفته‌ایم، ضربه خورده‌ایم.

قدرت در ایران همواره در لحظاتی متولد شده است که در تنگنا قرار گرفته‌ایم و این را بارها دیده‌ایم. در این جنگ اخیر، جنگ ما تخصصی شده و آن را به سازمان‌های حرفه‌ای سپرده‌ایم. سازمان‌های مقاومت در منطقه، بوروکراتیک شده‌اند. منظوم از بوروکراتیک شدن این است که مسئولیت، خصلتی غیرسیاسی پیدا کرده است؛ یعنی دیگر «مردم» مسئول نیستند، بلکه «سازمانی» مسئول است و مردم، با وجود همه اختلاف‌نظرها، باید به نحوی «مدیریت» شوند تا آن سازمان بتواند کارش را انجام دهد. لحظه تولد مدیریت افکار عمومی در آمریکا و اروپا دقیقاً همین‌جا بود. همان کسی که در آمریکا نظریه اداره و بوروکراسی را صورت‌بندی و اجرا کرد، همان شخص پایه‌گذار نظریه افکار عمومی و ایده «اصل تعیین سرنوشت» است که به ناسیونالیسم و تجزیه امپراتوری‌های کهن انجامید و کشورها را ظاهراً آزاد کرد. عجیب آنکه همان شخص، اعلامیه بالفور را امضا کرده و در عین حال، محل امید بسیاری از استقلال‌طلبان ما، امثال دکتر مصدق، در ابتدای قرن بیستم بوده است.

بر این اساس، «مدیریت افکار عمومی» با تشکیل «سازمان تخصصی جنگ» و «مردم تماشاگر» تناظر دارد و البته گفتاری فاسدکننده است؛ زیرا ما را برای استفاده از مشارکت حقیقی مردم آماده نمی‌کند؛ یعنی آن لحظه‌ای که جمهوری اسلامی دوباره به ذات خود برمی‌گردد و می‌گوید: «تکیه‌ام به ملت است، چون هیچ چیز ندارم».

تراکم و فشار جنگ اخیر در آن دو هفته، ما را آماده می‌کرد که از نیروی مردم استفاده کنیم؛ اما آتش‌بس، این فشار را به شکل کاذبی معلق کرد. البته شاید سازمان نظامی ما به لحاظ فنی واقعاً به آتش‌بس نیاز داشت و آسمان کشور نیازمند تقویت پدافند بود و نیاز به توقف موقت جنگ داشت. مسئله این است که ما «با چه گفتاری» به سمت آتش‌بس رفتیم. به نظر می‌رسد کسانی که (غیر از نظامیان) کارگزار این آتش‌بس بودند، با نیروهایی همگام شدند که می‌خواهند آینده جغرافیای این منطقه را منطق بر نظم‌های موجود فرامتنقه‌ای شکل دهند. آن‌ها از افزایش تنش تا حدی که مردم به وسط میدان بیایند، هراس دارند و نمی‌توانند تحمل کنند که رویدادی شبیه جنگ

هشت‌ساله اتفاق بیفتد. جنگ هشت‌ساله تخریب وسیعی داشت، شهدای بسیاری دادیم و زیرساخت‌های زیادی نابود شد؛ این‌ها شوخی نیست. ولی در همان تخریب، مردم وارد جنگ شدند و نیرویی جوشنده به کشور بخشیدند. نمی‌توان این دو را از هم جدا کرد. مردم غزه هم بالاترین سطح انسجام اجتماعی و در عین حال، بالاترین سطح هزینه را داشتند. آن کسی که نمی‌خواهد مردم در جنگ مسئولیت ایفا کنند، همان کسی است که نمی‌خواهد هزینه استقلال و قدرتش را بدهد.

امروز لحن ما برای مردمانی که باید شریک این جنگ باشند و مهم‌تر از آن، برای طبقه‌ای که خود را متعلق به جمهوری اسلامی می‌داند، چیست و چگونه می‌تواند مسئولانه باشد؟ اگر ما این لحظه را به عنوان لحظه ضیق و تنگنا (و لذا فرصت) تلقی نکنیم، چیزهای مهمی را از دست می‌دهیم و حتی به آن میدان صدمه می‌زنیم. ما این اشتباه را به نحو سیستماتیک دنبال کرده‌ایم؛ تحت‌تأثیر همان گفتارهای مدیریت افکار عمومی، سازمان‌های حکمرانی و رزم حرفه‌ای ایجاد کرده‌ایم و مردمانی هم هستند که حسابشان از آن سازمان‌ها جداست. این کار، سلب فرصت از تولد است. هر روز، روز تولد نیست. بعضی روزها و موقعیت‌ها استثنایی‌اند. این جنگ، فرصت تولد ماست و بزرگ‌ترین خطری که ما را تهدید می‌کند، این است که ما مدت‌ها احساس ضیق و تنگنا را از مردم سلب کرده‌ایم. ما نتوانسته‌ایم مردم را در موقعیتی قرار دهیم که اراده‌مندی خودشان را تجربه کنند. یک لحظه تجلی این اراده‌مندی، زیر تابوت قاسم سلیمانی بود؛ ولی آیا این اراده‌مندی به مشارکت تبدیل شد؟ درست است که جامعه ایران مستعد است، اما انسان یک بار برای همیشه هدایت نمی‌شود. چه کسی گفته است که اگر ما یک بار آدم‌های خوبی بوده‌ایم، برای همیشه خوب خواهیم ماند؟

ما وقتی می‌گوییم «می‌خواهیم نظم آینده را شکل دهیم»، باید بدانیم که شکل دادن به نظم آینده، کاری بسیار بسیار دشوار و طاقت‌فرساست. میلیون‌ها نفر کشته شدند تا آمریکایی‌ها نظم این صد سال را شکل دهند و از آن مراقبت کنند. اگر کار ساده‌ای بود، قیام انبیا و اهل بیت به راحتی نتیجه می‌گرفت. چرا ما اصلاً به «قدرت» نیاز داریم؟ چون حرف زدن به تنهایی آدم‌ها را هدایت نمی‌کند. نظم، چیز آسانی نیست. آن آدم‌هایی که نظم‌ها را شکل دادند، باید از آنچه دوست دارند، انفاق کنند: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ». حتماً باید سخت باشد. اگر کسی بگوید آسان است، از بازی بیرون است.



مردم ایران انتظار کارهای بزرگ دارند نیروی آرزوهای بزرگ

محمد یلماز
مدیر اندیشکده صدق

یک. جنگ

با برقراری آتش بس امروز، در برابر خط تبلیغی رسمی کوبیدن بر طبل شادانه پیروزی، خط دومی در فضای تحلیلی کشور شکل گرفته است که به درستی نگران بی توجهی و سستی ناشی از طنین خط اول در جامعه است و نسبت به در میانه جنگ بودن مان و برنامه های جدید دشمن مانند تقویت خود و ازسریگیری جنگ یا انتقال جنگ به لایه های دیگر مثل لایه امنیتی یا اجتماعی توجه و دغدغه ی جدی دارد. اما آیا فقط باید نگران تداوم جنگ از طرف دشمن بود یا اگر از نظرگاهی بالاتر به صحنه و روند شکل گیری اش بنگریم، نگرانی نسبت به تداوم صلح مورد نظر دشمن را باید مهم تر دانست؟ ما اگر توجه داشته باشیم که در میانه جنگی هستیم که از مهر ۱۴۰۲ یعنی از طوفان الاقصی آغاز گردید، باید وضعیت پیش از آن و حذف شدن تدریجی ایران از معادلات سیاسی-اقتصادی منطقه و شکل گیری نظم جدید منطقه با محوریت اسرائیل را فراموش نکرده و مسئله مان را نحوه تداوم روندی بدانیم که از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ با مردانگی آگاهانه نیروهای مقاوم و استقلال طلب منطقه در مقابل روندی قدرتمند تحمیلی موجود آغاز شد. طراحان نظم جدید اگر بتوانند با استفاده از ضعف کشورهای منطقه، روند مد نظرشان را در فضای صلح پیش ببرند، چرا باید به هزینه های جنگ تن دهند؟ امروز پیش برد آن طرح که در واقع مرگ ما و منطقه مان را به دنبال داشت بحمدالله نسبت به دو سال پیش در وضعیت سخت تری قرار دارد؛ اما بازسازی آن به انحاء مختلف -در ظاهر صلح یا جنگ- پیگیری خواهد شد؛ به خصوص اگر ما در قد و قواره های شکل دادن طرحی دیگر برای منطقه ظاهر نشویم. موضوع اصلی جنگ ما این تداوم است و اکنون که نزدیکی جنگ به خودمان را یافته ایم، باید خیلی بیشتر روی آن متمرکز شویم.

دو. آتش بس

اما در این میان آتش بس امروز را چگونه می توان ارزیابی کرد؟ بنابر آن چه در بند قبل گفته شد، نقطه عزیمت ما برای این بررسی باید نقش این آتش بس در تداوم آن جنگ باشد، نه توجه به نقاطی دیگر مانند متوازن بودن میزان آسیب ها و تلفات ما و دشمن مستقلاً، یا راجع به میزان ناکامی دشمن در رسیدن به اهداف اعلامی اش از ورود به جنگ مستقلاً. اما بررسی درستی یا نادرستی آتش بس در لحظه فعلی از منظرگاه مذکور در بند قبل نیز برای امثال نگارنده که اطلاعی از توافقات منتج به آتش بس، ضعف های نظامی-امنیتی-اقتصادی-اجتماعی-دیپلماتیک دو طرف در حال حاضر، توازن امکان ترمیم شان در کوتاه مدت، برنامه های مورد نظرشان برای پیش برد کار و... ندارد، چندان ممکن نیست. هرچند با توجه به

درکی عمومی که از تجارب مختلفی که در دهه اخیر حاصل شده و برخی مواضع در دو هفته اخیر هم موید آن است، نگرانی نسبت به قانع شدن مان به کم و نداشتن جدیت لازم در استفاده از فرصت هایی مانند مشکل آمریکا در ورود جدی به جنگ در عین نیاز شدید اسرائیل به آن وجود دارد و البته موضوع مهم برای ما پیدا کردن راهی برای نقش آفرینی موثرمان در استفاده بهتر کشور نسبت به دشمن از فرصت آتش بس است.

سه. ملت

در روزهای جنگ، موضوع تغییر نظام سیاسی ایران از طرف رئیس رژیم صهیونی و رئیس جمهور آمریکا در حالی مطرح شد که آن ها مانند هر فرد کمابیش مطلعی می دانستند که با وجود حملات هوایی و ترور تانیرویی قدرتمند بر روی زمین به میدان نیاید، نمی توان یک نظام سیاسی را ساقط کرد. پس آن خیال بر چه چیزی استوار بود؟ قاعده تاً نوعی همراهی مردم معترض که با ورود عوامل گروهک های مختلفی که در ایران شبکه دارند تکمیل گردد. در همین راستا نیز دشمن در طراحی هایش در بمباران ها، ترورها و تبلیغات همه کار کرده بود که مردم ایران این جنگ را جنگ با جمهوری اسلامی ببینند، نه با ایران و خودشان. اما به طرز غیرمنتظره ای برای آن ها علیرغم همه دلخوری ها مردم ایران رفتاری به کلی متفاوت از خود نشان دادند. سطح و عمق این مواجهه به گونه ای بود که عدم همراهی با دشمن واژه نارسایی برای آن است. گویی مردم ایران با همه اختلافات ظاهری شان در بزنگاهی تعیین کننده دور هم جمع شدند و با هم یک تصمیم ملی گرفتند؛ تصمیمی که تعیین کننده اصلی نتیجه جنگ آن بود، نه موشک هامان و البته مگر توان موشکی مان و از آن مهم تر روحیه نیروهای مسلح مان که علیرغم ضربات سنگینی که در رده های فرماندهی و امکانات میدانی خوردند، توانستند خود را سریع و قوی باز یابی کنند نیز می توانست در نبود این خواست ملی شکل بگیرد؟ امروز تحلیل هایی بیان می شود که هرچند اهمیت و حتی نقش تعیین کننده این همبستگی مردم و نظام را درک می کند، اما با درکی یک طرفه، از آن خرسند است؛ تصور این که مردم ایران پیش از این مخالف آمریکا و اسرائیل نبودند یا شرارت آن ها را نمی دانستند و اکنون دیگر این را فهمیدند، تلقی غلطی است مردم ایران درک روشنی از ستم، خودبرتربینی، خشونت، دوستی کشی آمریکا و اسرائیل دارند و نسبت به آن حساس اند؛ اما در امتداد همین حساسیت است که حاکمیت ما را نیز عاری از این صفات نمی بینند و در شرایط عادی رفتاری از خود بروز می دهند که آن تلقی غلط را به وجود می آورد. این چشم ها و نگاه آن ها است که امکان برکشیده شدن حاکمیت به مقامی

که بتواند از شایستگی جایگزینی قدرت های فعلی جهان دم زند را فراهم می کند. باید قدرش را دانست، به همان صورتی که واقعاً هست. سال ۹۸ و در تشییع شهید سلیمانی هم جلوه ای از این رفتار مردم را دیدیم. آن موقع حقش را به جا نیاوردیم. امروز آیا می توانیم؟ آن موقع و در ماجرای هواپیمای اوکراینی، همدردی صمیمی و عذرخواهی خاضعانه سردار حاجی زاده را با بی اهمیت جلوه دادن آن درد جایگزین کردیم، و انتخاباتی که می توانستیم با همت و آرایشی نو به مظهر تداوم این همبستگی تبدیلش کنیم را به بیعت گرفتن با یک لیست انتخاباتی بی مبنا در تهران و شهرهای بزرگ فروکاستیم. مایی که می دانیم در چه جنگ بزرگی هستیم، باید خیلی بیشتر به این توجه کنیم که جنگ و وضع عادی مان در امتداد هم اند. حتی ریشه های خیلی مشکلات ویرانگر در جنگ -که آن ها را به نفوذ، ضعف تکنولوژیک یا مالی یا... نسبت می دهیم- را هم اگر با ظرافت و باریک بینی پیگیری کنیم، به همین جا می رسیم. کشور و ملتی که با ظلم و فساد و تبعیض و تحقیر در جهان می جنگد و برای آن هزینه می دهد، نمی تواند بدون جنگیدن با همین ها در داخل به موفقیت در آن جنگش برسد.

چهار. حسرت

بخشی از مردم و چه بسا آن ها شان که بیشتر هزینه جنگ را داده اند -هزینه هایی بعضاً به بزرگی از دست دادن دوستان و عزیزانی که بیش از دیگران قدر و منزلت شان را می دانستند- از شنیدن خبر آتش بس اندوهگین شدند. افسوس خوردند که چرا اهدافی بزرگ تر را محقق نکردیم. و بعضاً این افسوس شان را با بیانی گفتند که محتوای صحیح و دقیقی نداشت. اما عجیب است که بخش هایی از حاکمیت و رسانه هایش این سرمایه ی بزرگی که پیشبرد کشور جز به وسیله ی ایشان، هدف گیری های بلندشان و دل های نامحدود به اینجا و اکنون شان ممکن نیست را به عنوان تهدیدی شناسایی می کنند و هم غم شان را از بین بردن این روحیه و نگاه مستقل و نه حتی هدایت آن به نقطه ای موثرتر قرار داده اند. کشوری که می خواهد با نظم و قدرت مسلط به نحوی نامتقارن بجنگد، نمی تواند میل و تمنای نیروها و مردمی گوش به فرمان، سربه زیر و راضی به داشته ها را در دل بپرواند. فارغ از این که این یا آن تصمیم مان درست یا غلط باشد، چطور می توانیم حسرت این را نداشته باشیم که در جهانی که مناسباتش با انسانی بودن فاصله ی زیادی دارد، هنوز در اندازه ی آن نیستیم که کارهای بزرگ تری از ما امکان صدور داشته باشد؟

کشوری که می خواهد با نظم و قدرت مسلط به نحوی نامتقارن بجنگد، نمی تواند تمنای مردمی گوش به فرمان، سربه زیر و راضی به داشته ها را در دل بپرواند.

جهاد سازندگی چگونه توانست اراده به زندگی را در ایران زنده نگه دارد؟

اراده به شهر، اراده به زیستن، اراده به جنگ

سبحان جدیدساز

پژوهشگر مطالعات فرهنگی و تاریخ اجتماعی

شهر با سازوکارهایی که شکل می‌دهد، تلاش دارد افراد انسانی را به ادامه زندگی امیدوار کند. شهر با برقراری نظم، ایجاد و حفظ سنت و آداب و فرهنگ، تشکیل ساختارهای حفظ مناسبات شهری و برساخت نهادهای اجتماعی از جمله خانواده و گروه‌های اجتماعی، به انسان‌ها وعده می‌دهد که ادامه زندگی ممکن است. اما جنگ با اقتضائاتی که بر انسان‌ها تحمیل می‌کند، آن‌ها را نسبت به ادامه زندگی دلسرد می‌کند. جنگ با برهم زدن نظم روزمره، امید به زندگی را از هر کس که در آن مشارکت می‌کند، می‌گیرد.

زمانی که جنگ به شهر می‌رسد، شرایط سختی را برای اعضای آن رقم می‌زند. آوارگی، ازدست رفتن دلبستگی‌ها و هر آنچه که در سال‌های متمادی برای آن زحمت کشیده بودند، هدم نهادهای اجتماعی و ساختارهای حفظ نظم و امنیت شهر و بی‌فایده شدن آداب و رسوم، موجب می‌شود شرایط زندگی در شهر دشوار شود. به همین دلیل است که شهرهای نزدیک جنگ، برای مدتی خالی از سکنه می‌شوند. به یک بیان، نیروی جنگ بر نیروی شهر غلبه می‌کند.

در چنین شرایطی که نهادهای رسمی کفایت نمی‌کنند، آنچه شهر (یا همان اراده به زیستن) را پیش می‌برد، انسانی است که اراده کرده تا شهر را برپا دارد. انسانی که می‌داند «زندگی» لوازمی دارد و برای اقامه زندگی، باید این لوازم را (شهر را) نگه دارد، اراده می‌کند تا ساختارها و نهادهای متناسب با آن را در شرایط جدید فراهم آورده و «جمعی» را که اراده مشترک دارند، شکل دهد.

در جنگ‌های اخیر که به دلایل گوناگون (از جمله تسلیحات دوربرد)، بیش از پیش جنگ به دل شهر کشیده شده، نگه داشتن زندگی، نگه داشتن انسان و نگه داشتن اراده کار دشواری است. این، نمی‌شود مگر به نگه داشتن شهر و امکاناتی که امید به زندگی را در انسان‌ها تقویت کند. به همین دلیل است که رهبر انقلاب در دومین پیام تلویزیونی خود، بلافاصله پس از توصیه به نگه داشتن قدرتمند زندگی، به خدمات اشاره می‌کنند. شهر باید برپا داشته شود.

برای برپاداشتن شهر، حتماً دولت و حاکمیت می‌بایست فعالیتی قدرتمند و مستمر انجام

دهند؛ اما نه دولت و نه هیچ ساختار رسمی، به تنهایی از پس این کار بر نمی‌آید. به همین دلیل است که به نهادهایی اجتماعی که از دل حادثه و از دل صحنه متولد شده باشند، نیاز است. نهادهایی که اراده به جهاد داشته باشند. اراده به جهاد یعنی فعالیتی مستمر که در هر قدم، به این فکر می‌کند که در قدم بعد باید چه کند تا قدم‌های قبل محقق شوند و مجموعه کنش‌های صورت گرفته به هدف نهایی برسند. به این معنا، نهادهایی لازم است تا برای زندگی و ساختن زندگی جهاد کنند.

تجربه جهاد سازندگی

ما این تجربه را در سال‌های ابتدایی انقلاب اسلامی داشته‌ایم. پس از انقلاب اسلامی و در خلأ نهادهای رسمی و پس از آن در جنگ هشت ساله ایران و عراق، جهاد سازندگی با هدف برپاداشتن زندگی شکل گرفت. گروهی از افراد انقلابی مسئولیت صحنه را بر عهده گرفتند و از خود پرسیدند چه کاری از آنان برمی‌آید تا از انقلاب حراست کنند. آنان به این نتیجه رسیدند که باید کاری کنند که انسان‌ها زندگی را نگه دارند و جهاد سازندگی را ایجاد کردند.

در آن شرایط، متناسب با امکانات هر شهر، مسجد جامع، کمیته و سایر مراکز، محل اداره شهر شده بود. هر کس به هر طریقی تلاش می‌کرد تا در حل مشکلات شهر مشارکت کند. میزی به شناسایی کمبود ارزاق مردم و تهیه آن‌ها اختصاص پیدا کرده بود؛ میزی به کشاورزی اختصاص داشت و به روستاها کمک می‌رساند و میزی به بلایای طبیعی و حوادث غیرمترقبه مانند سیل رسیدگی می‌کرد. حتی گاهی موضوعاتی مانند اختلافات خانوادگی و نزاع‌های اجتماعی (که عموماً در شرایط بحرانی تشدید می‌شوند)، نیز مورد توجه قرار گرفته و در برخی شهرها کمیته‌هایی برای حل و فصل آن ایجاد می‌کردند.

این روند در شرایط استقرار دولت نیز به چند دلیل همچنان ادامه داشت. اولاً نهادهای اجتماعی تازه تأسیس بر اساس «نیاز» و «اعتماد» اجتماعی شکل می‌گرفتند. ثانیاً هرچند مأموریتی خرد به انجام می‌رساندند، اما مسئولیت کل صحنه را بر عهده می‌گرفتند؛

بنابراین اراده‌مند و خودکفا بودند. ثالثاً به این واسطه که از دل صحنه برآمده بودند، امکان بهره‌برداری از امکانات آن را نیز داشتند.

در شرایط جنگی که صحنه ضیق است، نهادهای اجتماعی مانند جهاد سازندگی این امکان را می‌داد تا امکانات محدود به بهترین شکل به خدمت گرفته شود. در طول جنگ هشت ساله، نه تنها از امکانات شهر و روستا برای برپا کردن زندگی در همان مناطق بهره می‌برد، بلکه به واسطه شناخت مناسب از امکانات، «ستاد پشتیبانی جنگ» را تشکیل داده و کمک‌های مردمی را برای مناطق جنگی جمع‌آوری و ارسال می‌کرد.

بر اساس همین ویژگی‌ها، جهاد سازندگی به عنوان نیرویی مولد و پیشرو، با تشخیص ضروریات میدان، تن به خطراتی می‌داد و در صحنه‌هایی وارد می‌شد که کمتر کسی جرأت ورود به آن را داشت؛ و گاه تولیداتی محیرالعقول از خود به جای می‌گذاشت. به عنوان مثال، جهاد سازندگی در جنگ هشت ساله، طولانی‌ترین پل شناور جهان را با نام پل خیبر طراحی و اجرا کرد. جهاد سازندگی در همان دوران کوتاه، توانست کشور را در موارد گوناگونی مانند راه‌سازی، خط لوله گاز و آب، ساختمان‌سازی، مقابله با حوادث غیرمترقبه به خودکفایی رساند. همچنین با انباشت تجربه، در جبهه‌های جنگ، چهل گردان مهندسی رزمی و چهار قرارگاه عملیاتی پشتیبانی تشکیل داده و فعالیت‌های منحصر به فردی را به انجام رساندند.

اما بزرگ‌ترین وجهی که جهاد سازندگی را به سازمانی مولد تبدیل کرد، خلق سازه‌ها نبود؛ بلکه این نهاد اجتماعی تبدیل به ساختاری شد که افرادی با اراده تولید می‌کرد که توانایی داشتند بار صحنه را در هر نقطه‌ای بر دوش بکشند. به گونه‌ای که نهاد سازندگی سازمان قدرتمندی مانند وزارت دفاع، برآمده از اعضای جهاد سازندگی بود. به همین دلیل است که نهادهایی مانند جهاد سازندگی، حتی اگر در هیچ صحنه‌ای از بخش رسمی جنگ حضور نداشته باشد، بیش از نهادهای رزمی جنگ را نگه می‌دارد. این بخش از جنگ قطعاً و قطعاً بر عهده جمعی است که ما می‌سازیم و اراده‌ای که ما به صحنه تزریق می‌کنیم.

اکنون پرسش مهم این است: آیا تصمیم کنونی برای حرکت به سمت «شلیک مؤثر»، یک تصمیم آگاهانه و برگرفته از تجارب گذشته است که می‌خواهد زمین بازی را پشتوانه دیپلماسی نگه دارد یا تکرار همان منطقی است که پیش از این، جنگ را تنها مدیریت کرده و نه به پیروزی رسانده است؟





چگونگی انطباق نقشه اقتصادی محور مقاومت بر معماری امنیتی آن بازمعماری محور مقاومت

میلاد ترابی فرد

کارشناس اقتصاد سیاسی بین الملل

میدانی گرفته تا معادلات سیاسی و گفتمانی را در بر می‌گیرد. با وجود این، در این میان یک عامل نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند: اقتصاد. بررسی سه قرن اخیر نشان می‌دهد که برنده نهایی نبردها بر اساس سه قاعده اصلی مشخص می‌شود.

یکم: قاعده زنجیره تأمین

یکی از ابعاد اصلی رقابت‌های بزرگ مقیاس جهانی، مانند آنچه در جنگ سرد رخ داد و امروز نیز شاهد شرایطی مشابه آن هستیم، رویارویی نظامی در میدان نبرد است. این رویارویی‌ها معمولاً پرهزینه و متوازن هستند؛ چراکه اگر توازن قوا وجود نداشت، طرف ضعیف‌تر اساساً وارد جنگ نمی‌شد. اما در این میان، بازیگری پیروز از میدان خارج می‌شود که بتواند زنجیره تأمین ایمن‌تری برای خود بسازد و هم‌زمان، زنجیره تأمین کالاهای اساسی رقیب را مختل کند.

معادله تأمین گندم در جنگ جهانی اول و انرژی در جنگ جهانی دوم، این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد. در جنگ اول، نیروهای متفقین با توافق بزرگ با آمریکا، زنجیره تأمین غلات خود را ایمن کردند و با محروم ساختن آلمان از تجارت دریایی و فشار بر زنجیره غذایی‌اش، آن را وادار به تسلیم کردند. بی‌راه نیست اگر بگوییم یکی از دلایل اصلی سقوط ناز در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، بسته شدن تنگه

باعث شده تا رقیب، تمام ابزارهای لازم برای کنترل و پیش‌بینی پذیرکردن رفتار محور مقاومت را در اختیار داشته باشد. در مقابل، اگر محور مقاومت در حوزه‌های اقتصادی به سمت خلع سلاح رقیبان خود حرکت کند، ابزارهای امنیتی‌اش کارایی بیشتری خواهند یافت. در آن صورت، اعضای ائتلاف متخاصم، به‌ویژه رژیم صهیونیستی، برای اجرای برنامه‌های بلندمدت خود با بحران روبه‌رو شده و در نتیجه، مهارشدنی خواهند بود. یافتن پاسخ برای این چالش توسعه‌ای، به ایجاد یک نظم اقتصادی نوین منطقه‌ای کمک می‌کند؛ نظمی که یکی از قطعات پازل «افق فلسطین آزاد» است و چشم‌انداز آینده کشورهای این محور، به خصوص فلسطین، را می‌توان بر اساس آن طراحی کرد.

در این نوشتار، ابتدا با بررسی رقابت‌های تاریخی-اقتصادی جهان در قرن‌های گذشته، توضیح می‌دهیم که در دوران جنگ و درگیری، کدام چارچوب، بازیگر برنده را مشخص می‌کند. سپس با تطبیق این تحلیل‌ها بر وقایع امروز منطقه، چارچوبی ابتکاری برای محور مقاومت ارائه خواهیم کرد.

پیروزی در هر جنگی تنها یک بُعد ندارد و مجموعه‌ای از عوامل، از تاکتیک‌های فرماندهان

جیک سالیوان، مشاور امنیت ملی آمریکا، در مقاله اخیر خود در نشریه «فارن افرز» می‌نویسد که جهان گذشته، با اقتصاد آزاد و نظم یکپارچه پساجنگ سرد، «تمام شده است» و ما اکنون وارد دنیای جدیدی شده‌ایم. اهمیت سیاست‌گذاری در چنین دورانی بیش از پیش احساس می‌شود؛ چراکه شگفتی‌های ژئوپلیتیک، مانند جنگ اوکراین و عملیات طوفان الاقصی، پیوسته معادلات جهانی را به سمت تنش‌های بزرگ‌تر سوق می‌دهد و پنجره فرصت برای سیاست‌گذاری اقتصادی در حال بسته شدن است. در واکنش به این روند نگران‌کننده، قدرت‌های بزرگ می‌کوشند با جذب مزیت‌ها به داخل مرزهای خود و ایجاد ائتلاف‌های امنیتی، زنجیره‌های تأمین حیاتی‌شان را ایمن کنند.

محور مقاومت، به‌عنوان یک هسته سخت سیاسی در منطقه، تمام شرایط لازم برای ایفای نقش در «ایمن‌سازی زنجیره‌های حیاتی» را دارد؛ اما امروز با یک تناقض بزرگ دست‌وپنجه نرم می‌کند. این محور در عین حال که برای مهار امنیتی ائتلاف عبری-عربی-غربی گام برمی‌دارد، زنجیره‌های حیاتی اقتصادی خود، از اقلام اساسی و حساب سرمایه گرفته تا صنعتش را، به شکل راهبردی به همین ائتلاف متخاصم وابسته کرده است. این وضعیت

این محور در عین حال که برای مهار امنیتی ائتلاف عبری-عربی-غربی گام برمی‌دارد، زنجیره‌های حیاتی اقتصادی خود، از اقلام اساسی و حساب سرمایه گرفته تا صنعتش را، به شکل راهبردی به همین ائتلاف متخاصم وابسته کرده است.



و از این طریق، سلیقه و جهت‌گیری سیاسی آنان را تغییر دهد.

سوم: قاعده فناوری و صنعت

در رقابت‌های بزرگ، دو عنصر راهبردی به بازیگران دست برتر می‌دهد: توانمندی صنعتی و فناوری‌های اطلاعاتی پشتیبان. زیربنای هر دو عنصر نیز سازمان‌دهی صنعتی، مدیریت نوآوری و توسعه منابع انسانی متخصص است. برای مثال، ایالات متحده که در سال پیش از ورود به جنگ جهانی دوم سه میلیون خودرو تولید کرده بود، با شروع جنگ، تمام توان صنعتی خود را بر تولید جنگ‌افزار متمرکز کرد؛ به‌گونه‌ای که در طول جنگ، تنها ۱۳۹ دستگاه خودروی غیرنظامی ساخت. قدرت این صنعت چنان بود که طبق آمار، آمریکا در آن دوره، سه برابر آلمان تانک تولید کرد. همچنین، یکی از عوامل کلیدی برتری متفقین بر آلمان نازی، کشف رمز ماشین «انیکما» بود که به آن‌ها برتری اطلاعاتی قاطعی بخشید.

این مثال‌ها نشان می‌دهد که توانایی تولید و برتری فناوریانه، صرفاً به ساخت تجهیزات نظامی در روز مبادا محدود نمی‌شود؛ بلکه در نگاهی کلان‌تر، ثابت می‌کند که جهان همواره در بطن یک جنگ بزرگ توسعه‌ای قرار دارد و این دو عنصر، سرنوشت نهایی نبردها را رقم می‌زنند.

جنگ، که حدود ۷۰ درصد از درآمد ملی فرانسه را می‌بلعید، به یکی از دلایل اصلی وقوع انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ تبدیل شد. در مقابل، بریتانیا با تسلط بر مناطق وسیعی از جهان، توانست به راحتی بدهی‌های جنگ را بازپرداخت کند و به قدرت مسلط جهانی در قرن نوزدهم تبدیل شود.

ب. جنگ سرد نیز از این قاعده مستثنا نبود و یکی از دلایل اصلی شکست شوروی را می‌توان در همین حوزه جستجو کرد. در دهه‌های پایانی جنگ سرد، آمریکا با دو اقدام اساسی، پیروزی خود را در یک رقابت نظامی و فناوریانه پرهزینه قطعی کرد:

- نخست، شکل‌دهی به چرخه «پترو دلار» بود. این چرخه که بر پایه یک اتحاد ژئوپلیتیکی با دولت‌های عربی (پس از دگرگونی در موضع آن‌ها در قبال رژیم صهیونیستی) شکل گرفت، ابزارهای نوینی برای تأمین مالی و مدیریت بدهی‌های عظیم رقابت با شوروی در اختیار واشینگتن قرار داد.

- دوم، استفاده هوشمندانه از «تحریم» بود. آمریکا این ابزار را نه برای فشار مستقیم، بلکه برای کنترل و محدود کردن رفتار شوروی به کار گرفت. این سیاست، سرمایه‌های خارجی شوروی را به سمت اروپای تحت نفوذ آمریکا هدایت کرد و به تولد «یورو دلار» انجامید. در این شرایط، آمریکا توانست با الیگارش‌های شوروی ارتباط برقرار کرده

بسیار توسط عثمانی و ناتوانی روسیه در فروش گندم به بازارهای جهانی بود. در جنگ جهانی دوم نیز، انهدام مسیرهای تأمین انرژی و مواد اولیه آلمان و ژاپن توسط متفقین، نقشی کلیدی در شکست نیروهای محور داشت؛ چراکه هر دو کشور توانایی پشتیبانی صنعتی از ماشین جنگی خود را از دست داده بودند.

دوم: قاعده حساب سرمایه

دومین عامل تعیین‌کننده، به‌ویژه در جنگ‌های تمام‌عیاری مانند جنگ‌های جهانی اول و دوم، «نحوه مدیریت حساب سرمایه» است. برخلاف تصور رایج، حساب سرمایه، بیش از آنکه مسئله‌ای محدود به بانک‌های مرکزی باشد، موضوعی ژئوپلیتیکی است که به ابتکار عمل بازیگران در خارج از مرزهایشان بستگی دارد. دو مثال تاریخی این موضوع را روشن می‌کند:

الف. جنگ استقلال آمریکا در دهه ۱۷۷۰، تنها بخشی از رقابت جهانی میان بریتانیا و فرانسه بود. فرانسه که خود را بازنده «جنگ هفت ساله» (۱۷۵۶-۱۷۶۳) می‌دانست، برای ضربه‌زدن به منافع بریتانیا، در نقاط مختلف جهان از آمریکا تا هند، وارد یک جنگ نیابتی شد. اگرچه این جنگ‌ها به ضرر منافع ژئوپلیتیکی بریتانیا تمام شد (تا جایی که آمریکا را از دست داد)، اما بازنده واقعی این نبرد جهانی فرانسه بود. بحران بدهی‌های سنگین ناشی از

چگونه زنجیره تأمین خارجی امنیت غذایی ایران را تهدید می‌کند؟

از بذر تا سفره

عیسی کاظمی

فعال و پژوهشگر تجارت بین‌الملل

گر از صبح فردا مرغ کشور تحریم شود، طی کمتر از ۱۸ ماه، تمام مرغداری‌های کشور تعطیل خواهد شد و این صنعت که ۷۰ درصد پروتئین رژیم غذایی مردم را تشکیل می‌دهد، از سبب زندگی ایرانیان حذف خواهد شد. بسیاری از مواد غذایی گیاهی که در کشور مصرف می‌شود، از جمله صیفی‌جات و بخش بزرگی از سبزیجات نیز در صورت تحریم پس از چند ماه تمام می‌شوند؛ زیرا بذر این گیاهان به‌صورت انبوه وارد و کشت می‌شود.

میزان وابستگی امنیت غذایی کشور به تولیدات دیگر کشورها فراتر از تصور است. ما در ایران مصرف‌کننده غذایی هستیم که در دیگر کشورها تولید می‌شود. البته بخشی از فرایند تولید در کشور خودمان جریان دارد؛ اما مرغ لاین (نژاد اصلاح‌شده مادری که برای تولید نسل‌های بعدی استفاده می‌شود)، بذر لاین و موارد مشابه در دیگر نقاط جهان تولید می‌شود.

همین رخداد را در صنایع تکنولوژیک نیز مشاهده می‌کنیم. قطعات از کشورهای ژاپنی و آلمان وارد می‌شوند و پس از مونتاژ در کارخانه‌های داخلی، به بازار عرضه می‌شوند. در صنعت لوازم خانگی، این موضوع به‌شکل محسوسی برای مردم قابل لمس است.

به این ترتیب کشور ایران در بسیاری از مواد حیاتی خود وابستگی شدید به تولیدات خارج از کشور داشته و لذا آسیب‌پذیری بالایی نسبت به تحریم دارد. در این وضعیت، طبیعی است که هر روز نگران باشیم کدام بخش از نیازمندی‌های حیاتی‌مان هدف تحریم بعدی قرار خواهد گرفت. اما خطر وابستگی زنجیره تأمین به خارج از کشور، در جنگ اخیر با رژیم صهیونیستی بیش از همیشه آشکار شد و این باید بتواند حرکتی را برای اصلاح آن به‌دنبال داشته باشد.

زنجیره تأمین اصطلاحی است که برای سلسله نیازمندی‌های محصولات نهایی به‌کار برده می‌شود. این سلسله نیازمندی‌ها چندلایه و پیچیده هستند. به‌عنوان مثال، یکی از محصولات اساسی سبب امنیت غذایی کشور، گوشت قرمز و سفید است. بخش مهمی از نهاده دام و طیور، کنجاله است که از تصفیه دانه‌های روغنی، خصوصاً سویا و چغندر قند،

به‌دست می‌آید. از جهت دیگر، مرغ گوشتی در سلسله نژاد، به مرغ مادر، مرغ اجداد و مرغ لاین وابسته است. در شرایط حاضر، بخش اعظم دانه‌های روغنی و دیگر بخش‌های نهاده‌های دام و طیور و مرغ اجداد، از دیگر کشورها وارد می‌شوند. به همین دلیل است که کشور ایران اگرچه محصول نهایی را تولید می‌کند، اما در زنجیره تأمین به خارج از کشور وابسته است. به این ترتیب حتی در نقطه تولید، مصرف‌کننده است.

برای خروج از این سازوکار و رفع وابستگی، در طول سال‌های طولانی، اقدامات بسیاری انجام گرفته است؛ اما نتیجه‌ای که از مجموعه این اقدامات به‌دست آمده، بسیار کمتر از بضاعت سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و فکرافزاری کشور بوده است. به همین دلیل است که همچنان وابستگی شدیدی به منابع حیاتی برای کشور داریم.

قطعاً نه ایران و نه هیچ کشوری توانایی ندارد در تمامی تولیداتش خودکفا بوده و هیچ‌گونه وابستگی به خارج از کشور نداشته باشد؛ اما همه کشورها تلاش می‌کنند امنیت غذایی را، که نقش تعیین‌کننده‌ای در امنیت ملی دارد، تا حد توان به خودکفایی برسانند. به این معنا در کشورهای مختلف امنیت غذایی موضوعی است که محل هزینه است. آن‌ها با کمک درآمد حاصل از زنجیره ارزش تولیدات خود، بخش امنیت غذایی را تقویت می‌کنند. این در حالی است که در ایران، نسبت به دیگر کشورهای بزرگ جهان، کشاورزی سهم بزرگ‌تری از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده است؛ یعنی بار بیشتری را بر دوش کشاورزی قرار داده است.

راه‌حل درست آن است که در بخش صنایع کشور، زنجیره ارزش مناسب شکل گرفته و منابع حاصل از آن در زنجیره تأمین امنیت غذایی هزینه شود. زنجیره ارزش به این معناست که هر یک از بخش‌های زنجیره تأمین، سود مخصوص به خود را دارد. سود حاصله از خرید داخلی، واردات، صادرات یا تولید مواد اولیه یا حلقه‌های میانی زنجیره و اتصال آن به سود حلقه‌های بعدی، زنجیره ارزش را می‌سازد. در چنین بستری است که واردات و وابستگی به بخشی از حلقه‌های زنجیره معنا پیدا کرده و جایگاه واردات در زنجیره ارزش، جایگاه درستی

پیدا می‌کند. سود تجمیعی حاصل از زنجیره ارزش، بخش مغفول تولید ناخالص داخلی کشور است.

کشور ایران لازم است نقشه زنجیره تأمین و زنجیره ارزش خود در صنایع گوناگون را ترسیم کرده و متناسب با آن، نقشه ژئواکونومی را مشخص نماید. سپس سود حاصل از آن را صرف خودکفایی زنجیره تأمین امنیت غذایی کند.

در جنگ اخیر با اسرائیل فشاری که به دولت و کشور در تأمین موارد اولیه و محصولات نهایی سبب امنیت غذایی وارد شد، نشان داد که تلاش‌های حاکمیت در خودکفایی زنجیره تأمین سفره مردم کافی نبوده است. این نقطه ضعف، در جنگ‌های آتی که ممکن است طولانی‌تر باشند به پاشنه آشیل کشور تبدیل شده و زندگی مردم را در خطر قرار می‌دهد.

آتش‌بس موقت فعلی، می‌تواند فرصتی باشد تا با اصلاح زنجیره ارزش و زنجیره تأمین، مقاومت راهبردی کشور را افزایش داده و حتی در پیوند آن با زنجیره ارزش دیگر کشورها، ژئواستراتژی و ژئواکونومی کشور را بهبود بخشیم. به یک معنا از فردا صبح باید جنگی خونین را آغاز کنیم تا مسیر صعب‌العبور تأمین امنیت غذایی و پیوند آن با اقتصاد مولد و تولید حوزه اقتصادی با کشورهای همسور باز کنیم.

این مسیر سخت به تغییرات بنیادین در ساختار نامولد اداری و دولتی بستگی دارد. برای کارکنان دولتی که به مصرف حقوقی که از پول نفت به‌دست می‌آید، خودکرده‌اند، تفاوتی نمی‌کند سازمان متبوع مولد باشد یا تنها مصرف‌کننده باقی بماند. به همین جهت، برای آن‌ها بهتر است تا جای ممکن سازمان را در نقطه‌ای نگه دارند که حرکت رو به جلو نداشته باشد؛ زیرا حرکت مولد، نیازمند کار و زحمت و ریسک‌پذیری بیشتر است.

جنگ پیش‌آمده می‌تواند فرصتی باشد تا ساختارهای نامولد به مولد تبدیل شده و نقشه‌ای اقتصادی متناسب با ایده‌های نو و موقعیت جغرافیایی ایران ترسیم نماید.



خلیج فارس و دریای عمان

مسئله تنگه هرمز

- محدودیت کنترل شده
- نقاب همسایگی
- چشم انداز اقیانوسی یک بندر



اهرم قدرت ایران برای تغییر معادلات جنگ

مسئله تنگه هرمز

حبیب الله ظفریان / مدیرکل دفتر مطالعات انرژی، صنعت و معدن مرکز پژوهش‌های مجلس
مجتبی ولدآبادی / کارشناس ژئوپلیتیک انرژی

دلار بالا ببرد. این امر، بر اقتصاد آمریکا و کشورهای اروپایی اثر منفی جدی گذاشته و محاسبات این کشورها به ویژه آمریکا را درباره جنگ با ایران تغییر داده و به عنوان یک راه‌حل پیش‌دستانه، معادلات جنگ را به نفع ایران تغییر می‌دهد. در نگاه طرف مقابل، ورود به موضوع تنگه هرمز توسط ایران و افزایش قیمت نفت جهانی، به دلیل آنکه بجز روسیه، بازیگران موثر منطقه‌ای و بین‌المللی از جمله کشورهای حاشیه خلیج فارس، چین، اروپا، هند و حتی خود آمریکا از آن متضرر می‌شوند، موجب ایجاد یک اجماع علیه ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و گسترش جبهه مخالفین ایران در جنگ می‌شود و نهایتاً می‌تواند منجر به یک حمله

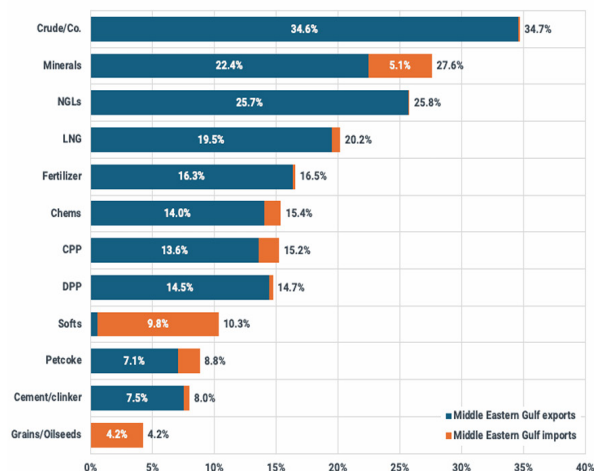
آمریکا به جنگ اخیر، شکل جدی‌تری به خود گرفته است. اگرچه اکنون، با مقاومت بازدارنده ایران، تجاوز رژیم علیه کشور متوقف شده است، با این وجود، با توجه به احتمال تجاوز مجدد به کشور، ارزیابی گزینه بستن تنگه هرمز در برهه کنونی لازم است.

دو نگاه حدی در این مورد وجود دارد: نگاه انسداد کامل تنگه‌هرمز و نگاه عدم ورود به موضوع تنگه. طرفداران نگاه اول قائل‌اند که ایران بایستی با انسداد کامل تنگه به صورت شوک‌وار بر بازار نفت جهان اثر گذاشته و قیمت نفت را تا حدود ۱۵۰

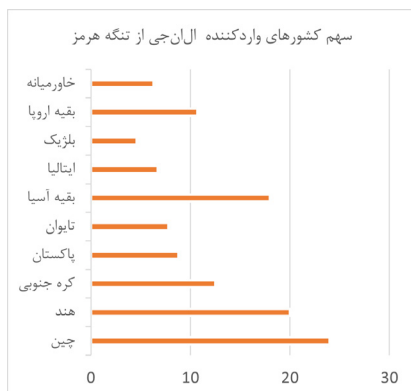
در طول تجاوز رژیم صهیونیستی علیه جمهوری اسلامی، بستن تنگه هرمز توسط ایران با هدف ایجاد اختلال در تجارت انرژی جهان - به‌طور مشخص نفت خام و گاز طبیعی مایع شده (LNG) - به عنوان یکی از ابزارهای مهم بازدارنده کشور در جنگ با رژیم صهیونیستی مطرح شده است. البته این موضوع مسبوق به سابقه بوده و در سال‌های گذشته حتی در فضای رسانه‌ای کشور نیز مطرح شده است و از این جهت، حرف تازه‌ای نیست؛ با این وجود به دلیل شدت گرفتن جنگ بین ایران و رژیم و ورود

متأسفانه به‌سیاق سال‌های اخیر، مردم در رسانه و در کار خیریه محبوس شده‌اند و دستورکارهای واقعی در حوزه سیاسی، نظامی و اقتصادی از حضور مردم خالی شده است. این یک خطر بزرگ است.

Share of global seaborne commodity flows transiting the Strait of Hormuz in 2024 (imports + exports)



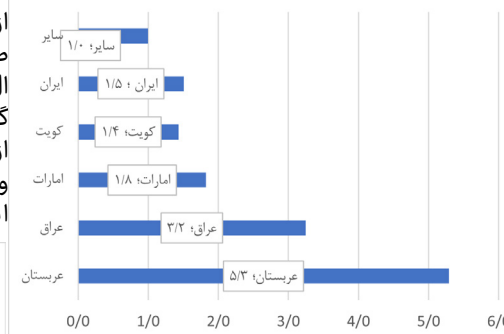
گاز طبیعی مایع شده (الان جی) است که عمدتاً از قطر و پس از آن امارات متحده عربی صادر می شود. قطر به عنوان دومین صادرکننده بزرگ الان جی در جهان با ۸۱ میلیون تن صادرات ال.ان.جی در سال و امارات با ۴٫۳ میلیون تن در سال، مجموعاً سالانه ۸۵ میلیون تن ال.ان.جی (معادل ۱۲۰ میلیارد مترمکعب سالانه گاز طبیعی) از تنگه هرمز ترانزیت می کنند. این میزان صادرات، معادل ۲۰ درصد از صادرات ال.ان جی جهان و حدود ۱۰ درصد از صادرات گاز جهان است. مقاصد صادراتی ال.ان.جی از تنگه هرمز، عمدتاً آسیا با سهم ۸۰ درصد و پس از آن اروپا با سهم حدود ۲۰ درصد است.



در نهایت حجم قابل توجهی از فرآورده های نفتی سبک و متوسط (بنزین، نفت گاز، نفتا و سوخت جت) و فرآورده های نفتی سنگین (مانند نفت کوره) و همچنین بخش بزرگی از محصولات پتروشیمیایی مانند متانول از این تنگه عبور می کنند. شکل زیر سهم تجارت دریایی نفت و فرآورده های نفتی عبوری از تنگه هرمز را مبتنی بر آمار موسسه

۲۱ درصد را نشان می دهد. همچنین در صورتی که تجارت فرآورده های نفتی از این تنگه که معادل روزانه ۵٫۹ میلیون بشکه است را نیز در محاسبات وارد کنیم، حجم کل مایعات نفتی عبوری از تنگه هرمز به میزان ۲۰٫۳ میلیون بشکه در روز می رسد.

حجم صادرات صادر کنندگان نفت از تنگه هرمز



عربستان سعودی با ۵٫۳ میلیون بشکه صادرات، بزرگترین صادرکننده نفت و چین با ۴٫۸ میلیون بشکه واردات، بزرگترین واردکننده نفت از مسیر تنگه هرمز هستند. در سمت عرضه، پس از عربستان، عراق با حدود ۳٫۲ میلیون بشکه روزانه و پس از آن به ترتیب امارات، ایران و کویت با کمتر از ۲ میلیون بشکه روزانه صادرات نفت قرار دارند. در سمت تقاضا پس از چین، هند، ژاپن و کره جنوبی مقاصد اصلی نفت خام منتقل شده از طریق تنگه هرمز با میزان کمتر از ۲ میلیون بشکه روزانه بوده اند که به همراه چین در مجموع حدود ۷۰ درصد از کل جریان نفت هرمز را به خود اختصاص داده اند.

تنگه هرمز همچنین مسیر حیاتی ترانزیت

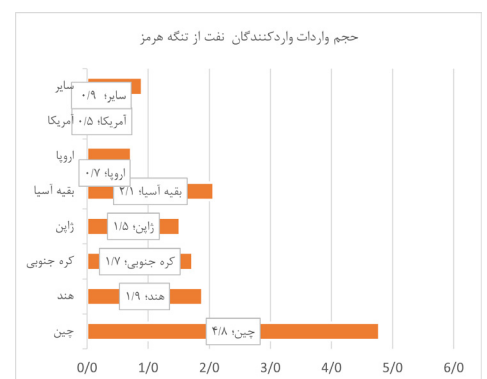
مشروع جهانی علیه ایران شده و موجودیت کشور را به خطر بیندازد. در این یادداشت سعی می شود ضمن تشریح موقعیت تنگه هرمز و اثر آن بر بازار انرژی جهان، رویکرد مطلوب برای بهره برداری جمهوری اسلامی از این کارت مهم خود در جنگ ارائه شود.

موقعیت ویژه تنگه هرمز در امنیت انرژی جهان

تنگه هرمز، واقع بین عمان و ایران، خلیج فارس را به دریای عمان متصل می کند. تنگه هرمز مهمترین گلوگاه ترانزیت نفت جهان است و کشورهای خلیج فارس عمده نفت، فرآورده های نفتی و ال.ان جی خود را با عبور از این تنگه به جهان صادر می کنند. مسیر عبور و مرور کشتی ها از تنگه هرمز و در نزدیکی جزایر ایرانی در شکل زیر قابل مشاهده است.



بر اساس آمار اداره اطلاعات انرژی آمریکا و داده های شرکت بی.پی، جریان نفت (شامل نفت خام، میعانات و مایعات گازی) از طریق تنگه هرمز به طور متوسط ۱۴٫۳ میلیون بشکه در روز بوده است. با توجه به اینکه کل تولید و مصرف نفت جهان روزانه معادل ۱۰۲٫۷ میلیون بشکه است، این میزان تجارت از تنگه هرمز، سهمی معادل ۱۴ درصدی از تولید و مصرف نفت جهان را در اختیار دارد. شاخص مهم تر برای مقایسه و درک اهمیت این تنگه، سهم



تجارت نفت این تنگه از کل تجارت نفت جهان (به میزان حدود ۶۸ میلیون بشکه مطابق آمار بی.پی) است که سهمی معادل



کپلر نشان می‌دهد.

خطوط لوله دور زننده تنگه هرمز

در حال حاضر کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی و ایران خطوط لوله انتقال نفت برای دورزدن تنگه هرمز دارند. عراق نیز خط لوله کرکوک-جبهان را در اختیار دارد که برای صادرات نفت تولیدی از میادین شمالی این کشور به میزان حدود ۲۰۰ هزار بشکه روزانه استفاده می‌شود و می‌تواند در میان مدت به ظرفیت ۵۰۰ هزار بشکه روزانه برسد.

عربستان سعودی علاوه بر خط لوله نفت خام شرق-غرب (Pipeline West-East) با ظرفیت ۵ میلیون بشکه روزانه، از طریق دیگر خطوط لوله خود از جمله خط لوله انتقال مایعات گازی (NGL) Liquids Gas Natural) ابقیق-ینبع، ظرفیت اسمی انتقال نفت و مایعات گازی را به حداکثر ۷ میلیون بشکه در روز رسانده است. از سوی دیگر امارات از طریق خط لوله ابوظبی، ظرفیت انتقال ۱.۵ میلیون بشکه روزانه نفت خام از میادین حبشان به پایانه صادراتی فجیره در دریای عمان دارد. ایران نیز خط لوله گوره-جاسک به ظرفیت روزانه ۱ میلیون بشکه را برای صادرات از دریای عمان، احداث کرده است که تاکنون مورد بهره برداری قرار نگرفته است. ظرفیت انتقال این خط لوله در حال حاضر می‌تواند دو سوم نفت صادراتی ایران را پوشش دهد. لازم به ذکر است این خط لوله با تشخیص راهبردی حاکمیت، در شرایط تحریمی پس از خروج آمریکا از برجام و با تأمین مالی حدود ۱.۵ میلیارد دلار در سخت‌ترین شرایط ارزی کشور احداث شد و هم‌اکنون تکمیل شده و آماده بهره برداری است.

ظرفیت فعال فعلی خطوط لوله عربستان و امارات، به ترتیب حدود ۲ و ۱ میلیون بشکه روزانه است. بنابراین از مجموع ظرفیت اسمی ۸.۵ میلیون بشکه‌ای خطوط لوله عربستان و امارات، در حال حاضر حدود ۳ میلیون بشکه (یک‌سوم ظرفیت اسمی) مورد استفاده قرار می‌گیرد. بنابر تخمین‌های مختلف از جمله تخمین اداره اطلاعات انرژی آمریکا، عربستان و امارات در کوتاه‌مدت مجموعاً می‌توانند حدود ۲.۵ میلیون بشکه روزانه دیگر از ظرفیت خطوط لوله خود استفاده کنند و ظرفیت بهره برداری از این خطوط را به دو سوم ظرفیت اسمی برسانند. با توجه به اینکه هم‌اکنون حدود ۱۴.۵ میلیون بشکه نفت خام از تنگه هرمز تجارت می‌شود، در کوتاه‌مدت این میزان در کمترین حالت خود به ۱۲ میلیون

بشکه روزانه می‌رسد. لذا علی‌رغم وجود خطوط لوله دورزننده تنگه، همچنان این تنگه نقش کلیدی در امنیت انرژی جهان خواهد داشت.

نکته قابل توجه دیگر در مورد خطوط لوله دور زننده تنگه هرمز به ویژه در مورد عربستان و امارات آنست که استفاده از چنین خطوط لوله‌ای توسط این دو کشور، اگرچه امکان فشار ایران بر روی نفت صادراتی این کشورها را سخت‌تر می‌کند، اما به معنای از دسترس خارج شدن امکان فشار برای ایران نیست. به طور مثال خط لوله امارات، نفت را به دریای عمان انتقال می‌دهد که اگرچه تنگه را دور می‌زند اما همچنان برای فشار ایران، قابل دسترس است. همچنین با توجه به بازارهای عربستان، لزوماً بخشی از نفت انتقالی عربستان از طریق خط لوله به دریای سرخ، همچنان به مقصد آسیا خواهد بود و این به معنای عبور محموله‌های نفت از تنگه باب المندب است.



آثار بستن تنگه هرمز در عرصه بین الملل

با توجه به نقش حیاتی تنگه هرمز در بازار جهانی انرژی، بسته شدن این مسیر حتی برای مدت کوتاه، موجب اختلال شدید در عرضه انرژی می‌شود. اثرات بسته شدن تنگه هرمز بر امنیت انرژی جهان و در نتیجه معادلات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی می‌بایست از دو زویه مورد بررسی قرار گیرد؛ اول اثر افزایش قیمت انرژی بر فضای کلی اقتصاد بین الملل و دوم اختلال در تأمین زنجیره انرژی به ویژه قدرت‌های بزرگ به صورت مجزا.

در مورد اول افزایش قیمت نفت و گاز (ال.ان.جی) در سطح جهانی می‌تواند باعث آسیب جدی به صنایع و اقتصاد جهانی شود. افزایش هزینه تولید صنایع و بنگاه‌های اقتصادی (مشابه آنچه پس از جنگ روسیه و اوکراین در مورد گاز اتفاق افتاد و کشورهای اروپایی مجبور به تأمین گاز خود با دو برابر قیمت‌های وارداتی روسیه شدند) از یک سو موجب آسیب به اقتصاد کشورها شده و از سوی دیگر افزایش قیمت گاز طبیعی

و فرآورده‌های نفتی از جمله بنزین، موجب فشار بر هزینه خانوار و افزایش نارضایتی اجتماعی خواهد شد. در اینجا ارزیابی میزان افزایش قیمت انرژی در صورت بسته شدن تنگه هرمز مهم است. در ادامه برخی برآوردها در این مورد آورده شده است.

آژانس بین‌المللی انرژی در گزارش ژوئن ۲۰۲۵ تأکید کرده که بسته شدن تنگه هرمز، حتی برای مدت محدود، تأثیر بزرگی بر بازار جهانی نفت و گاز خواهد داشت. این تنگه مسیر اصلی خروج نفت خاورمیانه است و هرگونه توقف جریان نفت از این منطقه، به سرعت باعث افزایش شدید قیمت‌ها می‌شود. موسسه گلدمن ساکس در سناریوی شدید بسته شدن طولانی مدت تنگه هرمز، پیش‌بینی کرده است که قیمت نفت می‌تواند به بیش از ۱۰۰ دلار به ازای هر بشکه و تا ۱۲۰ دلار برسد. به خصوص که ظرفیت اضافی اوپک در خلیج فارس قرار دارد و در این شرایط غیرقابل دسترسی خواهد بود. همچنین فاکس بیزنس هشدار داده که در صورت بروز مناقشه اسرائیل-ایران و اختلال در عبور نفت از تنگه هرمز، قیمت نفت می‌تواند تا ۱۲۰ دلار افزایش یابد. این رسانه همچنین اشاره کرده که اگر اختلالات ادامه یابد، قیمت نفت برنت ممکن است به رکورد تاریخی نزدیک به ۱۵۰ دلار در هر بشکه برسد.

برای ارزیابی مورد دوم، یعنی اثر بسته شدن تنگه هرمز بر تأمین انرژی قدرت‌های بزرگ، موارد ذیل قابل بحث است:

آمریکا در تأمین نفت، وابسته به تنگه هرمز نیست و طبق آمار اداره اطلاعات انرژی آمریکا به طور متوسط نیم میلیون بشکه نفت از تنگه وارد می‌کند که در مقایسه با مصرف این کشور مقداری ناچیز است. بنابراین اختلال در عرضه نفت از تنگه هرمز نمی‌تواند این کشور را با بحران تأمین انرژی مواجه کند. اما از یک سو ترامپ برای مهار تورم در آمریکا و حفظ وجهه اجتماعی خود ناگزیر از کنترل قیمت حامل‌های انرژی و به ویژه بنزین است. وی در مصاحبه ماه گذشته خود بیان داشت: «قیمت مواد غذایی پایین آمده. قیمت نفت پایین آمده. قیمت تمام انرژی‌ها پایین آمده. قیمت بنزین به طرز وحشتناکی پایین آمده. و بگذارید به شما بگویم او [بایدن] مثل یک آدم خیلی احمق خرج کرد و این برای تورم بد بود. اما چیزی که واقعاً ما را با تورم نابود کرد، قیمت انرژی بود. [بنزین] به ۳.۹۰ دلار، حتی ۴ دلار رسید. و در کالیفرنیا، ۵ دلار و ۶ دلار. من الان در بسیاری از ایالت‌ها قیمت را به ۱.۹۸ دلار رسانده‌ام. وقتی اینقدر قیمت انرژی را پایین

بستن تنگه هرمز توسط کشورهای منطقه و جهان به عنوان اعلان جنگ برداشت می‌شود؛ چرا که تمامی کشورهای منطقه صادرکننده انرژی و عمده قدرت‌های جهانی واردکننده انرژی هستند. از این رو این اقدام به سرعت می‌تواند منجر به شکل‌گیری اجماع جهانی علیه ایران و چه بسا حمله گسترده و مشروع جهانی به ایران شود.

می‌آورد - که از پیش‌بینی من جلوتر است چون واقعاً فکر می‌کردم می‌توانم آن را به ۲۵۰ دلار برسانم - در جاهای مختلف قیمت به ۱۰۹۸ دلار کاهش یافته است.... انرژی ۶٪ از هزینه‌ها را تشکیل می‌دهد.» ترامپ اخیراً در توییتی نیز واضحاً بیان داشت که کسانی که در حال افزایش قیمت نفت هستند در زمین دشمن بازی می‌کنند. همچنین طبق گزارش فایننشال تایمز، با بستن تنگه هرمز و جهش قیمت نفت به ۱۵۰ دلار، بازار مالی آمریکا با ریزش ۵ تا ۸ درصدی، به میزان ۲۰۰ میلیارد دلار خسارت می‌بیند. مبتنی بر برآورد فدرال رزرو هر افزایش ده دلاری قیمت نفت رشد تولید ناخالص داخلی را ۰٫۱ درصد کاهش و تورم را ۰٫۲ درصد افزایش می‌دهد.

لازم به ذکر است آمریکا خود تولید کننده بزرگ نفت است و افزایش قیمت نفت به صورت پایدار در مدت حداقل ۶ ماهه می‌تواند تولید نفت شیل را اقتصادی نماید، اما نوسانات قیمت نفت بین ۶۰ تا صد دلار و بالاتر افزایش تولید و بهره‌برداری صنعت نفت آمریکا از این فرصت را ناممکن می‌نماید و تنها آمریکا را متضرر می‌نماید. بنابراین در جمع بندی می‌توان گفت که آمریکا با بسته شدن تنگه هرمز در تامین انرژی با مشکل مواجه خواهد شد اما اثرات افزایش قیمت (به ویژه در حالت نوسانی) تأثیرات منفی متعدد بر اقتصاد آمریکا بر جای خواهد گذاشت.

چین با واردات حدود ۴۰۸ میلیون بشکه در روز اصلی ترین واردکننده نفت از تنگه هرمز است. با این حال چین در برابر بسته شدن تنگه هرمز در کوتاه مدت آسیب پذیر نیست. مبتنی بر آمارها کل موجودی نفت در خشکی چین حدود ۶۰۰ میلیون بشکه تخمین زده می‌شود که این ذخایر برای بیش از ۱۰۰ روز اختلال عرضه از تنگه هرمز کافی است. این میزان در مقایسه با کشورهایی همچون هند که تخمین زده می‌شود حدود ۱۰-۱۵ روز از تقاضای نفت خود را می‌تواند تامین نماید، بسیار قابل توجه است.

اتحادیه اروپا در تامین نفت، وابستگی زیادی به تنگه هرمز ندارد و طبق آمار اداره اطلاعات انرژی آمریکا به طور متوسط ۰٫۹ میلیون بشکه نفت از تنگه وارد می‌کند که در مقایسه با مصرف این اتحادیه مقداری ناچیز است. با این حال اروپا وابستگی قابل توجهی به ال ان جی و فرآورده‌های نفتی عبوری از تنگه هرمز به ویژه پس از بحران اوکراین دارد. همچنین مطابق آمار بانک مرکزی اروپا افزایش قیمت نفت به ازای هر ده درصد در اروپا موجب ایجاد تورم ۰٫۱ تا ۰٫۲ واحد درصد می‌گردد و این اتحادیه نسبت به افزایش قیمت نفت آسیب پذیر است. در

حوزه واردات ال.ان.جی نیز افزایش قیمت این محموله‌ها می‌تواند تولید و صنایع را در این اتحادیه با مشکل مواجه نماید. با توجه به اینکه در بازار ال.ان.جی عمده قراردادهای بلندمدت هستند، و بازار تک محموله سهم کمتری دارد، در صورت توقف صادرات ال.ان.جی از تنگه هرمز، قیمت در بازار تک محموله افزایش می‌یابد و از این منظر اروپا آسیب خواهد دید.

رویکرد کلی ایران به تنگه چه باید باشد؟

با توجه به توضیح دو رویکرد حدی در مورد مواجهه ایران با تنگه هرمز، و بررسی موقعیت و اهمیت این تنگه در معادلات انرژی و مناسبات سیاسی بین‌المللی، در رابطه با نوع رویکرد ایران نسبت به این کارت بازی خود در جنگ، می‌توان گفت؛ اولاً بستن تنگه هرمز توسط کشورهای منطقه و جهان به عنوان اعلان جنگ برداشت می‌شود؛ چرا که تمامی کشورهای منطقه صادرکننده انرژی و عمده قدرت‌های جهانی واردکننده انرژی هستند. از این رو این اقدام به سرعت می‌تواند منجر به شکل‌گیری اجماع جهانی علیه ایران و چه بسا حمله گسترده و مشروع جهانی به ایران شود. در واقع اقدام به بستن تنگه هرمز اقدامی در عداد استفاده از سلاح اتمی توسط ایران است و باید به عنوان آخرین سلاح و تنها در حالتی استفاده شود که ایران وارد جنگ تمام عیار بی بازگشت شده است. همچنین راهبرد بستن تنگه هرمز با منطق کلی جنگ جمهوری اسلامی ناظر به مشروعیت و موجه بودن اقدامات دفاعی خود نیز تناسب ندارد. جمهوری اسلامی، در جنگ اخیر و تحولات قبل از آن به ویژه پس از طوفان الاقصی، سعی کرده‌است ضمن پافشاری بر اصول خود نظیر دفاع از مظلوم، حفظ عزت و اقتدار و زیر بار ظلم نرفتن، همواره به نوعی اقدامات خود را تدبیر نماید که چه در سطح داخلی و چه در سطح بین‌المللی مشروع و موجه باشند. در واقع جمهوری اسلامی علی‌رغم تحمل هزینه‌هایی از این ناحیه، همواره تلاش کرده است مشروعیت و موجه بودن اقدامات خود را حفظ کند. اقداماتی نظیر بستن تنگه هرمز به صورت دفعی، تمامی این مسیر طی شده را به ناگهان فرو می‌ریزد.

ثانیاً در سوی مقابل، رها کردن موضوع تنگه هرمز و عدم استفاده از این ابزار در جنگ بخاطر ترس از پاسخ آمریکا و دیگر کشورها از این مساله نیز راهبردی نادرست است. ایران بایستی به جهت ایجاد بازدارندگی، از تمامی کارت‌های خود متناسب با اقتضائات صحنه استفاده نماید. با توجه به اینکه یکی

از مهم‌ترین ابزارهای ایران برای اثرگذاری بر محاسبات بازیگران صحنه در سطح سیاسی، استفاده از ابزار انرژی است و راهکار فعال کردن این ابزار، ورود به موضوع تنگه هرمز است، رها کردن موضوع تنگه برای جمهوری اسلامی رویکرد صحیحی نیست. قاعدتاً اتخاذ رویکرد فعال کردن تنش در تنگه هرمز، به معنای عدم در نظر گرفتن ملاحظات صحنه مانند ملاحظه حداقل کردن میزان آسیب به کشورهای حاشیه خلیج فارس یا کشورهای همسو از جمله چین نیست. همچنین لازم به ذکر است، ایران بایستی هیچ یک از بازیگران موثر صحنه را از اعمال هزینه به تناسب سطح تخصا، مستثنی نماید. در واقع علاوه بر آمریکا و اروپا که مستقیماً درگیر جنگ هستند، بایستی فشار قیمت و ریسک تامین انرژی بر کشورهای نظیر هند و حتی چین نیز به تناسب وارد گردد تا این کشورها نیز برای حل مساله جنگ وادار به کنش‌های جدی‌تری شوند.

بنابراین، می‌توان چنین نتیجه گرفت که از «عدم اقدام در تنگه هرمز» تا «انسداد کامل تنگه هرمز» طیف گسترده‌ای از اقدامات با تبعات مختلف وجود دارد که هر یک می‌تواند متناسب با سطح درگیری در جنگ، مورد استفاده قرار گیرد. در واقع بین این دو نقطه حدی، صدها نقطه تصمیم و اقدام دیگر وجود دارد و نباید آخرین برگ ایران یعنی بستن تنگه، به عنوان اولین اقدام در جنگ استفاده شود. در این راستا جمهوری اسلامی بایستی، یک رویکرد «گام به گام» متناسب با سطح تنش در جنگ، اتخاذ نماید که هم بتواند، برای طرف مقابل هزینه جدی و قابل توجه ایجاد کند و هم به سایر بازیگران جنگ، پیام محکم و معتبری مبنی بر جدی بودن ایران در استفاده از این ابزار مخابره نماید. به عنوان مثال گام اول این موضوع، بایستی توقیف کامل کشتی‌های با مالکیت یا ذی نفعی رژیم صهیونیستی اعم از نفت‌کش و غیر نفت‌کش در خلیج فارس و دریای عمان به صورت مستقیم و یا با همکاری گروه‌های مقاومت باشد. گام‌های بعدی می‌تواند شامل بارگیری و صادرات نفت از پایانه نفتی جاسک توسط ایران، بازرسی نفتکش‌ها و کشتی‌های حمل ال.ان.جی عبوری از تنگه هرمز و توقیف نفت‌کش از مبدا و یا به مقصد کشورهای متخاصم باشد. این اقدامات در واقع حرکت مرحله مرحله ایران به سمت انسداد تنگه خواهد بود.



سناریو مطلوب برای فشار به منافع غرب در تنگه هرمز محدودیت کنترل شده

پوریا فتحعلی
مدیر گروه اقتصاد کلان شبکه کانون های تفکر ایران (ایتان)

است. به نحوی که جمهوری اسلامی ایران و انصارالله یمن به صورت مشترک مقاصد ممنوعه حمل بار را اعلام نمایند، سپس در یک سامانه همه کشتی های عبوری از تنگه هرمز و تنگه باب المندب موظف به ثبت مقصد و اعلام تعهد مبنی بر اینکه بار را به مقاصد ممنوعه حمل نمی کنند شوند و به صورت شفاف به همه کشتی ها اعلام شود در صورتی که بار آنها به مقاصد ممنوعه وارد شود اولاً این کشتی ها دیگر حق ورود به تنگه هرمز را ندارند و ثانیاً جمهوری اسلامی ایران حق برخورد نظامی با کشتی های متخلف را در هر نقطه دنیا برای خود محفوظ می دارد. این رویه باعث می شود ضمن حفظ ثبات تنگه هرمز برای متحدان و همسایگان (که در هر صورت دارای منافع مشترک زیادی به ایران هستند) هزینه برای بلوک غرب افزایش یابد. از سوی دیگر ایران باید به نحوی عمل نماید که در صورت وخیم تر شدن شرایط آمادگی لازم را برای بستن کامل تنگه هرمز را دارد؛ از این جنبه لازم است جمهوری اسلامی بخشی از صادرات نفت خود را از بندر جاسک در دریای عمان انجام دهد و به نوعی این پیام را به آمریکا بدهد که ایران آمادگی لازم را برای بستن تنگه هرمز در شرایطی که لازم ببیند دارد.

هرمز به کشورهای اروپایی صادر می شود ولی به صورت عمومی معادله دهه های قبل در امنیت تنگه هرمز به صورت عمومی برقرار نیست. از سوی دیگر باید توجه داشت تجارت موضوعی هست که بین ملت ها رخ می دهد، هرچند دولت ها نیز منافع از تجارت کسب می کنند ولی واقعیت این است که تجارت مقوله ای دولتی نیست. از این منظر بستن تنگه هرمز یعنی وارد آمدن فشار به بخش مهمی از تجار منطقه در شرایطی که ایران باید شدیداً مراقب تشکیل اجماع جهانی و منطقه ای علیه خود باشد. از این دو منظر می توان نتیجه گرفت بستن تنگه هرمز آن تحت استراتژی مرد دیوانه نوشدارویی نیست که برخی از ساده اندیشان به راحتی آن را در برابر هر تهدیدی تجویز می کنند. اما آیا ایران هیچ راهکاری برای استفاده از این مزیت ژئوپولیتیک خود ندارد؟

در پاسخ به این سوال باید گفت برخی محدودیت های کنترل شده به نحوی که منافع هم پیمانان ما را در منطقه و جهان تثبیت کند می تواند در شرایط اضطراری مدنظر قرار گیرد. یکی از این راهکارها اعمال محدودیت در مقاصد کشتی های خروجی از تنگه هرمز

بستن تنگه هرمز موضوعی است که حتی در شرایط غیرجنگی نیز بعضاً به عنوان یکی از گزینه های اقدام ایران علیه منافع غرب سرزبان ها می افتد. اما امروز در بحبوحه جنگ ایران با اسرائیل و آمریکا تبدیل به یکی از گزینه های اصلی مقابله ایران با آمریکا در افکار عمومی شده است. این موضوع به حدی رسیده است که برخی افراد این تاکتیک جنگی را در چارچوب استراتژی مرد دیوانه مطرح می کنند. این افراد معتقدند باید به نوعی تنگه هرمز را بهم بریزیم که قیمت نفت به بالای ۲۰۰ دلار در هر بشکه برسد.

اما واقعیت چیست؟ شاید در گذشته های نه چندان دور بلوک غرب منافع زیادی در تنگه هرمز داشت اما با تحولات صنعت نفت به ویژه توسعه نفت شیل در آمریکا وابستگی آمریکا و به صورت عمومی غرب به انرژی در حال عبور از تنگه هرمز بسیار کاهش پیدا کرد و رفته رفته این چین بود که جایگزین آمریکا در مصرف منابع انرژی عبوری از تنگه هرمز شد. به نحوی که امروز ذینفع اصلی امنیت تنگه هرمز نه آمریکا بلکه چین است. هرچند همچنان بخش عمده ای از گاز مایع قطر (LNG) از مسیر تنگه

با تحولات صنعت نفت به ویژه توسعه نفت شیل در آمریکا وابستگی آمریکا و به صورت عمومی غرب به انرژی در حال عبور از تنگه هرمز بسیار کاهش پیدا کرد و رفته رفته این چین بود که جایگزین آمریکا در مصرف منابع انرژی عبوری از تنگه هرمز شد.



جایابی میدان نبرد حتمی است نقاب همسایگی

روح الله جعفری
پژوهشگر سیاست صنعتی

اسرائیل عینی‌تر و عملی‌تر می‌شد، اظهار دوستی آن‌ها، بیش از پیش، کنش گفتاری مقامات ایرانی را محدودتر می‌کرد. درواقع، آن‌ها در فضای گفتاری سیاست همسایگی ایران، اقدامات ریاکارانه را پروراندند و هزینه جنگ با ایران را نه تنها برای دشمنان اصلی ایران کم جلوه دادند بلکه هزینه جنگ را پیش‌پرداخت کردند. به دیگر سخن، هزینه این جنگ، در سفر اخیر ترامپ، پیش‌پرداخت شده است. حجم عظیم سرمایه‌گذاری سه کشور عربی در آمریکا گوشه‌ای از تأمین مالی این جنگ است.

از پیامدهای اقدام تجاوزکارانه ایالات متحده آمریکا علیه تأسیسات هسته‌ای ایران- که در هماهنگی کامل با شرکای منطقه‌ای این کشور صورت می‌گیرد- انتقال جبری صحنه نبرد از تهران- تل‌آویو به خلیج فارس خواهد بود و در حالت تشدید، جنگ سوم خلیج فارس رقم خواهد خورد. جنگ خلیج فارس اختلال اساسی در امنیت انرژی ایجاد می‌کند؛ اختلال در بازیابی دلارهای نفتی است. اگرچه آمریکا به دلیل برخورداری از منابع نفتی، به نفت خلیج فارس وابسته نیست اما بازیابی دلارهای نفتی از طریق مکانیسم سرمایه‌گذاری به اقتصاد ایالات متحده است. با اختلال عرضه و افزایش هزینه‌ها، این فرصت می‌تواند از کف آمریکا برود.

کشورهای محور مقاومت در ثبات خواهند بود. درواقع، آن‌ها تغییرات معطوف به خاورمیانه جدید را مختص محور مقاومت می‌دانند که از ایران تا لبنان امتداد دارد. در این نقشه، نقاط تغییر بین دو حوزه شبه‌جزیره عربستان و ترکیه قرار دارد. درواقع تغییر، بین دو ستون نظم غربی اتفاق می‌افتد. پرواضح است که در میانه گسل‌های فعال ژئوپلیتیکی این منطقه، تغییرات برنامه‌ریزی‌شده به جایی نمی‌برد. تغییر برای نظم جدید خاورمیانه، بسان برداشتن خشت حمال از دیوار شکسته این منطقه است.

امنیت در روایت عربی، همگونی در نظم امنیتی غربی است. از این رو، تغییری که گفتار «عادی‌سازی» را در این منطقه تثبیت کند، مورد استقبال این کشورها است. این تغییر بدون هزینه نیست. جهان عرب هزینه اخلاقی عادی‌سازی و هضم در نظم آنگلوآمریکانی را در نسل‌کشی غزه پرداخته است. بنابراین آن‌ها آمادگی دارند که هزینه‌های مالی «آخرین جنگ بزرگ منطقه‌ای» را نیز بدهند. روایت عربی نظم جدید منطقه‌ای آمیزه‌ای از محاسبه، آرزو با چاشنی کینه و خبث است. آن‌ها زبان نفاق را در بستر «سیاست نابهنگام همسایگی» ایران خلق کردند. این سیاست، فضای گفتاری و رفتاری به ظاهر دوستانه‌ای در اختیار سردمداران حاشیه خلیج فارس گذاشت که از قضا برخلاف روندهای ژئوپلیتیکی منطقه به مذاق سیاستمدار ایرانی خوش‌آمد؛ یعنی هرچه تهدید

برای فهم عمق و گستره جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی با همدستی ایالات متحده آمریکا علیه ایران، شناخت محیط پیرامونی ضروری است. در این میان، رویکرد همسایگان ایران به‌ویژه کشورهای حاشیه جنوب خلیج فارس می‌تواند بیش از دیگران در شکل‌گیری و احیاناً توسعه ابعاد این منازعه نقش ایفا نماید. از این رو، پرسش امروز جامعه ایرانی این است که کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس این جنگ را چگونه صورت‌بندی می‌کنند؟

پاسخ به این پرسش تا حدودی آسان است. چراکه دونالد ترامپ، در اظهارنظر کم‌سابقه‌ای در انتظار عمومی ادعا کرد که: «ایران باید بسیار قدر دان امر قطر باشد چون دیگران برخلاف قطر، دوست دارند ما شدیداً به ایران حمله کنیم». او با این واگویی، تلویحاً درون‌گویی‌های مقامات کشورهای عربی به‌ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی را برملا کرد که تمایل دارند ایران شدیداً مورد حمله قرار گیرد. این موضوع که پس از گذشت یک هفته از تجاوز رژیم صهیونی به خاک ایران، واکنش معناداری از سوی کشورهای منطقه در راستای جلوگیری از تشدید تنش صورت نگرفته، مهر تأییدی بر اظهارات ترامپ است.

حال پرسش دیگری از این جنس مطرح می‌شود که چرا کشورهای عربی از تشدید تنش نگران نیستند. پاسخ این است که اعراب رویای خاورمیانه جدیدی پیش‌خرید کرده‌اند که در آن همه به جز

روایت عربی نظم جدید منطقه‌ای آمیزه‌ای از محاسبه، آرزو با چاشنی کینه و خبث است. آن‌ها زبان نفاق را در بستر «سیاست نابهنگام همسایگی» ایران خلق کردند. این سیاست، فضای گفتاری و رفتاری به ظاهر دوستانه‌ای در اختیار سردمداران حاشیه خلیج فارس گذاشت که از قضا برخلاف روندهای ژئوپلیتیکی منطقه به مذاق سیاستمدار ایرانی خوش‌آمد.

چرا ایران باید توسعه بندر چابهار را از هند به چین واگذار کند؟ چشم انداز اقیانوسی یک بندر

مهدی رزم آهنگ

مدیر گروه اقتصاد بین الملل مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی

توضیح سردبیر:
این مطلب قبل از اعلام آتش بس نوشته شده است.

روابط هند و رژیم صهیونیستی؛ روابطی از جنس نظم سازی منطقه ای و جهانی

هند روابط دیپلماتیک نزدیکی با اسرائیل دارد و این روابط در سال های اخیر تقویت شده است. متعاقب تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران، سازمان همکاری شانگهای که در حال حاضر ریاست آن را چین بر عهده دارد، اعلام کرد که کشورهای عضو آن «نگرانی جدی خود» را از تشدید تنش های ایران و اسرائیل ابراز می کنند و «حملات نظامی انجام شده توسط اسرائیل» به خاک ایران را «به شدت محکوم می کنند». این بیانیه با ابراز تسلیت به دولت و مردم ایران افزود: «[حملات اسرائیل] نقض حاکمیت ایران است، به امنیت منطقه ای و بین المللی آسیب می رساند و خطرات جدی برای صلح و ثبات جهانی ایجاد می کند.» نکته جالب توجه آن است که هند از پیوستن به سازمان همکاری شانگهای در محکومیت حملات اسرائیل به ایران خودداری کرد. همچنین دهلی نو، پیش از این نیز از رأی دادن در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به پیش نویس قطعنامه ای که خواستار آتش بس «فوری، بدون قید و شرط و دائمی» در غزه بود نیز خودداری کرد. نقش آفرینی هند در کریدور آیمک (که رژیم صهیونیستی به عنوان نقطه گرانیگاهی این کریدور انتخاب شده است) جای تردید باقی نمی گذارد که هند، تعامل خود با رژیم صهیونیستی را در سطح نظم منطقه ای (از اقیانوس هند تا خلیج فارس) و جهانی (اتصال شرق و غرب جهان از مسیر کشورهای جنوب خلیج فارس و به مرکزیت رژیم صهیونیستی و تا کشورهای اروپایی) تعریف کرده است. سخنرانی نتانیاهو در مجمع سازمان ملل متحد و نمایش تصویر کریدور به اصطلاح «خبر» تأییدی روشن بر گزاره فوق است. در شرایطی که تداوم جنگ کاملاً محتمل است و حتی در صورت برقراری آتش بس، توقف جنگ

کاملاً غیرپایدار و شکننده خواهد بود؛ نیمه شرقی کشور، یک پهنه ایمن و قابل اتکا جهت تأمین و فراوری اقلام اساسی و ایضا پشتیبانی از صنعت داخلی ایران خواهد بود. در شرایطی که شرق کشور، نقش پشتیبانی از اقتصاد ایران را به دوش بگیرد بندر چابهار نیز به بندر راهبردی ایران تبدیل خواهد شد.

در چنین شرایطی، تداوم حضور شرکت IPGL هندی (که یک شرکت کاغذی و فاقد تجربه کاری پیشینی است و منتسب به هلدینگ برادران هندوجا است.) در بندر چابهار مخاطره اساسی برای ایران دارد؛ توضیح اینکه شرکت مذکور به صورت کامل، تحت قواعد و مجوزهای وزارت خزانه داری آمریکا عمل می کند و گزارش کاملی از اطلاعات بندر (اعم از داده ورود و خروج، کنشگران بندر، ذینفعان بار و ...) را در اختیار دستگاه های اطلاعاتی آمریکا قرار می دهد.

نکته دیگر آنکه چین پیشتر طرح امتداد یافتن کریدور سیپک به داخل ایران را به مقامات ایرانی پیشنهاد داده است. حضور امنیتی هند در چابهار، به معنای انسداد کریدور سیپک است. اگرچه در میان مقامات رسمی کشور، این اقدام (یعنی حضور شرکت هندی در چابهار) ذیل گفتمان موازنه گری صورت بندی می شد اما در شرایطی که ایران نیازمند جلب همکاری جدی چین و پاکستان است تداوم حضور شرکت هندی در چابهار، یک مانع امنیتی جدی تلقی خواهد شد.

چرا چابهار برای چین مهم است؟

به ادعان یکی از اندیشمندان چینی: «ایران در تقاطع اوراسیا قرار دارد؛ گره حیاتی که کریدور اقتصادی چین-پاکستان (CPEC) را به خلیج فارس و در نهایت به اروپا متصل می کند. اگر ایران سقوط کند، کل جناح جنوبی کمربند و جاده فرو می پاشد. ایران برای چین مهم است اما پیش از هر انتظاری از کنش چین، تهران نیازمند «تصمیم» است؛ بررسی مواضع مقامات و اندیشمندان چینی نشان می دهد که چین اگرچه نسبت به نفی استقلال و یکپارچگی ایران واحد

نگرانی جدی دارد و فروپاشی ایران را مساوی با از دست رفتن مسیرهای زمینی کریدور «کمربند و راه» می داند اما از سوی دیگر، منتظر بروز و ظهور نشانه ای راهبردی در ایران است مبنی بر اینکه نظام تصمیم گیری ایران به دنبال اصلاح رویه های سابق است؛ رویه هایی که «موازنه گری سیاسی را بر انتخاب راهبردی منتج به عایدی روی زمین اقتصادی» ترجیح می داد و منجر به «حرکت های زیگزاگی و بعضاً متناقض می شد. متعاقب رویدادهای اخیر، موقعیتی به دست آمده تا روابط خارجی پیشین خود را مبتنی بر اصل «ایمن سازی زنجیره های تأمین و کسب عایدی های ملموس اقتصادی» به صورت فوری و عاجل مورد بازنگری قرار دهیم.

از «خلع ید» تا حضور رسمی ایران در کریدور سیپک

خلع ید شرکت امنیتی هندی از اپراتوری بندر چابهار یک «سیگنال به غایت روشن و بلند» است که بی شک به گوش مقامات چینی و پاکستانی خواهد رسید. به موازات این اقدام، ایران می تواند وارد یک گفتگوی راهبردی با چین و پاکستان شود و به صورت روشن، تصمیم و تمایل تهران به حضور رسمی در کریدور سیپک را به نمایش بگذارد. طی این گفتگوها تصریح می شود که ایران تصمیم و تمایل دارد همراستا با ابتکار توسعه جهانی و ابتکار امنیت جهانی (که ایده های زیربنایی آقای شی جینگ پینگ هستند) نقشی رسمی در امتداد کریدور اقتصادی چین و پاکستان به عهده بگیرد. ذیل این ایده، پهنه مکران به نقاط اتصال کریدور ایران و چین و پاکستان تبدیل خواهد شد. اتصال زنجیره تأمین ایران به پاکستان و چین (صادرات نفت و گاز به پاکستان جهت مصارف چین در پاکستان) از یک سو و واردات اقلام اساسی از مسیر چابهار و بارگذاری زنجیره های ارزش چین محور در پهنه مکران (با تأکید بر صنایع آب و انرژی بر) از سوی دیگر، منجر به همکاری راهبردی سه جانبه می شود.

در شرایطی که تداوم جنگ کاملاً محتمل است و حتی در صورت برقراری آتش بس، توقف جنگ کاملاً غیرپایدار و شکننده خواهد بود؛ نیمه شرقی کشور، یک پهنه ایمن و قابل اتکا جهت تأمین و فراوری اقلام اساسی و ایضا پشتیبانی از صنعت داخلی ایران به شمار می آید.



مقاومت

دوستی در میانه جنگ

- لبنانیزه کردن ایران
- دالانی به سوی دوزخ
- خیلی کم، تقریباً هیچ
- مسخ‌شدگان



فرصت ائتلاف با گروه‌های اسلام‌گرای اهل سنت در سایه نبرد با رژیم صهیونیستی دوستی در میانه جنگ

عقبه تمدنی، ریشه‌های اسلامی مشترک، منابع طبیعی سرشار و موقعیت جغرافیایی خاکی و دریایی ویژه سبب می‌شد که غرب ملتفت باشد بدون حضور مستقیم یا نیابتی امکان کنترل بلندمدت را از دست خواهد داد. این عامل بسیار مهم- در کنار عوامل تاریخی و اعتقادی دیگر که منظور این نوشته نیست- وجوب تشکیل پدیده جدیدی به نام اسرائیل را بیش از پیش روشن می‌کرد.

بر خلاف تصور غالب، ماموریت اصلی این غده سرطانی در منطقه نه تولید ناامنی، بلکه سرکوب هرگونه نیروی درون‌زا در جهت نیل

اختصاص می‌داد که علاوه بر امکان کنترل این سرمایه‌های طبیعی برای استعمارگران، موجب خفگی جغرافیایی قلمروهای بزرگ‌تر می‌شد. علاوه بر این شکاف‌ها که هر کدام می‌تواند بستر تنشی تازه در منطقه را فراهم آورد، آسیای جنوب غربی با پدیده‌ای مواجه شد که باید آن را یکی از پیچیده‌ترین اختراعات بشری در طول تاریخ به شمار آورد؛ اسرائیل.

با وجود بحران‌های ژئوپلیتیک که توسط نظم سایکس-پیکوپی در منطقه ایجاد شده بود، استعداد و ظرفیت درونی آن احتمال برآمدن قدرت‌های تازه را دور از ذهن قرار نمی‌داد.

عملیات طوفان الاقصی را مرگبار می‌نامند؛ اما ۷ اکتبر ۲۰۲۳ سرآغاز جدیدی از زندگی را در این منطقه بنا نهاد. معنای کهنه دوستی و دشمنی مردمان را درهم شکست و طرحی تازه از پیوندها و گسست‌ها درآنداخت.

پس از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی، یکی از مهم‌ترین محورهای تجزیه این قلمرو وسیع، عدم امکان اتحاد مجدد و شکل دهی یک ائتلاف راهبردی درون‌زا در منطقه بوده است. تقسیم‌بندی مرزهای کشورهای نوپهور یا مبتنی بر گسل‌های قومیتی و مذهبی بود یا منابع بزرگ را به محدوده‌های کوچک‌تری

بر خلاف تصور غالب، ماموریت اصلی این غده سرطانی در منطقه نه تولید ناامنی، بلکه سرکوب هرگونه نیروی درون‌زا در جهت نیل به استقلال ملی بوده است

به استقلال ملی بوده است و ناامنی در محیط جنوب غرب آسیا درست مانند ایجاد شکاف بین ملت‌ها، تنها ابزاری برای تحقق این هدف به شمار می‌رود. گاه سرکوب از طریق جنگ مستقیم بوده و گاه از طریق ایجاد درگیری بین سایر کشورها.

اما همان‌گونه که رژیم صهیونیستی محور انشقاق و تولید بحران در منطقه است، مبارزه با این موجودیت خبیث نیز، تنها محور شکل گرفتن ائتلاف‌های مولد و توسعه درون‌زا خواهد بود. میزان ملت بودن هر یک از مردمان منطقه به کیفیت مواجهه آن‌ها با اسرائیل بستگی دارد. در میان موج پرقدردن پیمان ابراهیم که البته طرح تازه‌ای نبود اما آمریکا با ابتکار خود نفس تازه‌ای به آن داد، کشورهای اسلامی منطقه به نوبت در حال سقوط بودند. درست زمانی که دومینوی عادی‌سازی به خانه عربستان سعودی به عنوان مهم‌ترین کشور جهان عرب رسیده بود، طوفان سنوار اتفاق افتاد. فلسطین بار دیگر اثبات کرد که به عنوان خط مقدم مبارزه با رژیم، سرنوشت تمام منطقه را در قلب خود نگاه داشته و نمی‌خواهد در خلال فراموشی امت اسلام، وجه‌المصالحه هضم اسرائیل در منطقه باشد.

قدس بار دیگر به قلب تپنده جغرافیای منطقه و مسئله اول جهان تبدیل شد. محور مقاومت هم به رهبری ایران- به عنوان ستون استقلال منطقه- مبارزه را علیه محور استعماری آغاز کرد؛ مبارزه‌ای که حتی شکاف‌های مذهبی و قومیتی را نیز یک بار دیگر در خود حل کرده است. تاریخ پرفراز و نشیب ارتباط ایران و گروه‌های مقاومت شیعه با جریان‌های اسلام‌گرایی اهل سنت به رهبری اخوان المسلمین، پیش از طوفان الاقصی در یکی از تاریک‌ترین نقاط خود به سر می‌برد. اختلافات و درگیری‌های ۱۵ سال اخیر پس از پیروزی انقلاب مصر و جنگ داخلی سوریه و یمن، در کنار رقابت همیشگی در منطقه سبب شده بود تا اصطکاک دو قطب اسلام‌گرایی با یکدیگر به اوج خود برسد. اما نبرد همه‌جانبه و وجودی با رژیم صهیونیستی کیفیت جدیدی به این روابط داد.

حضور گروه‌های شیعی محور مقاومت در جنگ، نوع نگاه ملت‌های منطقه به این گروه‌ها و ایران- به عنوان خاستگاه مقاومت- را دستخوش تغییر کرد. به خصوص پس از تجاوز اسرائیل و ایالات متحده به خاک جمهوری اسلامی ایران، که در واقع مرحله جدیدی از تجاوز به فلسطین محسوب می‌شد. جنگ، غبار فتنه‌های عرب- فارس و شیعه- سنی را کنار زد و از پی آن حقیقت نزاع در منطقه را بر همگان نمایان کرد؛ اینکه همگی ما یک دشمن داریم و آن یک دشمن، رژیم صهیونیستی است که از هیچ تلاشی برای تحمیل هژمونی خود فروگذار نخواهد کرد.

متن پیام اینترنتی شیخ‌الازهر و نامه اخوان المسلمین به رهبر معظم انقلاب که در

ادامه آمده است، گواهی روشن بر این پیوند تاریخی دوباره تلقی می‌شود:

پیام شیخ‌الازهر به رهبر معظم انقلاب:

من تداوم تجاوزهای رژیم اشغال‌گر علیه جمهوری اسلامی ایران را شدیداً محکوم می‌کنم، و همچنین اقدامات تجاوزکارانه و قلدرمآبانه این رژیم غاصب و حامیان‌ش را که به صورت برنامه‌ریزی شده و پیوسته صورت می‌گیرد تا منطقه را به لبه انفجار بکشانند و جنگی فراگیر را شعله‌ور سازند؛ جنگی که در آن هیچ برنده‌ای جز تاجران خون و اسلحه وجود ندارد. و سکوت جامعه جهانی در برابر این ظلم و عدم مقابله با آن درواقع شراکت در جنایت است و جز تهدید امنیت کل جهان نتیجه‌ای به دنبال نخواهد داشت. جنگ هرگز نمی‌تواند صلح بیافریند.

شیخ‌الازهر
احمد الطیب

نامه قائم مقام رهبر کل جماعت اخوان المسلمین به رهبر معظم انقلاب

بسم الله الرحمن الرحيم
حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای، رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران
السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
اینجانب به نام خود و به نام جماعت اخوان المسلمین، بر حمایت کامل خود از جمهوری اسلامی ایران در مقابله با تجاوز وحشیانه اسرائیل تأکید می‌کنم. همچنین، مراتب تعزیت خالصانه خود را برای تمام شهدا، اعم از فرماندهان، دانشمندان و شهروندان بی‌گناه ایرانی، ابراز می‌دارم.

تجاوز اسرائیل به ایران، مرحله جدیدی از تجاوز به فلسطین است. دولت اشغالگر با انگیزه‌های انتقام جویانه به دلیل حمایتی که جمهوری اسلامی از مقاومت فلسطین به عمل می‌آورد، و همچنین با انگیزه‌های استراتژیک دیگر که ریشه در تلاش رژیم اشغالگر اسرائیل برای تحمیل هژمونی خود بر منطقه از طریق تضعیف مراکز قدرت آن دارد، دست به این اقدام زده است. این رژیم از حمایت گسترده ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی بهره می‌برد که از شکست دولت اشغالگر در هفتم اکتبر ۲۰۲۳ به هراس افتاده‌اند و از این رو، دست دولت افراطی نتانیاهو را برای بازگرداندن امنیت از دست رفته، فارغ از سطح وحشی‌گری لازم برای تحقق این هدف، باز گذاشته‌اند.

رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران، ما امتی واحد هستیم، هم به معنای دینی و روحانی و هم به معنای تمدنی و ژئوپلیتیکی. آتش افروزی اشغالگران و حامیان‌شان میان اقوام و مذاهب ما تمایزی قائل نمی‌شود. آن‌ها در حالی که با جدیت برای از بین بردن مقاومت شجاعانه فلسطین تلاش می‌کنند، به خوبی

می‌دانند که این هدف خباثت‌آلود ممکن نیست مگر آنکه تجاوز را به حریم پشتیبان و خاستگاه مقاومت گسترش دهند، خواه این خاستگاه، دولتی محوری مانند جمهوری اسلامی باشد، یا جنبشی اسلامی مانند اخوان المسلمین.

از این رو، جماعت اخوان المسلمین هیچ شکی ندارد که دشمن ما یکی است و آن رژیم صهیونیستی است، و اولین سلاحی که ما باید بدان جنگ زنیم، وحدت امت اسلامی است. باید برای گردآوری اراده نیروهای زنده و فعال آن و هم‌افزایی تلاش‌هایشان در یک چشم‌انداز راهبردی و جامع تلاش کنیم؛ چشم‌اندازی که قطب‌نمای امت را به سوی دشمن حقیقی‌اش تنظیم کند و از آثار و خطاهای سال‌های گذشته که به وحدت امت آسیب زد و بخشی از تلاش‌های آن را صرف درگیری‌های داخلی کرد، فراتر رود؛ درگیری‌هایی که همواره ذی‌نفع اصلی آن دشمنان امت بوده‌اند.

فداکاری‌های گران‌بهایی که امت اسلام امروز در فلسطین، لبنان، یمن و ایران انجام می‌دهد، مسئولیت بزرگی بر دوش ما می‌گذارد تا تمام تلاش خود را در جهت وحدت صفوف، کنار گذاشتن اختلافات و یکپارچگی فعالیت‌ها به کار گیریم.

حضرت آیت الله سید علی خامنه‌ای، ما ایمان داریم که وجود امت اسلامی یک حقیقت است و نه یک توهّم؛ حقیقتی که در رسالت حضرت ختمی مرتبت(ص)، وحی جاودان و تمدنی درخشان تجسم یافته که ملت‌های مسلمان با وجود تنوع نژادی آن را بنا نهادند، و این رسالت و وحی بود که قلب‌ها و اهدافشان را متحد ساخت. امروز جماعت اخوان المسلمین به دعوت امام شهید حسن البنا پایبند است؛ آنجا که رویکرد ما را در قبال تمام جنبش‌ها و نهادهای اسلامی مشخص کرده و می‌گوید: «ما مجدانه می‌کوشیم تا دیدگاه‌ها را به یکدیگر نزدیک کرده و افکار مختلف را به گونه‌ای با هم سازگار کنیم که حق در سایه همکاری و محبت پیروز شود. هیچ نظر فقهی متفاوت یا اختلاف مذهبی، ما را از یکدیگر دور نمی‌کند، زیرا دین خدا آسان است و هر کس در دین سخت‌گیری کند، مغلوب آن خواهد شد... و معتقدیم روزی فرا خواهد رسید که نام‌ها، القاب، تمایزات ظاهری و موانع نظری از میان برود و جای آن را وحدتی عملی بگیرد که صفوف گردان محمدی را گرد هم آورد، آنجا که جز برادران مسلمان، عمل‌کنندگان به دین و مجاهدان در راه خدا وجود نخواهند داشت: وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ [المائدة: ۵۶].»

دکتر صلاح عبدالحق

قائم مقام رهبر کل جماعت «اخوان المسلمین»





Yedioth Ahronoth

راه حل مطلوب پایان جنگ و مهار برنامه هسته‌ای ایران برای رژیم صهیونیستی لبنانیزه کردن ایران

احتمال دارد امروز یک یا حتی یک و نیم دور دیگر از مذاکرات انجام شود؛ آن‌هم پس از شبی که شدیدترین حملات هوایی تا به اینجا صورت گرفت. با این حال، به نظر می‌رسد هر دو طرف آماده بودند که امتیازاتی بدهند تا این درگیری به پایان برسد. در همین حال، تردیدهایی نسبت به ادعاهای مربوط به نابودی کامل برنامه‌ی هسته‌ای و پروژه‌های موشکی ایران مطرح شده و این پرسش جدی را به میان آورده که اگر توافقی حاصل شود، این موضوعات چگونه قرار است مورد رسیدگی قرار گیرند؟ توافق احتمالی درباره‌ی غزه نیز می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای، هم در سطح جهانی و هم برای اسرائیل، به همراه داشته باشد.

آتش‌بس برقرار شده بسیار شکننده است. شخصی که آن را برقرار کرد و طبق گزارش‌ها به نوعی آن را به دو طرف تحمیل نمود ظاهراً به خوبی از این واقعیت آگاه بود. او در شبکه‌های اجتماعی نوشت: «آتش‌بس از همین حالا اجرایی است. لطفاً آن را نقض نکنید! دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا»

در کنار نشانه‌های روشنی از بازگشت به شرایط عادی مانند آماده‌سازی برای بازگشایی فرودگاه بن‌گوریون حتی پس از اعلام رسمی آتش‌بس نیز ایران چند موشک دیگر شلیک کرد؛ ادامه‌ای بر حملات شدید شب گذشته و حمله‌ی خونین به بئرالسیع.

این اقدامات پس از سنگین‌ترین شب بمباران ارتش اسرائیل در تهران و دیگر نقاط ایران از آغاز

جنگ رخ داد. در شهر آستانه اشرفیه، زنجیره‌ای از حملات منجر به کشته شدن (شهادت) دانشمند هسته‌ای، دکتر صادقی صابر شد؛ کسی که چند روز قبل‌تر از یک ترور در تهران جان سالم به در برده بود.

اما سرنوشت اورانیوم غنی‌شده چه شد؟ آیا تأسیسات فردو واقعاً نابود شده‌اند؟ آیا ایران تمام توان غنی‌سازی خود را از دست داده یا با توجه به زیرساخت داخلی تولید سانتریفیوژ، می‌تواند به سرعت دوباره فعالیت‌هایش را از سر بگیرد؟ چه تعداد موشک بالستیک و پرتابگر هنوز در اختیار ایران است، و چه میزان از زیرساخت‌های تولیدی موجود یا در دست احداث آن‌ها نابود شده‌اند؟ این موضوع، طبق گزارش‌ها، از جمله دلایل اصلی شروع حمله بوده است.

به نظر می‌رسد که همچنان باید انتظار دوره‌های دیگری از تقابل را داشت. واکنش‌های مایوسانه از سوی جناح راست اسرائیل نسبت به توافقی که آن‌ها را غافلگیر کرده، ممکن است نتانیاها را به اقدام مجدد وادار کند. با این وجود، روشن است که هر دو طرف برای بستن این پرونده، حاضر به دادن امتیازهای جدی بودند.

طرف سوم یعنی ایالات متحده و شخص ترامپ نیز ترجیح داد به جای ورود به جنگی فرسایشی، این ماجرا را خاتمه دهد؛ به‌ویژه با توجه به مخالفت‌هایی که حتی در میان پایگاه رأی خود او در آمریکا با این مسیر وجود دارد. ترامپ در توییتهی درباره‌ی آتش‌بس نوشت، گویی هر یک از طرفین

«ماموریت خود را به پایان رسانده‌اند»، همانند پروژه‌ای در دوران مدرسه. او به‌طور مساوی به هر دو طرف تبریک گفت.

این سبک ترامپ است، کسی که اگر شرایطش را بپذیری، در پایان با لبخندی و یک ایموجی کلاه‌دار بدرقه‌ات می‌کند و با تو رفتاری برابر دارد. تضاد عجیب میان لحن ملایم پیام اخیر او به ایران و واقعیتی که کمتر از ۴۸ ساعت پیش رخ داد، یعنی اعزام بزرگ‌ترین ناوگان هوایی آمریکا از زمان جنگ خلیج فارس برای حمله به همین کشور، واقعاً قابل تأمل است.

فقط ۲۴ ساعت پیش از اعلامیه‌ی ترامپ، که طبق گزارش نیویورک تایمز حتی نزدیک‌ترین مشاوران او را غافلگیر کرد، ما در همین‌جا درباره‌ی یک راه‌حل ممکن نوشتیم: طرحی برای خروج که بسیاری از مقامات امنیتی سابق و فعلی آن را منطقی‌ترین گزینه می‌دانستند.

به گفته‌ی این منابع، در شرایطی که پس از موفقیت‌های اسرائیل و عملیات ایالات متحده ایجاد شده، آمریکا می‌تواند آتش‌بس اعلام کند به‌گونه‌ای که وانمود شود این تصمیم را به نتانیاها تحمیل کرده، در حالی که از پیش همه‌چیز هماهنگ شده. حتی ممکن است به ایران اجازه داده شود «آخرین موشک را شلیک کند». آتش‌بس ظرف ۲۴ ساعت اجرایی خواهد شد. در این حالت، هر طرف می‌تواند روایت دلخواه خود را برای افکار عمومی ارائه دهد: ایران خواهد گفت تل‌آویو را هدف قرار داده، و نتانیاها و ترامپ ادعا



جنگنده اسرائیلی پرفراز آسمان لبنان



و اگر واقعاً توافقی در راه است که هنوز قطعی نیست این توافق چگونه به این پرسش‌ها پاسخ خواهد داد؟ مرزهای مجاز برنامه‌ی هسته‌ای ایران چه خواهد بود؟ ابزار نظارتی چیست؟ مدت‌زمان اعتبار توافق چقدر است؟ و موضع آن درباره‌ی موشک‌های بالستیک یا حمایت‌های احتمالی از آنچه در جامعه‌ی اطلاعاتی به‌عنوان «نیروهای نیابتی» شناخته می‌شوند یعنی کشورها، گروه‌ها و شبه‌نظامیان عضو محور مقاومت چه خواهد بود؟ این پرسش‌ها نه فقط آینده‌ی منطقه، بلکه برداشت از گذشته را نیز تحت‌تأثیر قرار خواهد داد: آیا دولت نتانیاهو به اهداف خود رسید یا نه؟

همین مسئله درباره‌ی توافق احتمالی مرتبط با غزه نیز صدق می‌کند. جدا از اثرات بین‌المللی قابل‌توجه، پیامدهای داخلی چنین توافقی بسیار عمیق خواهد بود؛ هم برای این سو، و هم آن سو. پایان جنگ در شرایط فعلی، بازگرداندن اسرا، خروج ارتش از غزه، و امضای آتش‌بس، موضوعاتی که طبق برخی گزارش‌ها در مکالمه‌ی حساس ۹ ژوئن میان نتانیاهو و ترامپ مطرح شدند، گفت‌وگویی که طی آن رئیس‌جمهور با حمله به ایران موافقت کرد، می‌تواند پیامدهای داخلی گسترده‌ای داشته باشد؛ از بسته شدن پرونده‌ی اسرا گرفته تا تثبیت ائتلاف سیاسی. نتیجه یا عدم نتیجه‌ی این دو توافق، بدون تردید، نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری نتانیاهو و دیگر بازیگران صحنه‌ی سیاسی درباره‌ی زمان و چگونگی برگزاری انتخابات خواهد داشت.

این‌جا اتفاق می‌افتد، زمانی که گفت‌وگویی مشروع شکل می‌گیرد، ماشین نفرت‌پراکنی وارد عمل شده و فضا را به فاضلابی از توهین، ناسزا و دروغ تبدیل می‌کند. با این حال، تنها یک روز بعد، همین راه‌حل به‌عنوان تنها گزینه‌ی واقع‌بینانه برای جلوگیری از جنگی فرسایشی که می‌تواند منطقه را به آتش بکشد، پذیرفته شد.

در چشم‌انداز دورتر و با آنکه هنوز روشن نیست توافق میان ایران و ترامپ دقیقاً شامل چه چیزهایی درباره‌ی برنامه‌ی هسته‌ای بوده، منطقی‌ترین مسیر، رسیدن به توافقی است که همراه با نظارت سختگیرانه، تحریم‌های شدید، و مدت‌زمانی بسیار فراتر از توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ باشد، توافقی که حالا به دهمین سال خود رسیده است. یکی از باتجربه‌ترین چهره‌ها در جنگ سایه با ایران و محور مقاومت می‌گوید: «ده سال فقط حداقل مورد نیاز است نه بیشتر، به‌ویژه برای کشوری مثل ایران.

این همان نقطه‌ضعف اساسی آن توافق بود.» توافق هسته‌ای جدید، در واقع، معیار مشخصی برای موفقیت نظامی اسرائیل در این نبرد خواهد بود. حتی حالا نیز نشانه‌هایی از تردید درباره‌ی وعده‌های نتانیاهو دیده می‌شود؛ اینکه آیا او واقعاً به اهداف خود دست یافته؟ سرنوشت اورانیوم غنی‌شده چه شد؟ آیا سایت فردو نابود شده؟ آیا ایران هنوز توان غنی‌سازی دارد یا می‌تواند به سرعت دوباره فعال شود؟ چند موشک و پرتاب‌گر باقی مانده و چه بخشی از زیرساخت‌های فعلی یا آینده نابود شده‌اند؟

خواهند کرد برنامه‌ی هسته‌ای ایران را برای همیشه نابود کرده‌اند.

ایران حداقل در مرحله‌ی نخست نیازی نخواهد داشت توافقی را امضا کند که معنای تسلیم بدهد. اما می‌داند که هر قطعه از برنامه‌ی هسته‌ای که جابه‌جا شود، هر سانتریفیوژی که بچرخد، و هر دانشمندی که به موضوعات مرتبط با سلاح هسته‌ای نزدیک شود، بلافاصله هدف جنگنده‌های F-۳۵ قرار خواهد گرفت. حمله‌ای که برای خلبانان اسرائیلی مانند یک گردش تفریحی در پارک خواهد بود.

چنان‌که پیش‌تر نوشتیم، این راه‌حل مزایای قابل توجهی دارد: پایان فوری جنگ، حفظ آبرو و غرور ملی ایران نه فقط از منظر دینی و انقلابی، بلکه در سطح ملی و از سوی دیگر، در شرایطی که سامانه‌های پدافند هوایی ایران آسیب جدی دیده‌اند، اسرائیل در موقعیتی است که اگر ایران قصد داشته باشد برنامه‌ی هسته‌ای‌اش را از نو آغاز کند، بتواند فوراً آن را هدف قرار دهد.

انتشار این ایده به‌عنوان یکی از سناریوهای محتمل، موجی از واکنش‌ها را به‌دنبال داشت. برخی با لحنی مطمئن اما طعنه‌آمیز گفتند که این ایده، احمقانه، خیانت‌آمیز، شکست‌خورده و غیرممکن است. اظهار داشتند که چنین چیزی هرگز رخ نخواهد داد، ارتش یا دولت آن را نمی‌پذیرد، اسرائیل تا سقوط کامل رژیم ایران پیش خواهد رفت و صلح بدون توافق رسمی ممکن نیست. البته، همان‌طور که همیشه در

پیروزی ایران نیز به نفع تمامی کشورهای منطقه است؛ زیرا اسرائیل برای همه‌ی آن‌ها خطرناک است؛ برای کشورهای عربی در خط مقدم و سپس برای باقی کشورهای منطقه. به همین دلیل برای تمام منطقه مهم است که از موضع ایران و از پاسخ ایران شادمان باشند، این پاسخ را تأیید کنند و متوجه باشند که به نفع همه‌ی آن‌هاست

چگونه جنگ ایران و اسرائیل کریدور آیمک را تحت الشعاع قرار داد؟ دالانی به سوی دوزخ

Daily Geopolitical Monitor

ایران از واکنش استراتژیک و گسترده سخن گفت که احتمال فعال سازی نیروهای نیابتی و تهدیدهای ترکیبی را افزایش می دهد. هرگونه حمله به کشتی های تجاری - به ویژه کشتی های مرتبط با بنادر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس یا محموله های هندی - می تواند منجر به افزایش هزینه های بیمه، کاهش سرمایه گذاری بخش خصوصی و انحراف یا تأخیر در جریان های پایه ای کریدور آیمک شود. همه این عوامل، امکان سیاسی عملیاتی کردن آیمک در شرایط کنونی را تضعیف می کند؛ به ویژه اگر هند و امارات مجبور به تغییر مسیرهای لجستیکی دریایی خود - مثلاً از طریق عمان یا بنادر شرق آفریقا - شوند.

معضل استراتژیک امارات: رشد یا بازدارندگی؟

امارات متحده عربی، به عنوان بازیگر محوری کریدور آیمک و میزبان بنادر و مناطق آزاد تجاری سطح جهانی، در موقعیتی دشوار قرار گرفته است. از یک سو، این کشور در تلاش است تا نقش خود را به عنوان مرکز لجستیک، تجارت و نوآوری در هماهنگی با هند و اسرائیل تسریع کند. از سوی دیگر، امارات و عربستان از سال ۲۰۲۲ و پس از آشتی با ایران، روابط دیپلماتیک نسبتاً پایدار و همکاری های اقتصادی محدودی را با تهران حفظ کرده اند.

تنش اسرائیل و ایران ریسک ژئوپلیتیک امارات را به ویژه با توجه به نزدیکی این کشور به مناطق احتمالی درگیری دریایی با ایران یا حوثی ها، تشدید کرده است. زیرساخت های حیاتی امارات، از بنادر و پایانه های انرژی گرفته تا فرودگاه ها، ممکن است در معرض تهدید واکنش گسترده ایران قرار بگیرند؛ به ویژه اگر تهران آیمک را بخشی از محاصره استراتژیک تحت رهبری آمریکا تفسیر کند. سطح تهدید در صورتی که آمریکا رسماً به حملات اسرائیل علیه ایران بپیوندد، افزایش بیشتری خواهد یافت؛ چرا که ایران احتمالاً متحدان منطقه ای آمریکا - از جمله کشورهای عربی - را به عنوان اهدافی برای تحت فشار قرار دادن واشنگتن در نظر خواهد گرفت. مگر اینکه این حملات بتوانند توان دریایی، نیروی هوایی و موشکی ایران را تا حدی تضعیف کنند که تهدیدها خنثی شوند.

این محاسبات امنیتی ممکن است امارات را وادار کند تا تعهدات خود در آیمک را - حداقل در هماهنگی آشکار با اسرائیل - کند کرده تا از هزینه های احتمالی مقابله جویانه ایران درامان بماند. در عوض، امارات ممکن است به

رویارویی نظامی فزاینده بین اسرائیل و ایران، ریسک ژئوپلیتیک قابل توجهی را به تحقق تجاری کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا، موسوم به آیمک (IMEC)، تحمیل می کند. پیش تر در سال ۲۰۲۳ برخی از چالش های پیش بینی شده برای این کریدور، از جمله نیاز مبرم به امنیت و ثبات در خاورمیانه که محقق نشده است، آشکار بود. با تشدید تنش های ایران و اسرائیل پس از عملیات هوایی چندجانبه اسرائیل علیه تأسیسات هسته ای ایران، معادلات امنیتی منطقه وارد مرحله جدیدی از بی ثباتی شده است. این وضعیت نه تنها زنجیره های تأمین دریایی و زمینی را در پی واکنش های ایران تهدید می کند، بلکه شراکت های استراتژیک نوظهور - به ویژه بخش هند و امارات در کریدور آیمک - را نیز در معرض خطر قرار داده است. برای سیاست گذاران و مقامات امنیتی منطقه، زمان آن فرا رسیده است که با رویکردی واقع بینانه، سرعت اجرا، تمهیدات امنیتی و چارچوب های دیپلماتیک آیمک را بازنگری کنند.

آیا کریدور آیمک با ریسک های ژئوپلیتیک منحرف خواهد شد؟

کریدور آیمک که در سپتامبر ۲۰۲۳ با حمایت ایالات متحده در اجلاس G۲۰ رونمایی شد، به عنوان مسیر تجاری تحول آفرینی طراحی شده بود که هند را از طریق امارات متحده عربی، عربستان سعودی، اردن و اسرائیل به اروپا متصل می کند. این پروژه به عنوان رقیبی برای ابتکار کمربند و جاده چین (BRI) در نظر گرفته شده بود تا پیوندهای اقتصادی را تقویت و اعتماد استراتژیک بین قدرت های منطقه ای و جهانی را تحکیم بخشد.

بخش هند-امارات ستون اصلی آیمک محسوب می شود که جریان کالاهای دریایی را به سمت غرب - به بنادر خلیج فارس مانند جبل علی، فجیره و خلیفه - هدایت می کند تا سپس از طریق حمل و نقل زمینی در شبه جزیره عربستان به سمت اروپا حرکت کنند. با این حال، تشدید تنش ها بین ایران و اسرائیل، این مرحله حیاتی از اجرای پروژه را به مخاطره انداخته است.

ایران از طیف گسترده ای از قابلیت های نامتقارن دریایی برخوردار است؛ از جمله مین های دریایی، قایق های پهنادی، سامانه های موشکی ساحلی و متحدانی مانند حوثی های یمن. تهران بارها توانایی و تمایل خود را برای اختلال در ترافیک دریایی در تنگه هرمز، باب المندب و دریای عمان - گلوگاه هایی که مستقیماً بر زیرساخت های حمل و نقل امارات و مسیرهای صادراتی سواحل غربی هند تأثیر می گذارند - به نمایش گذاشته است.

پس از حملات اسرائیل در ژوئن ۲۰۲۵، رهبری



استراتژی متوازن سازی خاموش روی آورد؛ یعنی توسعه همکاری‌های لجستیکی آیمک با هند را ادامه دهد، در حالی که عملیاتی سازی آشکار مسیرهای زمینی و ریلی فراتر از عربستان سعودی را به تأخیر بیندازد.

عربستان سعودی و چالش یکپارچه سازی اسرائیل

نقش عربستان سعودی در کریدور آیمک حیاتی است. این کشور میزبان پل زمینی است که بنادر امارات را به اردن و اسرائیل متصل می‌کند. با این حال، روند عادی سازی روابط ریاض و اسرائیل به دلیل جنگ غزه ناتمام مانده و اکنون تنش ایران و اسرائیل خطر توقف کامل آن را افزایش داده است. ریاض هیچ منفعتی در ورود به یک رویارویی دوسویه ندارد. اگر این درگیری گسترش یابد یا طولانی شود، عربستان ممکن است مشارکت خود در آیمک را منوط به تضمین‌های امنیتی آمریکا کند، یا حداقل اجرای پروژه را به گونه‌ای مرحله بندی کند که اولویت اول آن همکاری‌های درون عربی و ثبات منطقه‌ای باشد؛ نتیجه‌ای که در کوتاه مدت بعید به نظر می‌رسد. این گسست ژئوپلیتیک، چشم انداز اولیه آیمک را تضعیف و مسیر هند-امارات را پیچیده می‌کند، زیرا امکان تحقق این کریدور به ارتباطات بعدی آن، که اکنون نامطمئن تر شده، وابسته است.

گزینه‌های استراتژیک هند

هند، به عنوان محرک اصلی آیمک، با محاسبات استراتژیک دشواری روبه‌رو است. این کشور به عنوان شرقی ترین نقطه کریدور، از دسترسی گسترده تر به بازارهای خلیج فارس و اروپا، تنوع بخشیدن به تجارت انرژی و افزایش جایگاه ژئوپلیتیک خود بهره می‌برد. اما اکنون هند باید نوسانات امنیتی فزاینده منطقه - به ویژه تهدیدات دریایی در دریای عرب و فعالیت‌های احتمالی ایران - را نیز در نظر بگیرد. این کشور می‌تواند چندین مسیر احتمالی را بررسی کند:

- بی طرفی دیپلماتیک: پرهیز از همسویی آشکار گفتمان آیمک با اهداف آمریکا یا اسرائیل برای حفظ روابط کاری با ایران. هرچند این گزینه از نظر تئوریک ممکن است، اما بعید است هند این مسیر را انتخاب کند.

- همکاری‌های امنیتی: تقویت همکاری‌های دریایی و نظامی با امارات و عربستان برای حفاظت از مسیرهای کشتیرانی و زیرساخت‌ها. این گزینه یکی

از مزایای آیمک محسوب می‌شود، زیرا همگرایی منطقه‌ای، از جمله همکاری‌های امنیتی، میان کشورهای عضو را تقویت می‌کند.

- تنوع بخشی: سرمایه گذاری بیشتر در کریدورهای تجاری جایگزین، مانند کریدور حمل و نقل بین المللی شمال-جنوب (INSTC) از طریق ایران و روسیه، یا توسعه موقت بندر چابهار که مورد حمایت مالی هند و ایران است. با این حال، این گزینه نیز با ابهاماتی روبه‌رو است، چرا که ایران احتمالاً درگیر ریسک جنگ تمام عیار خواهد بود و روسیه نیز هم‌اکنون در اوکراین مشغول است.

عامل اسرائیل: نقطه پایانی شکننده کریدور آیمک

هدف اصلی از گنجاندن اسرائیل در کریدور آیمک، ایجاد ارتباط با بنادر اروپایی از طریق شبکه ریلی این کشور و بندر حیفا بود. اما تشدید درگیری اسرائیل با ایران، همراه با ناآرامی‌های پیرامونی در غزه، سوریه و لبنان، زیرساخت‌ها و سیستم‌های لجستیک این کشور را در معرض تهدید مستقیم حملات موشکی و سایبری قرار داده است.

گروه‌های تحت حمایت ایران در لبنان و سوریه ممکن است حملات مداومی به کریدورهای حمل و نقل شمالی اسرائیل انجام دهند. همزمان، امکان استفاده از مسیر ریلی اردن به حیفا از نظر سیاسی و لجستیکی با تردیدهای فزاینده‌ای روبه‌رو شده است، چرا که مخالفت‌های عمومی و احتیاط استراتژیک رهبری اردن این مسیر را تحت تأثیر قرار داده است.

این وضعیت، بخش اروپایی کریدور آیمک را تضعیف می‌کند و ممکن است به جدایی این بخش منجر شود. در نتیجه، اجرای کریدور نیازمند اقدامات قاطع در جبهه‌های مختلف است تا شرایط امنیتی منطقه تثبیت شود. این امر به نوبه خود جذابیت فعال سازی فوری مسیر هند-امارات را کاهش می‌دهد، زیرا ممکن است کالاها در اردن یا عربستان با بن بست مواجه شوند.

جمع بندی

اگرچه چشم انداز آیمک همچنان جذاب است، اما تحقق آن اکنون به تغییرات پیچیده ژئوپلیتیک خاورمیانه گره خورده است. تنش فزاینده اسرائیل و ایران معضلات امنیتی ایجاد کرده که ممکن است یکپارچگی مورد نظر کریدور را، به ویژه در مراحل اولیه بین هند و امارات و همچنین عربستان و اسرائیل، با خطر مواجه کند. برای استراتژیست‌های امنیتی، چالش اصلی حفظ حرکت استراتژیک در عین مدیریت ناپایداری‌ها از طریق انعطاف پذیری، دیپلماسی و اجرای مرحله‌ای است. آینده آیمک امروز کمتر به بلندپروازی و بیشتر به تاب‌آوری حساب شده وابسته است.

حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران تنها چند ماه تأخیر در برنامه ایران ایجاد کرد

خیلی کم، تقریباً هیچ

اسرائیل روزهای منتهی به عملیات نظامی آمریکا در حال انجام حملاتی به تأسیسات هسته‌ای ایران بود اما مدعی شد برای اتمام کار به بمب‌های سنگرشکن ۳۰ هزار پوندی آمریکا نیاز دارد. به گفته افراد مطلع از ارزیابی، اگرچه بمب‌افکن‌های B-۲ آمریکا بیش از دوازده عدد از این بمب‌ها را بر روی دو تأسیسات هسته‌ای، یعنی «تأسیسات غنی‌سازی فردو» و «مجتمع غنی‌سازی نطنز»، پرتاب کردند، اما این بمب‌ها نتوانستند سانتریفیوژها و اورانیوم با غنای بالای موجود در این سایت‌ها را به طور کامل از بین ببرند.

این منابع گفتند که در عوض، تأثیر حملات بر هر سه سایت - فردو، نطنز و اصفهان - عمدتاً به سازه‌های روزمینی محدود شده که به شدت آسیب دیده‌اند. این آسیب‌ها شامل زیرساخت‌های برق سایت‌ها و برخی از تأسیسات روزمینی است که برای تبدیل اورانیوم به فلز جهت ساخت بمب استفاده می‌شد.

ارزیابی اسرائیل از تأثیر حملات آمریکا نیز نشان داد که خسارت وارد شده به فردو کمتر از حد انتظار بوده است. با این حال، مقامات اسرائیلی معتقدند که ترکیب اقدامات نظامی آمریکا و اسرائیل در چندین سایت هسته‌ای، برنامه هسته‌ای ایران را دو سال به عقب انداخته است؛ با این فرض که آن‌ها بتوانند بدون مانع آن را بازسازی کنند، که اسرائیل اجازه آن را نخواهد داد. اما اسرائیل پیش از عملیات نظامی آمریکا نیز علناً اعلام کرده بود که برنامه ایران دو سال به عقب افتاده است.

هگزت همچنین به سی‌ان‌ان گفت: «بر اساس هر آنچه دیده‌ایم - و من همه چیز را دیده‌ام - کارزار بمباران ما توانایی ایران برای ساخت سلاح هسته‌ای را نابود کرد. بمب‌های عظیم ما دقیقاً به نقطه درست در هر هدف اصابت کردند و بی‌نقص عمل نمودند. تأثیر آن بمب‌ها زیر کوهی از آوار در ایران مدفون است؛ بنابراین هر کسی که بگوید بمب‌ها ویرانگر نبوده‌اند، فقط تلاش می‌کند رئیس‌جمهور و این مأموریت موفق را تضعیف کند.»

صبح روز سه‌شنبه، ترامپ بر باور خود مبنی بر قابل توجه بودن خسارات ناشی از حملات تأکید کرد.

او گفت: «فکر می‌کنم کاملاً ویران شده است.» و افزود: «خلبان‌ها به هدف زدند. آن اهداف نابود شدند و باید از خلبانان تقدیر شود.»

روز چهارشنبه، ترامپ به رسانه‌های مختلف از جمله سی‌ان‌ان تاخت، هرچند همچنان معتقد بود که حملات، جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران را دهه‌ها به عقب رانده است. با این حال، رئیس‌جمهور آمریکا اذعان کرد که اطلاعات «غیرقطعی» و مقدماتی بوده و اشاره کرد که اسرائیل به زودی با یافته‌های خود تصویر کامل‌تری ارائه خواهد داد.

ترامپ در حاشیه نشست ناتو در لاهه گفت: «اطلاعات بسیار غیرقطعی بود. اطلاعات می‌گوید ما نمی‌دانیم. ممکن است بسیار شدید بوده باشد.»

صبح روز چهارشنبه، یک مقام ارشد آژانس اطلاعات دفاعی در بیانیه‌ای گفت: «ما هنوز نتوانسته‌ایم سایت‌ها را به صورت فیزیکی را بررسی کنیم، که بهترین نشانه را به ما خواهد داد. ما با افا‌بی‌آی و سایر مقامات برای تحقیق در مورد افشای غیرمجاز اطلاعات طبقه‌بندی‌شده همکاری می‌کنیم.»

در حالی که ترامپ و هگزت در مورد موفقیت حملات خوش بین بوده‌اند، ژنرال دن کین، رئیس ستاد مشترک ارتش، روز یکشنبه گفت در حالی که ارزیابی خسارت هنوز در جریان است، برای اظهارنظر در مورد اینکه آیا ایران هنوز برخی قابلیت‌های هسته‌ای خود را حفظ کرده یا نه، «خیلی زود» است.

بر اساس یک ارزیابی اولیه اطلاعاتی ایالات متحده که توسط هفت منبع مطلع تشریح شده است، حملات نظامی آمریکا به سه تأسیسات هسته‌ای ایران در آخر هفته گذشته، اجزای اصلی برنامه هسته‌ای این کشور را از بین نبرده و احتمالاً تنها آن را چند ماه به عقب انداخته است.

این ارزیابی که پیش از این گزارش نشده بود، توسط «آژانس اطلاعات دفاعی» بازوی اطلاعاتی پنتاگون، تهیه شده است. یکی از منابع گفت که این ارزیابی بر پایه «ارزیابی خسارات نبرد» است که توسط «فرماندهی مرکزی ایالات متحده» (سنتکام) پس از حملات آمریکا انجام شده است.

تحلیل خسارات وارد شده به سایت‌ها و تأثیر حملات بر جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران همچنان ادامه دارد و ممکن است با دستیابی به اطلاعات بیشتر، تغییر کند. اما یافته‌های اولیه با ادعاهای مکرر دونالد ترامپ مبنی بر اینکه حملات، تأسیسات غنی‌سازی هسته‌ای ایران را «کاملاً و تماماً نابود کرده»، در تضاد است. بیت هگزت، وزیر دفاع نیز روز یکشنبه گفته بود که جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران «نابود شده است».

دو تن از افراد مطلع از این ارزیابی گفتند که ذخایر اورانیوم غنی‌شده ایران از بین نرفته است. یکی از این افراد گفت که سانتریفیوژها عمدتاً «دست‌نخورده» باقی مانده‌اند. منبع دیگری نیز اطلاع دادند که بر اساس ارزیابی‌ها، اورانیوم غنی‌شده پیش از حملات آمریکا از این سایت‌ها خارج شده بود. این فرد افزود: «بنابراین، ارزیابی آژانس اطلاعات دفاعی این است که آمریکا برنامه هسته‌ای را شاید حداکثر چند ماه به عقب انداخته است.»

کاخ سفید وجود این ارزیابی را تأیید کرد اما گفت با آن مخالف است.

کارولین لیویت، سخنگوی مطبوعاتی کاخ سفید، در بیانیه‌ای به سی‌ان‌ان گفت: «این ارزیابی ادعایی کاملاً غلط است که با طبقه‌بندی «فوق‌سری» مشخص شده بود اما همچنان توسط یک بی‌عرضه سطح پایین و ناشناس در جامعه اطلاعاتی به سی‌ان‌ان درز کرده است. درز این ارزیابی ادعایی، تلاشی آشکار برای تحقیر پزیدنت ترامپ و بی‌اعتبار کردن خلبانان جنگنده شجاعی است که مأموریتی بی‌نقص را برای نابودی برنامه هسته‌ای ایران اجرا کردند. همه می‌دانند وقتی چهارده بمب ۳۰ هزار پوندی را دقیقاً روی اهداف بیندازید چه اتفاقی می‌افتد: «نابودی کامل.»

ترامپ که برای شرکت در نشست این هفته ناتو در هلند به سر می‌برد، در پستی در شبکه اجتماعی تروث سوشال به گزارش سی‌ان‌ان واکنش نشان داد. ترامپ در پستی که با حروف بزرگ نوشته شده بود، نوشت: «یکی از موفق‌ترین حملات نظامی تاریخ.» و افزود: «سایت‌های هسته‌ای در ایران کاملاً نابود شده‌اند!»

هگزت که او نیز در نشست ناتو حضور دارد، روز چهارشنبه گفت که این ارزیابی «یک گزارش فوق‌سری، مقدماتی و با ضریب اطمینان پایین بوده است.» وی افزود که انگیزه‌های سیاسی پشت درز آن وجود داشته و تحقیقات افا‌بی‌آی برای شناسایی فرد افشاگر در جریان است.

ارتش آمریکا گفته است که عملیات طبق برنامه پیش رفته و یک «موفقیت چشمگیر» بوده است.

هنوز برای آمریکا زود است که تصویر جامعی از تأثیر حملات داشته باشد و هیچ‌یک از منابع توضیح ندادند که ارزیابی آژانس اطلاعات دفاعی در مقایسه با دیدگاه سایر آژانس‌ها در جامعه اطلاعاتی چگونه است. ایالات متحده همچنان در حال جمع‌آوری اطلاعات، از جمله از داخل ایران، برای ارزیابی خسارات است.

مایکل مک‌کال، نماینده جمهوری خواه و رئیس بازنشسته کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان، روز سه‌شنبه در پاسخ به پرسش سنان، ادعاهای ترامپ مبنی بر «نابود شدن» برنامه ایران را تکرار نکرد.

مک‌کال با اشاره به طرح‌های نظامی آمریکا برای حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران به سنان گفت: «من در گذشته در جریان این طرح قرار گرفته‌ام و هدف آن هرگز نابودی کامل تأسیسات هسته‌ای نبود، بلکه ایجاد خسارت قابل توجه بود. اما همیشه مشخص بود که این یک عقب‌نشینی موقتی است.»

جفری لوئیس، کارشناس تسلیحات و استاد مؤسسه مطالعات بین‌المللی میدلبری که تصاویر ماهواره‌ای از سایت‌های مورد حمله را به دقت بررسی کرده است، با این ارزیابی که به نظر نمی‌رسد حملات به برنامه هسته‌ای ایران پایان داده باشد، موافق بود.

لوئیس با اشاره به آتش‌بسی که ترامپ روز دوشنبه میان اسرائیل و ایران اعلام کرد، گفت: «آتش‌بسی بدون آنکه اسرائیل یا ایالات متحده بتوانند چندین تأسیسات کلیدی هسته‌ای زیرزمینی، از جمله در نزدیکی نطنز، اصفهان و پارچین را نابود کنند، برقرار شد. این تأسیسات می‌توانند به عنوان پایه‌ای برای بازسازی سریع برنامه هسته‌ای ایران عمل کنند.»

اوایل روز سه‌شنبه، جلسات توجیهی طبقه‌بندی‌شده برای مجلس نمایندگان و سنا در مورد این عملیات لغو شد. به گفته دو منبع مطلع، جلسه توجیهی کل سناتورها به روز پنجشنبه موکول شده است. دو منبع مطلع دیگر به سنان گفتند که جلسه توجیهی برای تمام نمایندگان مجلس نیز به تعویق افتاده است. دلیل این تأخیر یا زمان‌بندی مجدد آن

بلافاصله مشخص نشد.

پت رایان، نماینده دموکرات از نیویورک، روز سه‌شنبه در شبکه اجتماعی ایکس (تویتر سابق) گفت: «ترامپ همین الان یک جلسه توجیهی طبقه‌بندی‌شده مجلس درباره حملات به ایران را بدون هیچ توضیحی لغو کرد. دلیل واقعی؟ او ادعا می‌کند «تمام تأسیسات و قابلیت‌های هسته‌ای» را نابود کرده است؛ تیم او می‌داند که نمی‌تواند از گزافه‌گویی‌ها و مزخرفات او پشتیبانی کند.»

همانطور که سنان گزارش داده است، مدت‌هاست که این سوال مطرح است که آیا بمب‌های سنگرشکن آمریکا، موسوم به «بمب‌های نفوذگر عظیم‌الجثه» (Penetrators Ordnance Massive یا MOPs)، قادر به نابودی کامل تأسیسات هسته‌ای به شدت مستحکم‌شده ایران که در اعماق زمین مدفون شده‌اند — به ویژه در فردو و اصفهان، بزرگترین مجتمع تحقیقات هسته‌ای ایران — خواهند بود یا خیر.

نکته قابل توجه این است که آمریکا به جای بمب سنگرشکن، با موشک‌های تاماهاوک پرتاب‌شده از یک زیردریایی به اصفهان حمله کرد. یکی از منابع گفت، دلیل این امر فرضی بود که طی آن احتمال داشت نفوذ موفقیت‌آمیز به سطوح پایین‌تر اصفهان، که حتی عمیق‌تر از فردو مدفون شده‌اند، موفق نباشد.

به گفته دو منبع مطلع، مقامات آمریکایی معتقدند ایران تأسیسات هسته‌ای مخفی دیگری نیز دارد که در این حمله هدف قرار نگرفته و همچنان فعال هستند.

تحلیل زمین‌شناختی ادعای ترامپ در تخریب تأسیسات هسته‌ای ایران

آیا حمله به سایت فردو واقعاً رخ داده است؟

علیرضا حمامی ریزی

خبرگزاری News ABC اخیراً گزارش داده که در حمله به تأسیسات هسته‌ای فردو، برای اولین بار از ۱۲ فروند بمب GBU-۵۷ استفاده شده است. این بمب که به «مادر تمام بمب‌های سنگرشکن» معروف است، قدرت‌مندترین سلاح غیرهسته‌ای ارتش آمریکا محسوب می‌شود.

این بمب سنگرشکن با وزن ۱۳۰۷ تن و حاوی ۲۰۷ تن مواد منفجره AFX-۷۵۷، قابلیت نفوذ تا عمق ۶۰ متری در خاک یا ۱۹ متر در بتن مسلح را دارد. هدف اصلی این سلاح، نابودی تأسیسات زیرزمینی مقاوم است.

موقعیت استراتژیک فردو

تأسیسات فردو در شمال استان قم و جنوب غربی دریاچه نمک حوض سلطان قرار دارد. بررسی‌های زمین‌شناسی نشان می‌دهد که این منطقه دارای ساختار پیچیده‌ای از سنگ‌های آتشفشانی و آذرین است که طی دوران‌های مختلف زمین‌شناسی شکل گرفته‌اند.

کارشناسان معتقدند که مهندسان احتمالاً از لایه‌های نرم مازنی و شیلی که در بین گدازه‌های بازالتی-آندزیتی قرار دارند، برای احداث تونل‌ها استفاده کرده‌اند. این طراحی هوشمندانه باعث شده تا تأسیسات در اعماق ۱۰۰ متری زمین و تحت حفاظت سپری قوی از جنس سنگ‌های آذرین قرار گیرند.

تناقض در گزارش‌های لرزه‌شناسی

نکته قابل توجه در این ماجرا، عدم ثبت هرگونه فعالیت لرزه‌ای توسط دستگاه‌های مونیترینگ منطقه است. بر اساس محاسبات کارشناسان، ۱۲ عدد بمب GBU-۵۷ معادل ۴۰ تن TNT مواد منفجره دارند که باید امواج لرزه‌ای قابل توجهی تولید کنند.

عوامل متعددی باعث تشدید این امواج در منطقه فردو می‌شوند:

- جنس آندزیت-بازالت منطقه که «کوپلینگ لرزه» را افزایش می‌دهد؛
- فاصله کوتاه ۷ کیلومتری تا نزدیک‌ترین ایستگاه لرزه‌سنجی؛
- وجود گسل‌های فعال در راستای شمال غربی-جنوب شرقی.

سابقه مشابه در افغانستان

برای مقایسه، در آوریل ۲۰۱۷ در ننگرهار افغانستان، انفجار تنها یک بمب آمریکایی در سطح زمین، امواج لرزه‌ای تا ۳.۳ ریشتر تولید کرد که تا شعاع ۲ کیلومتری قابل احساس بود.

این تناقض سؤال اساسی را مطرح می‌کند: چگونه ممکن است ۱۲ بمب سنگرشکن با قدرت انفجاری معادل ۴۰ تن TNT، هیچ‌گونه اثر لرزه‌ای قابل ثبت نداشته باشند؟

نتیجه‌گیری

شواهد زمین‌شناسی و لرزه‌شناسی، تردیدهای جدی درباره وقوع حمله ادعا شده به تأسیسات فردو مطرح می‌کند. عدم ثبت امواج لرزه‌ای در شرایطی که تمام عوامل برای تقویت و انتقال این امواج مهیا بوده، نیازمند بررسی و تحلیل بیشتر است.



نظر ساکنان رژیم صهیونیستی دربارهٔ حمله به ملت ایران

مسخ‌شدگان

اکثریت گسترده‌ای از اعراب اسرائیلی با هر دو، یعنی حمله و زمان‌بندی آن، مخالفت می‌کنند.

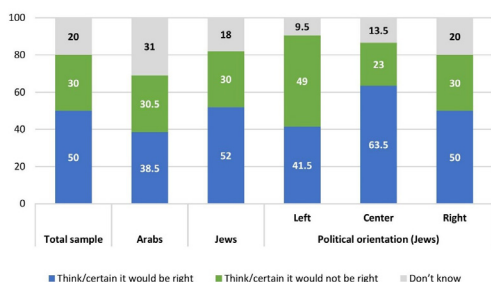
پرسش: آیا شما با تصمیم اسرائیل برای آغاز حمله به ایران موافق هستید یا مخالف؟

آیا باید در برنامه‌ریزی جنگ، رنج مردم ایران در نظر گرفته شود؟

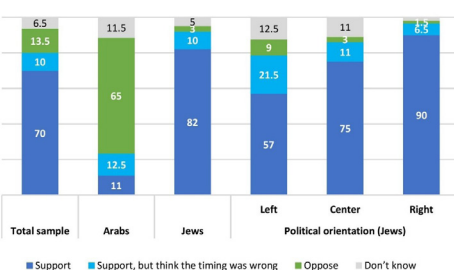
اکثریت چشم‌گیر جامعهٔ یهودی معتقدند که رنج غیرنظامیان ایرانی نباید در برنامه‌ریزی نظامی در نظر گرفته شود. با این حال، در جناح چپ، تنها اقلیتی با این نظر موافق‌اند و اکثریت آنان باور دارند که باید به رنج مردم ایران توجه شود. این نتایج تقریباً مشابه پاسخ‌ها به پرسش مشابهی دربارهٔ رنج فلسطینیان در ماه گذشته است.

در مقابل، اکثریت جامعهٔ عربی معتقدند که رنج مردم ایران باید در برنامه‌ریزی نظامی اسرائیل در نظر گرفته شود.

پرسش: اسرائیل تا چه حد باید رنج غیرنظامیان ایرانی را در زمان برنامه‌ریزی عملیات نظامی مد نظر قرار دهد؟



موجودیت خود هستند و در این مسیر از هیچ تلاشی، حتی نابودی غیرنظامیان ایرانی فروگذار نخواهند کرد.



بخش‌هایی از نظرسنجی موسسهٔ دموکراسی اسرائیل

۸۲٪ از جامعهٔ یهودی از حمله اسرائیل به ایران و نیز زمان‌بندی این حمله حمایت می‌کنند. در مقابل، ۶۵٪ از جامعهٔ عربی با هر دو، هم اصل حمله و هم زمان اجرای آن، مخالفت دارند. حدود دوسوم از جامعهٔ یهودی بر این باورند که انگیزهٔ نخست‌وزیر بنیامین نتانیاهو برای آغاز حمله در این مقطع، عمدتاً عینی و امنیتی بوده است. در حالی‌که دوسوم از جامعهٔ عربی انگیزه‌های وی را بیشتر سیاسی می‌دانند.

حمایت از جنگ و زمان‌بندی آن

بیش از ۸۰٪ از یهودیان اسرائیلی، از حمله اکثریت در هر سه جناح سیاسی (راست، مرکز، چپ)، از حمله اسرائیل به ایران حمایت می‌کنند. به‌همین ترتیب، حمایت زیادی از زمان‌بندی حمله وجود دارد؛ با وجود ادامهٔ جنگ در غزه و بحران گروگان‌ها، دوسوم از یهودیان معتقدند که زمان این حمله مناسب بوده است. با این حال، در جناح چپ، تنها اقلیتی این زمان‌بندی را مناسب می‌دانند. در مقابل،

گفتارهایی که مواره به دنبال عادی‌سازی روابط، به رسمیت شناختن و در نهایت هضم رژیم صهیونیستی در منطقه بوده‌اند، سعی دارند تا یک فاصله‌گذاری معنی‌دار را بین طیف‌های مختلف جامعهٔ اسرائیل با دولت‌های آن صورت‌بندی کنند. بخش خوبی از برندسازی شیطانی برای نتانیاهو در فضای بین‌المللی و حتی داخلی ایران نیز ذیل چنین توصیفی، تعریف می‌شود. بدین ترتیب مسئولیت دستگاه نسل‌کشی رژیم برعهدهٔ جناح راست تندرو و خونخواری است که با هیچ عنصر سازنده‌ای سر سازش ندارد؛ فلذا برای مهار این بخش وحشی رژیم باید با جناح چپ و معتدل آن همکاری کرد که اتفاقاً بدنهٔ مردمی خوبی در درون اسرائیل دارد. غافل از اینکه خونخواری، باطن و ذات چیزی به نام اسرائیل است.

رژیم صهیونیستی به عنوان یک غدهٔ سرطانی راهی جز پیگیری خشونت علیه ملت‌های منطقه ندارد. بنیاد آن سرکوب هر نوع استقلال‌خواهی و درون‌زایی در جنوب غرب آسیاست و اساساً حیات اراده، مرگ رویای سرزمین موعود یهودیان خواهد بود. این تلاش و پی‌جویی سخت تا نقطه‌ای ادامه خواهد داشت که صاحبان اصلی منطقه از استقلال خود دست بکشند که در غیر این صورت حکم صادرهٔ صهیونیست‌ها برای آنان مرگ است. به همین جهت ملت ایران که در واقع ستون اصلی درون‌زایی منطقه است و تجربه نشان داده که تحمیل دشمن، آن را از ادامهٔ این مسیر منصرف نخواهد، آماج حملات مرگبار اسرائیل خواهند بود.

نظرسنجی زیر گواهی بر این ادعاست که اعضای پادگان رژیم صهیونیستی، فارغ از هر طیف فکری یا مذهبی، به دنبال مقوم‌های



آمریکا

دعوی رئیس و مدیر

- وفاق یا جدال
- معمای آتش بس
- آمریکای هسته‌ای

حمله آمریکا به ایران چه واکنشی در میان حامیان ترامپ داشته است؟ وفاق یا جدال

س از حمله مستقیم آمریکا به تأسیسات هسته‌ای ایران در بامداد یکم تیرماه، واکنش‌های متعددی در میان صاحب‌نظران از گروه‌ها و طیف‌های مختلف در داخل آمریکا نسبت به این تصمیم دونالد ترامپ شکل گرفته است. اختلافات داخلی به خصوص در شرایطی که ترامپ بر سر کار است، تازگی ندارد. در دوره اول ریاست جمهوری او اختلافات او با افراد و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی در رسانه‌ها برجسته شد. اختلافاتی که منجر به استعفا یا اخراج جان بولتون، مشاور امنیت ملی، و جیمز متیس و مارک اسپر، دو وزیر دفاع، در دولت اول او شد. هم‌چنین جنجال بر سر موضوع دخالت روسیه در انتخابات ۲۰۱۶ سبب درگیری او با سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا یعنی CIA و FBI شد.

به همین منوال، دولت دوم ترامپ نیز از این اختلاف نظرها میزبان نبوده است. شاید بتوان یکی از آبروریزی‌های دولت ترامپ را در این زمینه ماجرای موسوم به سیگنال گیت دانست. آن‌جا نیز بحث جنگ و حمله بود؛ اما نه به ایران، بلکه به یمن. پس از آن که مایک والتز، مشاور امنیت ملی ترامپ، به اشتباه جفری گلدبرگ، سردبیر مجله آتلانتیک، را به گروه محرمانه مقامات آمریکایی در پیام‌رسان سیگنال درباره حمله به یمن اضافه کرد، گلدبرگ اسکرین‌شات‌هایی از گفت‌وگوها را در رسانه‌ها منتشر کرد. ماجرای که در نهایت به برکناری والتز از سمت مشاور امنیت ملی منجر شد اما بیت‌هگست، وزیر دفاع، به گفته بسیاری از تحلیلگران نقش بیشتری در این رسوایی امنیتی بر عهده داشت، در سر جای خود باقی ماند. در چت‌های منتشرشده، انتقادات جی. دی. ونس، معاون اول ترامپ، به کم و کیف این حمله و نگرانی جدی او از جهش قیمت نفت، توجه‌ها را به خود جلب کرد که البته با توجه به سوابق او مورد انتظار بود.

از همان زمان بسیاری از تحلیل‌گران از وجود طیف‌های مختلفی در دولت ترامپ خبر می‌دادند. در یک تقسیم‌بندی می‌توان چهار جریان عمده را دولت ترامپ و حوالی آن شناسایی کرد:

۱) طیفی موسوم به نوکان‌ها که در ائتلاف جدی با لابی‌های صهیونیستی قرار دارند؛ مایک والتز و مارکو روبریو، وزیر خارجه ایالات متحده، در این دسته قرار

می‌گیرند. این دسته را شاید بتوان جنگ‌طلب‌های دولت ترامپ نامید.

۲) دسته دیگر جریان‌های اقتصادی و به اصطلاح کاپیتالیستی هستند. این افراد مانند ونس و ایلان ماسک، که البته اکنون از دولت ترامپ خارج شده است، موضع محتاط‌تری نسبت به جنگ دارند.

۳) دسته سوم را می‌توان افرادی دانست که رویکردهای ضدمداخله‌گری از جنس اندیشه‌های جفرسونی را دنبال می‌کنند. دن کلدول، مشاور ارشد پنتاگون، و مایکل دیمینو، از مقامات دیگر پنتاگون، را می‌توان در این دسته جای داد.

۴) دسته آخر نیز جریان‌های ملی‌گرای تندرو هستند که مواضع ضدجنگ را دنبال می‌کنند. افرادی مانند تاکر کارلسون، مجری مشهور آمریکایی، و استیو بَین، مشاور و استراتژیست سابق دولت ترامپ، این دست رویکردها را دنبال می‌کنند.

در جریان اخیر حمله آمریکا به ایران نیز شناسایی مواضع مختلف در رد و تأیید این عملیات توسط رسانه‌ها صورت گرفت. یکی از مواردی که گزارش نیویورک تایمز درباره آن را در همین شماره کرانه آورده‌ایم، مواضع تولسی گابارد، مدیر سازمان اطلاعات ملی آمریکا، بود که اذعان کرده بود برنامه هسته‌ای ایران به سمت ساخت سلاح هسته‌ای پیش نمی‌رود. اظهارنظری که موجب خشم ترامپ شده و سبب شد تا جلوی دوربین‌ها بگوید که خانم گابارد اشتباه می‌کند. مورد دیگری که رسانه‌ها به آن توجه داشته‌اند، چهره درهم جی. دی. ونس در جریان کنفرانس ترامپ پس از انجام حمله بود. در حالی که ترامپ از نابودی کامل تأسیسات هسته‌ای ایران طی حمله جنگنده‌های آمریکایی سخن می‌گفت، هگست، روبریو و ونس پشت سر او ایستاده بودند و ونس در طول این سخنرانی تماماً اخم کرده بود. برخی رسانه‌ها این موضوع را در راستای مواضع سابق او، که اشاره کردیم، تفسیر کردند. با این حال، روز یکشنبه، کلیپی از مصاحبه جی. دی. ونس در برنامه «ملاقات با مطبوعات» منتشر شد که در آن معاون رئیس‌جمهور از خلبانان بی-۲ اهل میزوری که بمباران روز قبل را انجام داده بودند، تمجید کرد. استیو بَین، که چنان‌که گفتیم از مخالفان مداخله نظامی است، در جریان اظهارنظر پیرامون این

حمله، گفت که رئیس‌جمهور نبایستی در جریان سخنرانی خود از نتایج تشکر می‌کرد و او آخرین فرد مستحق تشکر کرده است. او هم‌چنین اشاره داشت که در این موضوع «فکر نمی‌کنم ما از موضع قدرت برخورد کرده باشیم». بنن چند روز قبل، در بحبوحه نشانه‌هایی از شورش ماگا علیه موضع فزاینده جنگ‌طلبانه دولت در قبال ایران، به حضار در واشنگتن گفته بود که تلخی ناشی از حمله و اشغال عراق، نیروی محرکه اولین پیروزی ریاست جمهوری ترامپ بوده است. بنن گفت: «یکی از اصول اساسی، پرهیز از جنگ‌های ابدی است.» با این حال، بنن گفت که «ماگا» علی‌رغم مخالفتش با مداخلات نظامی، از ترامپ حمایت خواهد کرد.

در جریان یک اظهارنظر دیگر، مارجوری گرین، نماینده جمهوری خواه راست افراطی، دقایقی قبل از اعلام خبر حمله، نوشته بود: «هر بار که آمریکا در آستانه عظمت قرار می‌گیرد، درگیر جنگ خارجی دیگری می‌شود. اگر نتایج او ابتدا بمب‌ها را بر سر مردم ایران نمی‌ریخت، بمب‌ها بر سر مردم اسرائیل نمی‌ریختند. اسرائیل یک ملت مسلح به سلاح هسته‌ای است. این مبارزه ما نیست. صلح راه حل است.» اما پس از اعلام رسمی خبر حمله، او از وفاداران به رئیس‌جمهور خواست دعا کنند که ایران به تلافی به وطن ما حمله نکند. گرین در شبکه ایکس نوشت: «بیا بید با هم متحد شویم و برای امنیت سربازان آمریکایی و آمریکایی‌هایمان در خاورمیانه دعا کنیم.»

در نهایت این گونه به نظر می‌رسد که علی‌رغم وجود اختلاف نظر در طیف حامیان ترامپ، اما به طور کلی حامیان «ماگا» از این تجاوز ناخشنود نیستند و این موضوع نتوانسته است سبب ایجاد شکاف میان حامیان ترامپ شود. رسانه CBS در تاریخ ۲۲ تا ۲۴ ژوئن پیرامون موافقت یا عدم موافقت با این حمله یک نظرسنجی انجام داده است. نتیجه آن که در میان کل جمهوری خواهان، ۸۵٪ موافق و ۱۵٪ مخالف این حمله بوده‌اند. هم‌چنین در میان جمهوری خواهان طرفدار ماگا، ۹۴٪ موافق و تنها ۶٪ با این حمله مخالفت داشته‌اند. به نظر می‌رسد فعلاً ترامپ هر کاری بکند، پایگاه حمایتی او از وی راضی هستند.

اسرائیل به تنهایی توان جنگ ندارد معمای آتش بس

Economist

او آمد، بمباران کرد، جنگ را پایان داد یا حداقل دونالد ترامپ می‌خواهد جهان چنین باوری داشته باشد. دو روز پس از آنکه ناوگانی از بمب‌افکن‌های نامرئی آمریکایی تأسیسات هسته‌ای دهن‌شده ایران را هدف قرار دادند، ترامپ از یک آتش‌بس «کامل و تمام‌عیار» در جنگ بین اسرائیل و ایران خبر داد. او در پلتفرم تروث‌سوشال خود نوشت: «ما یلم به هر دو کشور، اسرائیل و ایران، به خاطر داشتن استقامت، شجاعت و هوش برای پایان دادن به آنچه باید جنگ ۱۲ روزه نامیده شود، تبریک بگویم.» گزارش‌ها حاکی است ترامپ ابتدا موافقت اسرائیل با آتش‌بس را جلب کرد، سپس این پیشنهاد را از طریق واسطه‌های قطری به ایران ارسال نمود. ترامپ گفت ایران ابتدا خصومت‌ها را متوقف می‌کند و اسرائیل ۱۲ ساعت بعد از آن پیروی خواهد کرد. او توضیح داد که هر دو طرف صلح‌آمیز و محترمانه رفتار خواهند کرد. وی بعداً به آن بی‌سی‌نیوز گفت انتظار دارد این آتش‌بس «برای همیشه» پایدار بماند. با اعلام این خبر، سهام رشد کرد و قیمت نفت کاهش یافت. این در حالی بود که وزیر خارجه ایران گفت هیچ توافق رسمی‌ای وجود ندارد اما اگر اسرائیل دست از حمله بردارد، ایران نیز متوقف خواهد شد. اما با گذشت مهلت مقرر، گزارش‌هایی از شلیک موشک‌های ایرانی در ساعات اولیه صبح منتشر شد که گفته می‌شود سه نفر در جنوب اسرائیل را کشته‌اند. امید می‌رود این آخرین اقدام تحریک‌آمیز باشد.

این اعلامیه جدیدترین حلقه از پیچ‌وخم‌های شگفت‌انگیز از زمان حمله غافلگیرکننده اسرائیل به ایران در ۱۳ ژوئن است. جنگنده‌های اسرائیلی و واحدهای اطلاعاتی بسیاری از سامانه‌های دفاع هوایی ایران را از میان برداشتند، دانشمندان هسته‌ای و ژنرال‌ها را ترور کردند و برنامه هسته‌ای پراکنده‌ای را که ایران را تا آستانه دستیابی به بمب اتمی پیش برده بود، شروع به نابودی کردند. آمریکا در ۲۲ ژوئن با «عملیات چکش نیمه‌شب» وارد عمل شد. بمب‌افکن‌های B-2 از میزوری مأموریتی ۳۷ ساعته را برای پرتاب ۱۴ بمب GBU-57 «نفوذگر انفجاری عظیم» (MOP) بر روی تأسیسات غنی‌سازی اورانیوم در نطنز و به ویژه فردو انجام دادند. همچنین حدود ۳۰ موشک کروز تاماهاک پرتاب شده از زیردریایی به مجتمع تأسیسات هسته‌ای اصفهان اصابت کردند.

روز بعد ایران با اقدام تلافی‌جویانه نمادین پاسخ داد و ۱۴ موشک - به ازای هر بمب MOP آمریکایی یک موشک - به پایگاه هوایی آمریکا در العدید قطر شلیک کرد. به گفته ترامپ، همه به جز یکی از موشک‌ها رهگیری شدند و به لطف هشدار قبلی ایران، هیچکس آسیب ندید. دو ساعت بعد او آتش‌بس را اعلام کرد.

جی.دی. ونس - معاون رئیس‌جمهور که هنگام اعلام ترامپ در استودیوی فاکس نیوز بود - گفت حمله آمریکا به اهداف خود رسیده است: «ما

می‌دانیم که آن‌ها نمی‌توانند سلاح هسته‌ای بسازند». او ادعا کرد ذخایر اورانیوم غنی‌شده ایران احتمالاً در این حملات دفن شده است.

اکنون سه پرسش بزرگ بر منطقه سایه افکنده است: آیا آتش‌بس پابرجا خواهد ماند؟ آیا توافق دیپلماتیک بعدی برای محدود کردن برنامه هسته‌ای ایران صورت خواهد گرفت؟ و آیا خاورمیانه پس از این جنگ به ثبات بیشتری خواهد رسید؟ ابتدا به مسئله آتش‌بس می‌پردازیم. اگرچه نه اسرائیل و نه ایران به طور رسمی توقف خصومت‌ها را تأیید نکرده‌اند، اما هر دو دلیل خوبی برای توقف جنگ دارند. حکومت ایران مدت‌هاست شعار «مرگ بر آمریکا» سر داده، اما دهه‌ها است که از رویارویی مستقیم با این ابرقدرت اجتناب کرده و ترجیح داده است به شبه‌نظامیان نیابتی و دیپلماسی گاه‌به‌گاه متکی باشد. با ورود آمریکا به جنگ، ایران احتمالاً ترجیح می‌دهد زخم‌هایش را التیام بخشد.

در مورد اسرائیل، بعید به نظر می‌رسد بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر، پس از تحسین مداخله نظامی تاریخی ترامپ، بخواهد با او مخالفت کند. علاوه بر این، منابع نظامی اسرائیل تخمین می‌زنند که تقریباً تمام اهداف فهرست خود را نابود کرده‌اند. در واقع، برخی پیشنهاد کرده‌اند که اسرائیل ممکن است حتی بدون آتش‌بس رسمی، پیروزی را اعلام کرده و حملات به ایران را متوقف کند. آقای نتانیاهو ممکن است اکنون احساس کند که به پیروزی تعیین‌کننده‌ای در برابر دشمن اصلی اسرائیل دست یافته است. از سوی دیگر، ترامپ نیز نمی‌خواهد جنگ به درازا بکشد، چرا که به آمریکایی‌ها اطمینان داده بود که پس از جنگ‌های طولانی مدت در عراق و افغانستان - که همواره محکومشان کرده - آن‌ها را درگیر «جنگ ابدی» دیگر نخواهد کرد.

در مورد برنامه هسته‌ای، ایران نمی‌تواند فناوری‌هایی را که آموخته از یاد ببرد. آیت‌الله علی خامنه‌ای، رهبر ایران، ممکن است تصمیم بگیرد رژیمش برای بقا به سلاح هسته‌ای نیاز دارد. حتی اگر اکثر تأسیساتش نابود شده باشند، این برنامه ممکن است به صورت مخفیانه از سر گرفته شود. آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) می‌گوید از محل ذخیره رسمی ۴۰۰ کیلوگرم اورانیوم غنی‌شده ایران (HEU) با غلظت ۶۰٪ اطلاعی ندارد. اگر ایران سانتریفیوژهای غنی‌سازی را پنهان کرده باشد، می‌تواند نسبتاً سریع مواد شکافت‌پذیر با درجه سلاح (معمولاً ۹۰٪) تولید کند. این مقدار برای ساخت ده بمب کافی است.

توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ که توسط باراک اوباما امضا شد، به ایران اجازه می‌داد برنامه غنی‌سازی محدودی تحت نظارت بین‌المللی داشته باشد. هدف این بود که ایران حداقل یک سال با تولید مقدار کافی مواد شکافت‌پذیر برای ساخت بمب فاصله داشته باشد. ترامپ در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش این توافق را لغو کرد و در آستانه حمله اسرائیل، تخمین زده می‌شد ایران تنها چند روز یا هفته با چنین گسستی فاصله دارد. این نگرانی با گزارش‌های

اطلاعاتی تشدید شد که نشان می‌داد ایران کار بر روی تسریع فرآیند ساخت کلاهک هسته‌ای مناسب برای موشک را آغاز کرده است.

در مذاکرات اخیر با ایران، ترامپ خواستار چیزی نزدیک به «غنی‌سازی صفر» شده است. فرستاده ویژه او، استیو ویتکاف، پیشنهاد یک توافق را داد که به ایران اجازه می‌داد اورانیوم را به عنوان بخشی از یک کنسرسیوم منطقه‌ای در خارج از کشور غنی‌سازی کند. اکنون مشخص نیست که چنین توافقی هنوز روی میز است یا اسرائیل یا ایران با آن موافقت خواهند کرد.

آخرین مسئله، پرسش گسترده‌تر درباره ثبات منطقه‌ای است و اینکه آیا می‌توان آن را با وجود حکومت حال حاضر در تهران، برقرار کرد. اگر اسرائیل یک برنامه هسته‌ای مخفی را شناسایی کند، احساس می‌کند مجبور است با یا بدون کمک آمریکا بازگردد. اسرائیل همچنین خواهان محدودیت‌هایی بر سلاح‌های متعارف ایران و حمایتش از شبه‌نظامیان، پس از بیش از یک سال جنگ با متحدان و نمایندگان رژیم و دفع موشک‌های ایران، لبنان و یمن، است.

برخی در اسرائیل و آمریکا معتقدند آرامش نهایی تنها با سقوط حکومت ایران تضمین می‌شود. در ۲۳ ژوئن، اسرائیل سعی کرد با بمباران زندان بدنام اوین و مقر نیروی بسیج که اعتراضات ضد رژیم را سرکوب کرده است، ابزارهای سرکوب رژیم را تضعیف کند. اما ایرانیان به دعوت اسرائیل برای قیام علیه حکومت توجهی نکردند. این موضوع همواره در حالی که بمب‌ها در حال باریدن هستند، خیال‌پردازانه بوده است. اما اگر جنگ پایان یابد و ایرانیان شروع به محاسبه هزینه اشتباهات حکومت کنند، ممکن است واکنش شدیدی رخ دهد. تا آن زمان، اسرائیل و متحدان عرب خواهان آن هستند که آمریکا به تضمین امنیت منطقه ادامه دهد.

با عملیات چکش نیمه‌شب، آمریکا نقش ناگزیر خود را نشان داد. اما بسیاری در دولت ترامپ می‌خواهند آمریکا از نقش پلیس جهانی کنار کشیده یا حداقل منابعش را در اقیانوس آرام متمرکز کند تا چین را مهار کند. آقای ونس، یکی از صداهای مهم در میان این «محدودکننده‌ها»، گفت ماهیت رژیم ایران مسئله‌ای است که مردم ایران باید درباره آن تصمیم بگیرند. اما او افزود: «اگر ایران در آینده مصمم به ساخت سلاح هسته‌ای باشد، باید با یک نیروی نظامی بسیار بسیار قدرتمند آمریکایی روبرو شود». یک مداخله چشمگیر به دنبال یک آتش‌بس چشمگیر - حداقل تاکنون - به معنای صلح پایدار نیست.

برخی در اسرائیل و آمریکا معتقدند آرامش نهایی تنها با سقوط حکومت ایران تضمین می‌شود. در ۲۳ ژوئن، اسرائیل سعی کرد با بمباران زندان بدنام اوین و مقر نیروی بسیج که اعتراضات ضد رژیم را سرکوب کرده است، ابزارهای سرکوب رژیم را تضعیف کند. اما ایرانیان به دعوت اسرائیل برای قیام علیه حکومت توجهی نکردند. این موضوع همواره در حالی که بمب‌ها در حال باریدن هستند، خیال‌پردازانه بوده است.





واکنش تند ترامپ به گابارد نشان دهنده لحظه‌ای خطر بود دعای رئیس و مدیر

The New York Times

به صورت خصوصی نگرانی‌های خود درباره یک جنگ گسترده‌تر را مطرح کرده است. و در روز جمعه، وقتی از ترامپ درباره گزارش گابارد در ماه مارس پرسیده شد که ایران تصمیمی برای ساخت سلاح هسته‌ای نگرفته است، او گفت: «او اشتباه می‌کند.»

پس از انتشار ویدئو، رئیس جمهور همچنین به گابارد گفت که از او ناامید شده و آرزو می‌کند که او قضاوت بهتری می‌داشت. او به گابارد گفت که معتقد است او از زمان کار استفاده می‌کند تا خود را برای مقام بالاتری آماده کند. به گفته یکی از افرادی که از این گفت‌وگو مطلع بود، ترامپ به گابارد گفت که اگر می‌خواهد برای ریاست جمهوری نامزد شود، نباید در دولت باشد.

ترامپ به خاطر این ویدئو گابارد را سرزنش کرد. او گفت که صحبت‌های او درباره نابودی هسته‌ای مردم را می‌ترساند و مقامات نباید در این مورد صحبت کنند. ناخشنودی ترامپ از این ویدئو ماه‌ها شک او نسبت به گابارد و ناامیدی‌اش از او را آشکار کرد. به گفته چند مقام که به دلیل بحث درباره دینامیک داخلی دولت ناشناس باقی‌ماندند، رئیس جمهور و برخی مقامات دولتی سفرهای خارجی گابارد را بیشتر درباره خودنمایی برای پیشرفت سیاسی خودش می‌دانستند تا درباره کارهای دولتی.

اما تنش‌ها حول گابارد اکنون که ترامپ در حال بررسی حمله نظامی به ایران است، علنی شده است. گابارد، که منتقد درگیری‌های خارجی است،

رئیس جمهور ترامپ عصبانی بود. اوایل این ماه، تولسی گابارد، مدیر اطلاعات ملی او، یک ویدئوی سه و نیم دقیقه‌ای در شبکه‌های اجتماعی منتشر کرده بود که در آن از سفر خود به هیروشیمای ژاپن گفت‌وگو می‌کرد و فجایع ناشی از انفجار یک سلاح هسته‌ای در آن‌جا در ۸۰ سال پیش را شرح می‌داد. گابارد با نگاه مستقیم به دوربین هشدار داد که خطر جنگ هسته‌ای همچنان وجود دارد. او گفت: «در حالی که امروز اینجا ایستاده‌ایم، بیش از هر زمان دیگری به لبه نابودی هسته‌ای نزدیک شده‌ایم و نخبان سیاسی و جنگ طلبان به صورت بی‌پروا ترس و تنش بین قدرت‌های هسته‌ای را دامن می‌زنند.» به گفته دو نفر که از این گفت‌وگو مطلع هستند،

اگرچه گابارد سابقاً یک دموکرات بوده است، اعتبار او به عنوان منتقد جنگ‌های طولانی آمریکا در عراق و افغانستان و به عنوان یک شک‌کننده در مداخلات نظامی خارجی، برای پایگاه طرفداران ترامپ جذاب است و دیدگاه‌های او با برخی دیگر از مشاوران او همخوانی دارد. حامیان او آشکارا از رئیس‌جمهور می‌خواهند که او را حفظ کند. دانیل ال. دیویس، تحلیلگر اندیشکده «اولویت‌های دفاعی» که سیاست خارجی محتاطانه را تبلیغ می‌کند، در این راستا می‌گوید: «رئیس‌جمهور به کسی نیاز دارد که اطلاعات صحیح را در اختیارش بگذارد، چه بخواهد و چه نخواهد. اگر فرد دیگری را جایگزین کنید، ممکن است فقط چیزی را به او بگویند که دوست دارد بشنود.» آقای دیویس، سرهنگ بازنشسته ارتش، انتخاب اول گابارد برای یک نقش کلیدی در اطلاعات بود تا زمانی که انتقادات جمهوری‌خواهان نسبت به تردیدهای او درباره جنگ اسرائیل در غزه، گابارد را مجبور به لغو این انتصاب کرد.

به گفته مقامات، هیچ شکی نیست که موقعیت گابارد تضعیف شده و او تحت فشار است. اما تعداد کمی در دولت مایل به خروج او هستند. برخی می‌گویند افرادی هستند که از او حمایت می‌کنند، در حالی که دیگران نگران جان‌نشین احتمالی او هستند. دو مقام گفتند خشم ترامپ از آن ویدئو فروکش کرده و روابط آنها به حالت عادی بازگشته است. به گفته چندین مقام، گابارد همچنان به طور منظم به رئیس‌جمهور گزارش می‌دهد و با جان رتکلیف، مدیر سیا که در دولت اول ترامپ همین سمت را داشت، در تماس مداوم است.

در بیانیه‌ای، دفتر مطبوعاتی کاخ سفید هرگونه شایعه درباره کنار گذاشتن گابارد را رد کرد. استیون چانگ، مدیر ارتباطات کاخ سفید، گفت: «ترامپ اعتماد کامل به تیم امنیت ملی خود دارد. گابارد عضو مهمی از تیم رئیس‌جمهور است و کار او همچنان به خوبی در خدمت او و این کشور است.»

گابارد در کمپین انتخاباتی ۲۰۲۴ ترامپ، از حامیان پرحرارت او بود. ترامپ و مشاوران ارشدش به نظرات او بها می‌دادند، به ویژه زمانی که ترامپ برای مناظره با کاملا هریس، معاون رئیس‌جمهور، آماده می‌شد؛ چرا که هریس کسی بود که گابارد در مناظره‌های مقدماتی دموکرات‌ها در ۲۰۱۹ به شکلی به‌یادماندنی به او حمله کرده بود. پس از انتخابات، ترامپ به سرعت تصمیم گرفت او را برای مدیر ملی اطلاعات نامزد کند. اما از همان ابتدا به اطرافیانش فهماند که تردیدهایی دارد. به گفته نزدیکان، ترامپ گابارد را بیش از حد مشتاق موفقیت شخصی خود می‌دید.

ترامپ میان گابارد و دموکرات سابق دیگری که به کابینه خود آورده بود یعنی رابرت اف. کندی جونیور، این‌گونه تفاوت قائل شد: «بابی یک ستاره است. تولسی؟ تولسی می‌خواهد ستاره باشد.» منظور ترامپ این بود که برخلاف

آقای کندی، گابارد آنچه را که برای موفقیت در سیاست لازم است، ندارد. و مدت کوتاهی پس از سوگند او، ترامپ شروع به گلایه از کارایی گابارد کرد. همزمان، ترامپ -که همواره به جامعه اطلاعاتی بی‌اعتماد بوده- این سؤال را مطرح کرد که آیا اصلاً به دفتر مدیر ملی اطلاعات نیازی هست یا خیر.

یک مقام ارشد اطلاعاتی گفت گابارد شاهد کاهش ۲۵ درصدی اندازه دفتر خود بوده است. به گفته یک مقام، گابارد بارها به افراد در کاخ سفید گفته است که حاضر است آخرین مدیر ملی اطلاعات باشد. او گفته این دفتر می‌تواند در سیاهام شود یا به چیزی شبیه شورای امنیت ملی یعنی یک گروه نظارتی حداقلی تبدیل گردد.

حداقل برای مدتی، به نظر می‌رسید سیاست خارجی محتاطانه‌ای که گابارد از آن حمایت می‌کند، در بهار امسال در حال کسب حمایت است. در بحث‌های کاخ سفید درباره اسرائیل و ایران، گابارد طیف پیامدهای احتمالی حمله اسرائیل به ایران را مطرح کرد و گفت این اقدام می‌تواند به درگیری گسترده‌تری منجر شود که آمریکا را درگیر کند. معاون رئیس‌جمهور جی. دی. ونس که او نیز گاهی نسبت به مداخله نظامی تردید دارد، استدلال‌های مشابهی مطرح کرد و از جمله کسانی بود که از تمایل اولیه ترامپ برای مذاکره با ایران حمایت کرد.

اما همزمان با ارائه گزارش‌های اطلاعاتی سیا مبنی بر قصد اسرائیل برای حمله به ایران صرف‌نظر از پیامدها، ترامپ و مشاوران ارشدش حمایت عمومی بیشتری از اقدامات اسرائیل نشان دادند. گابارد در یک جلسه کلیدی در کمپ دیوید که در آن رتکلیف ارزیابی‌هایی درباره برنامه هسته‌ای ایران ارائه داد، حضور نداشت. به گفته مقامات، گابارد در آن زمان در خدمت ذخیره ارتش بود. سایر افراد مطلع گفته‌اند که او دعوت نشده بود. کارولین لیویت، سخنگوی کاخ سفید، گفت گابارد روزانه با ترامپ و تیم او ملاقات داشته است. سپس در روز سه‌شنبه، ترامپ در ملاعام اظهارات متناقضی در نسبت با گابارد ارائه کرد. پس از آغاز حملات اسرائیل، یک خبرنگار در ایرفورس وان از ترامپ درباره گزارش گابارد در ماه مارس پرسید که گفته بود ایران تصمیمی برای ساخت بمب اتمی نگرفته است. ترامپ پاسخ داد: «برایم مهم نیست چه گفته است. فکر می‌کنم آن‌ها بسیار نزدیک به دستیابی به آن بودند.» او در روز جمعه نیز اظهارات مشابهی انجام داد.

یک مقام از دفتر گابارد گفت موضع او با ترامپ در تناقض نیست. گابارد در گزارشش، نظر اجماعی جامعه اطلاعاتی را گزارش داده بود. اینکه رهبر عالی ایران مجوز ساخت سلاح هسته‌ای را صادر نکرده است. اما گابارد همچنین به ذخایر بزرگ اورانیوم غنی‌شده ایران و تغییر در لحن که «به احتمال زیاد مدافعان سلاح‌های هسته‌ای ایران را جسورتر کرده است»، اشاره کرده بود. با این حال، اظهارات

ترامپ در ایرفورس وان به عنوان توبیخ تلقی شد. به گفته برخی مقامات، ابزار ناخشنودی توسط ترامپ، خطر ذاتی هر شغل اطلاعاتی در دولت است. ترامپ معتقد است جامعه اطلاعاتی در دوره اول ریاست‌جمهوری‌اش علیه او عمل کرد و شک قدیمی او به اینکه این جامعه بخشی از یک دولت پنهان بی‌وفا است، همچنان پابرجا است. گابارد هنگام ارائه گزارش به ترامپ، طیفی از گزینه‌ها و ارزیابی‌ها را ارائه می‌دهد. اما به گفته این مقام، صحبت درباره یافته‌های سازمان‌های جاسوسی بدون برانگیختن خشم ترامپ دشوار است.

مهم‌ترین وظیفه گابارد به عنوان مدیر ملی اطلاعات، نظارت و ارائه گزارش روزانه اطلاعاتی به رئیس‌جمهور است. اما این گزارش در واقع چند کیلومتر دورتر از دفتر او در سیا تهیه می‌شود و بسیاری از کارکنان این گزارش از این سازمان مأموریت دارند. گابارد ماه گذشته به صورت داخلی اعلام کرد که تولید این گزارش را به مقر اصلی خود، موسوم به لیبرتی کراسینگ، منتقل خواهد کرد. در داخل دولت، چند مقام ارشد این اقدام را تلاشی برای افزایش مرتبط بودن خود در زمانی دیدند که ترامپ مرتبط بودن این دفتر را زیر سؤال می‌برد. دیگران گفتند این تصمیمی پرهزینه و از نظر لجستیکی اجرای آن دشوار خواهد بود. در نهایت، به گفته چندین نفر که از این موضوع مطلع بودند، کاخ سفید این انتقال را متوقف کرد.

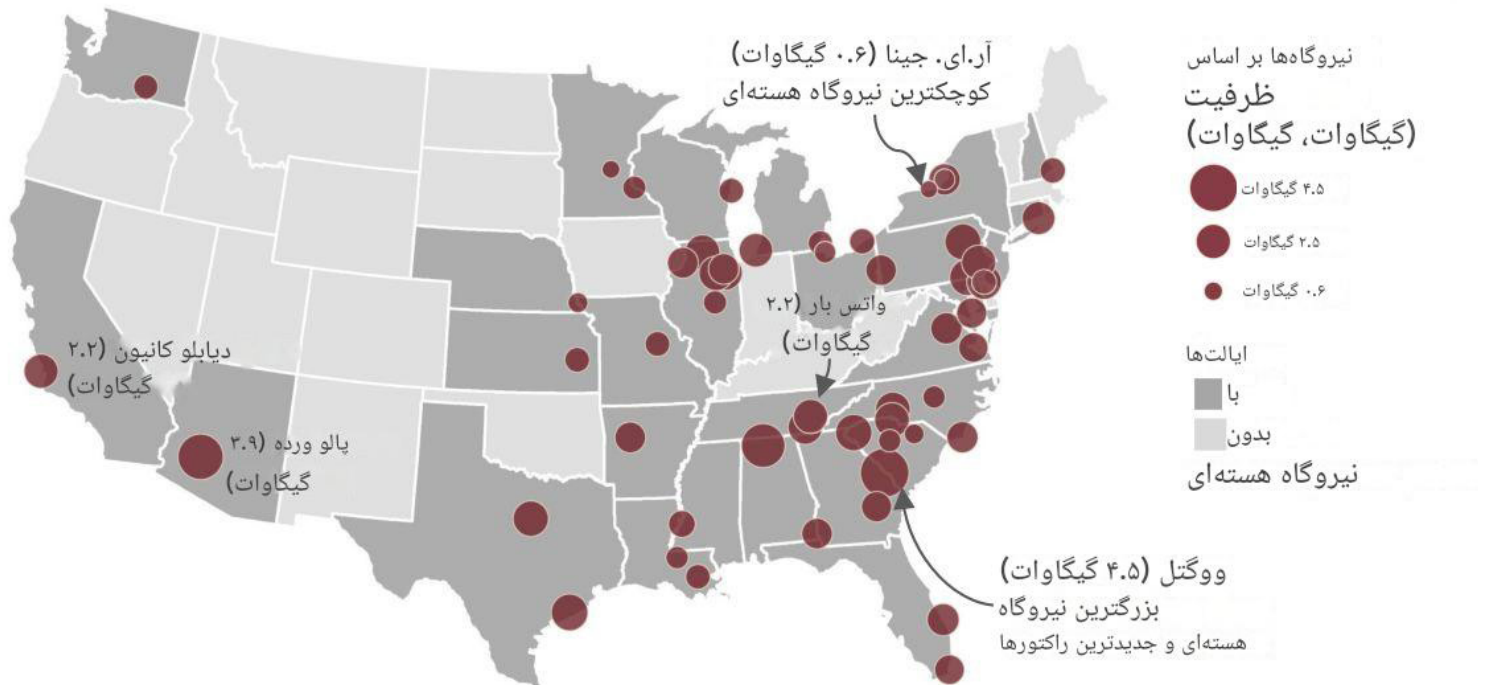
گابارد مدافعان تأثیرگذاری در داخل و خارج دولت دارد. ونس، که به عنوان بانفوذترین چهره برای یک سیاست خارجی کمتر جنگ‌طلبانه و محتاطانه‌تر شناخته می‌شود، پست طولانی‌ای در رسانه‌های اجتماعی منتشر کرد که از حمایت دولت از حمله اسرائیل به ایران دفاع می‌کرد. او به این پیام، حمایتی از گابارد نیز اضافه کرد و در بیانیه‌ای او را «میهن‌پرست» خواند. حامیان گابارد اصرار دارند که او همچنان مرتبط است و با گذشت زمان، شک او نسبت به مداخله آمریکا در اوکراین و احتیاط در مورد اقدام نظامی علیه ایران بار دیگر پیروز خواهد شد. برخی از حامیان گابارد گفتند تأخیر احتمالی در تصمیم ترامپ برای حمله به ایران، فرصتی برای دیپلماسی و منتقدان مداخله نظامی آمریکا است تا استدلال‌های خود برای احتیاط را مطرح کنند.

اولیویا سی. کولمن، سخنگوی دفتر گابارد، گزارش‌های حاکی از تنش با کاخ سفید را دروغ‌هایی خوانده است که توسط منابع ناشناس بی‌حوصله و بی‌ربط که کاری بهتر از ایجاد تفرقه‌های ساختگی ندارند، ساخته و پرداخته می‌شوند. کولمن گفت: «مدیر همچنان بر مأموریت خود متمرکز است: ارائه اطلاعات دقیق و قابل اجرا به رئیس‌جمهور، پاک‌سازی دولت پنهان و حفظ امنیت، ایمنی و آزادی مردم آمریکا.»

یک مقام از دفتر گابارد گفت موضع او با ترامپ در تناقض نیست. گابارد در گزارشش، نظر اجماعی جامعه اطلاعاتی را گزارش داده بود. اینکه رهبر عالی ایران مجوز ساخت سلاح هسته‌ای را صادر نکرده است. اما گابارد همچنین به ذخایر بزرگ اورانیوم غنی‌شده ایران و تغییر در لحن که «به احتمال زیاد مدافعان سلاح‌های هسته‌ای ایران را جسورتر کرده است»، اشاره کرده بود.



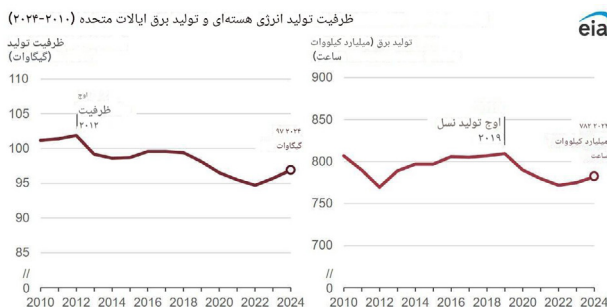
نیروگاه‌های هسته‌ای ایالات متحده (از فوریه ۲۰۲۵)



ابعاد بزرگترین ناوگان نیروگاه‌های هسته‌ای جهان چگونه است؟ آمریکای هسته‌ای

Energy Information Administration EIA

آمریکا به بهره‌برداری رسیده‌اند. از سال ۲۰۱۳، دوازده راکتور هسته‌ای آمریکا به طور دائم تعطیل شده‌اند. با این حال، اپراتورهای نیروگاه‌ها توانسته‌اند ضریب ظرفیت سالانه خود را که نشان‌دهنده مدت زمان فعالیت واحدها است، به طور پیوسته در سطح بالایی حفظ کنند. افزایش ضریب ظرفیت هسته‌ای آمریکا تا حدی ناشی از کاهش زمان توقف برای سوخت‌گیری و تعمیرات و همچنین بهبود تجربه عملیاتی است.



منبع داده‌ها: اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده، تجربه ماهانه انرژی روزنامه

ظرفیت تولید انرژی هسته‌ای و میزان تولید برق از آن در آمریکا (۲۰۲۴-۲۰۱۰) برخی سیاست‌های جدید از ادامه فعالیت نیروگاه‌های هسته‌ای حمایت می‌کنند. در ژانویه ۲۰۲۴، وزارت انرژی آمریکا اعتباراتی برای حمایت از ادامه فعالیت نیروگاه دیابلو کانینون در کالیفرنیا اختصاص داد. در سال ۲۰۲۴، برق تولیدی در دیابلو کانینون (۲.۲ گیگاوات) ۹٪ از کل تولید برق کالیفرنیا را تشکیل می‌داد. اخیراً نیز وزارت انرژی آمریکا وامی برای حمایت از راه‌اندازی مجدد نیروگاه هسته‌ای پلی‌سیدز در میشیگان تصویب کرد. در صورت تحقق این طرح، پلی‌سیدز اولین نیروگاه هسته‌ای بازنشسته آمریکا خواهد بود که به وضعیت عملیاتی بازمی‌گردد.

ایالات متحده بزرگترین تولیدکننده انرژی هسته‌ای در جهان است و حدود ۳۰ درصد از برق هسته‌ای جهان را تولید می‌کند. راکتورهای هسته‌ای این کشور در سال ۲۰۲۳ حدود ۷۷۹ تیراوات ساعت برق تولید کردند که ۱۹ درصد از کل تولید برق کشور بود. در ماه می ۲۰۲۵، دولت هدف چهاربرابر کردن ظرفیت هسته‌ای ایالات متحده (به ۴۰۰ گیگاوات) تا سال ۲۰۵۰ را تعیین کرد. انرژی هسته‌ای نقش مهمی در تأمین برق این کشور ایفا می‌کند. نیروگاه‌های هسته‌ای ایالات متحده توسط ۳۰ شرکت مختلف در ۳۰ ایالت اداره می‌شوند. از سال ۲۰۰۱، این نیروگاه‌ها به میانگین ضریب ظرفیت بیش از ۹۰ درصد دست یافته‌اند. این ضریب از ۵۰ درصد در اوایل دهه ۱۹۷۰ به ۷۰ درصد در سال ۱۹۹۱ افزایش یافت و در سال ۲۰۰۲ از ۹۰ درصد گذشت و از آن زمان در همین سطح باقی مانده است. در سال ۲۰۱۹، رکورد ۹۴ درصد ثبت شد. این صنعت سالانه حدود ۷.۵ میلیارد دلار در نگهداری و ارتقای نیروگاه‌ها سرمایه‌گذاری می‌کند. نیروگاه‌های هسته‌ای حدود ۴۰ درصد از برق کشور و ۵۵ درصد از برق بدون کربن آن را تولید می‌کنند.

از حدود سال ۲۰۱۰، قیمت پایین گاز طبیعی باعث کاهش برنامه‌ها برای توسعه ظرفیت هسته‌ای جدید شد. با این حال، در ماه می ۲۰۲۵، رئیس‌جمهور دونالد ترامپ چندین دستور اجرایی برای تحرک رشد این صنعت امضا کرد که هدف آن چهاربرابر کردن ظرفیت تا سال ۲۰۵۰ است.

نقشه نیروگاه‌های هسته‌ای آمریکا (تا فوریه ۲۰۲۵)

در سال ۲۰۲۴، شرکت‌های برق آمریکا ۹۴ راکتور هسته‌ای با ظرفیت خالص تولیدی نزدیک به ۹۷ گیگاوات را اداره می‌کردند که بزرگترین ناوگان تولید انرژی هسته‌ای تجاری در جهان محسوب می‌شود. سه کشور بعدی با بزرگترین برنامه‌های هسته‌ای عبارت بودند از فرانسه با ۵۷ واحد (۶۳ گیگاوات)، چین با ۵۷ واحد (۵۵.۳ گیگاوات) و روسیه با ۳۶ واحد (۲۸.۶ گیگاوات). ناوگان راکتورهای هسته‌ای آمریکا شامل ۵۴ نیروگاه است که هر کدام بین یک تا چهار واحد عملیاتی دارند. نیروگاه ووگتل در جورجیا با چهار راکتور و ظرفیت تولیدی حدود ۴.۵ گیگاوات، بزرگترین نیروگاه هسته‌ای کشور است. واحدهای سه و چهار این نیروگاه هر کدام ظرفیت تولیدی ۱.۸ گیگاوات دارند. پیش از این، نیروگاه پالو ورده در آریزونا با ظرفیت ۳.۹ گیگاوات بزرگترین تأسیسات هسته‌ای آمریکا بود. دو راکتور ووگتل و یک راکتور در واتس بار تنسی، تنها راکتورهای هسته‌ای جدیدی هستند که از سال ۱۹۹۶ در



اروپا

دست خالی اروپا

- جنگ و انرژی اروپا
- بحران انرژی آلمان
- خطای هسته‌ای آلمان

اروپا حتی در میانه جنگ ایران-اسرائیل نیز نقش ویژه‌ای نداشت دست خالی اروپا

مدتی است که اروپا دیگر نقش سابق و محوری خود را در تحولات بین‌المللی از دست داده است و ما نیز در هفته‌نامه کرانه به مناسبت‌های مختلف تلاش کرده‌ایم تا این موضوع را نشان دهیم و آن را دریا بیم. تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران و شکل‌گیری جنگ در این مدت نیز شاهدهی دیگر بر این مدعا بود. در این نوشتار کوتاه در پی آن هستیم که در حد و وسع عملکرد اروپا را در میانه این جنگ نمایان کنیم. ماجرا از آن جایی آغاز شد که در ۲۲ خرداد (۱۲ ژوئن) پیرو گزارش یک جانبهٔ رافائل گروسی، رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، و به پیشنهاد چهار کشور آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان پیش‌نویس قطعنامه‌ای علیه ایران در شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی ارائه شد. این قطعنامه با ۱۹ رأی موافق، ۱۱ رأی ممتنع و ۳ رأی مخالف به تصویب رسید. این قطعنامه از سطح همکاری ایران با آژانس انتقاد می‌کرد و خواهان همکاری بیشتر تهران بود. تنها کمتر از ۲۴ ساعت پس از آن بود که در نیمه‌شب ۲۳ خرداد (۱۳ ژوئن) رژیم صهیونیستی حمله‌ای وحشیانه علیه ایران انجام داد و طی آن جمعی از فرماندهان نظامی، دانشمندان هسته‌ای و مردم عادی را به شهادت رساند و در روزهای آتی نیز با امتداد آن، به زیرساخت‌های متعددی حمله برد. در اولین اظهارنظرهای اروپایی‌ها، نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه بریتانیا صبح روز حمله، این اتفاق را نگران‌کننده توصیف کردند و خواستار گام برداشتن طرف‌ها به سمت کاهش تنش شدند. اما پس از این اظهارنظر اولیهٔ خنثی، اروپایی‌هایی که طبیعتاً فشار هرچه بیشتر به ایران را در راستای سیاست‌های خود می‌دانستند، بعداً ازظهر همان روز موضع خود را اعلام کردند. نخست‌وزیر بریتانیا گفت کشورهای بریتانیا، فرانسه و آلمان

در دفاع از اسرائیل در کنار این کشور ایستاده‌اند. این صحبت که اعلان یک تصمیم جمعی بود در امتداد موضع آن‌ها در قطعنامهٔ مذکور کاملاً قابل پیش‌بینی به نظر می‌رسید اما الزاماً منطبق بر آن نبود. اروپایی‌ها حداقل در ظاهر همواره طرفدار گفت‌وگوهای دیپلماتیک بوده‌اند و فشارهای خود را از آن طریق اعمال می‌کردند. لذا این حمایت آن‌ها را باید حمایتی دنباله‌روانه از مواضع اسرائیل و آمریکا دانست نه موضعی پیشرو. اما ضمن این حمایت، دیری نپایید که اروپا به‌زست همیشگی خود برگشت: دیپلماسی و مذاکره! تنها دو روز پس از آن بود که تروئیکای اروپایی از قول وزیر خارجهٔ آلمان اعلام کرد که این سه کشور آماده مذاکرات فوری با ایران بر سر برنامه‌های هسته‌ای او هستند. شاید اروپا سعی کرد ماهی خود را از این آب گل‌آلود صید کند. البته از آن زمان به بعد هم چنان باوه‌گویی‌های کشورهای اروپایی ادامه داشت و ماکرون و مرتس چند دفعه خوشحالی خود از این فاجعه را ابراز کردند. از نظر نگارنده میان درخواست مذاکرهٔ اروپا و آمریکا از ایران تفاوت بسیاری وجود دارد. در بازی آمریکا و به‌ویژه آمریکای ترامپ، مذاکره مرحله‌ای از سیاست است. همان‌طور که جنگ نیز، به قول کلاوویتس، ادامهٔ سیاست و ابزار آن است. از این رو است که یک روز مذاکره و روز دیگر جنگ را ابزار فشار خود قرار می‌دهد. اما اروپا ابزارهای زیادی برای بازیگری خود ندارد. ابزار دیپلماسی او نیز از بعد جنگ اوکراین و برخورد با سد سخت روسیه همانند سابق کار نمی‌کند و بدون شک خالی کردن پشت او توسط آمریکا در این دورهٔ جدید نیز مزید بر علت بوده است. از این رو اروپا در این جنگ نیز ابزار مذاکرهٔ خود را به راه

انداخت، بی آن‌که از برنامهٔ دقیق آمریکا و به تبع آن اسرائیل مطلع باشد. چند روز بعد در روز جمعه (۳۰ خرداد) این سه کشور با وزیر امور خارجه کشورمان دیدار داشتند. گفته می‌شد که وزیر خارجهٔ بریتانیا، دیوید لمی، حامل پیام آمریکا به ایران است. اما در نهایت این نشست با یک بیانیهٔ تکراری و تأکید مجدد بر لزوم بازگشت ایران به مذاکرات، پایان پذیرفت. ایران نیز تأکید کرد که تا پایان حملات رژیم، بازگشت به میز مذاکره معنایی نخواهد داشت. بامداد یک‌شنبه (۱ تیر) بود که آمریکا تصمیم به حملهٔ مستقیم به تأسیسات هسته‌ای گرفت. اروپایی‌ها اما باز در ادامه پیروی از سیاست‌های آمریکایی-اسرائیلی همان حرف‌های سابق را در محکومیت ایران تکرار کردند و در نشست اضطراری شورای امنیت حرف جدیدی برای گفتن نداشتند. پولتیکو به نقل از یک مقام اروپایی گفت که ترامپ سران اروپایی را از تصمیم خود برای حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران مطلع نکرده بود. پس از پاسخ ایران به آمریکا با حمله به پایگاه آمریکا در قطر نیز اروپایی‌ها نقشی در ابتکار آتش‌بس که توسط ترامپ و از مجرای قطر پیگیری شده است، نداشتند. این طور به نظر می‌رسد که در طی تحولات این دو هفته اروپایی‌ها همواره نقشی حاشیه‌ای داشته‌اند و علی‌رغم تلاش آنان در برخی موارد برای ایجاد ابتکار در بخشی از داستان، بازیگری آن‌ان به ثمر ننشسته است. این موضوع کاملاً در همان پازل آمریکای ترامپ قابل تفسیر است. ترامپ قصدی ندارد که بی‌دلیل به اروپا بازی بدهد و حتماً مایل است تنها خود را بیکه‌تاز میدان سیاست و ابتکارات بین‌المللی بداند. اروپا اما همچنان در تلاش برای دست‌یابی به نقش سابق خود دست و پا می‌زند.

انرژی اروپا تحت تأثیر تشدید تنش بین اسرائیل و ایران قرار گرفته است

جنگ و انرژی اروپا

با تشدید بیشتر مناقشه میان اسرائیل و ایران، نگرانی فزاینده‌ای وجود دارد که میادین گاز طبیعی هدف قرار گیرند. تأمین گاز طبیعی مایع (LNG) اروپا و اقتصاد آن به شدت تحت تأثیر قرار خواهد گرفت.

افزایش قیمت انرژی در اروپا یکی از مخاطرات متعدد بحران ژئوپلیتیک فعلی است که یکی از مهم‌ترین مسیرهای حمل سوخت جهان را تهدید به انسداد می‌کند. در کنار جنگ تجاری ناشی از تعرفه‌های آمریکا، نگرانی‌هایی وجود دارد که این بحران ممکن است اقتصاد جهانی را نیز به سمت رکود بکشانند. بانک جهانی پیش‌بینی می‌کند رشد امسال به ۲.۳ درصد برسد، در حالی که این رقم در سال ۲۰۲۴ معادل ۲.۸ درصد بود.

از زمانی که اسرائیل در ۱۳ ژوئن حملات هوایی به تأسیسات نظامی و هسته‌ای ایران را آغاز کرد، قیمت نفت در سطح جهانی بیش از ۱۰ درصد افزایش یافته است. قیمت‌های بالا و اختلال در عرضه، همراه با پیامدهای جنگ تجاری، تولید جهانی را تهدید به کاهش می‌کنند. بازارها در حال محاسبه ریسک‌های مربوط به عرضه جهانی نفت و LNG هستند.

ایران کنترل تنگه استراتژیک هرمز را در اختیار دارد که یک سوم نفت حمل‌شده توسط کشتی‌ها و یک پنجم محموله‌های LNG جهان از آن عبور می‌کنند. در صورت انسداد این تنگه، قیمت‌ها می‌توانند از مرز ۱۰۰ دلار نیز فراتر روند. در حال حاضر قیمت هر بشکه نفت خام بیش از ۷۵ دلار و نفت برنت حدود ۷۷ دلار معامله می‌شود.

دکتر یوسف الشمیری، رئیس کالج اقتصاد انرژی لندن، به یورونیوز بی‌پریس گفت: «انتظار ندارم تنگه بسته شود. دلیل ساده آن این است که ایران برای عبور کشتی‌های مشتریان خود مانند هند و چین نیاز دارد تنگه هرمز باز بماند.» با این حال، حتی در صورت عدم انسداد، این مسیر به دلیل ریسک‌های ناشی از بحران، قیمت‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. برخی نفتکش‌ها از عبور خودداری کرده‌اند. بر اساس گزارش فایننشال تایمز، شرکت فرانت‌لاین، بزرگترین شرکت نفتکش عمومی جهان، اعلام کرده از انعقاد قراردادهای جدید برای تردد از تنگه هرمز خودداری خواهد کرد.

الشمیری افزود: «در حالی که قطر در تلاش است

ارسال محموله‌های LNG خود از تنگه را به تأخیر بیندازد، شرکت‌های بیمه احتمالاً در حال حاضر حق بیمه بیشتری دریافت می‌کنند.» میادین گازی منطقه نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند. ایران بزرگترین میدان گازی جهان، میدان پارس جنوبی را با قطر به اشتراک گذاشته است. گاز طبیعی مایع (LNG) تولیدی این منطقه برای سایر نقاط جهان از جمله اروپا حیاتی است.

تورم و کسب‌وکارها

اگرچه اتحادیه اروپا در حال حاضر ذخایر کافی LNG دارد، اما وابستگی این بلوک به LNG جهانی آن را در برابر شوک‌های ژئوپلیتیک آسیب‌پذیر کرده است، زیرا وابستگی خود به گاز روسیه را کاهش داده است. با ارزیابی بازار از ریسک اخیر اختلال در عرضه، قیمت گاز اروپا به میزان قابل توجهی افزایش یافت. شاخص اولیه قیمت گاز اروپا، TTF هلند، به بالاترین سطح سه‌ماهه خود رسید و در ظهر روز جمعه در اروپا به حدود ۴۱ یورو در هر مگاوات ساعت نزدیک شد.

واردات اروپا از قطر حدود ۱۰ درصد از نیاز LNG آن را تأمین می‌کند. سایر کشورهای منطقه از جمله مصر نیز LNG به اروپا صادر می‌کنند. با این حال پس از حمله حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳، اسرائیل بخشی از تولید خود را متوقف کرد که منجر به توقف محموله‌های LNG مصر و افزایش قیمت گاز طبیعی در اروپا شد. در حال حاضر اروپا چندین تأمین‌کننده گاز طبیعی دارد. نروژ در سال ۲۰۲۴ بزرگترین تأمین‌کننده گاز اتحادیه اروپا بود که بیش از ۳۳ درصد از کل واردات گاز را تأمین می‌کرد. سایر تأمین‌کنندگان شامل ایالات متحده، الجزایر، قطر، بریتانیا، آذربایجان و روسیه بودند.

بزرگترین کشورهای واردکننده LNG در اتحادیه اروپا شامل فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، هلند و بلژیک هستند. بر اساس گزارش مؤسسه اقتصاد انرژی و تحلیل مالی (IEEFA)، در صورت تأثیر حملات بر محموله‌های قطری، بلژیک، ایتالیا و لهستان بیشترین تأثیر را خواهند دید، زیرا قطر ۳۸ تا ۴۵ درصد از واردات LNG آنها را تأمین می‌کند.

بانک‌های مرکزی از جمله فدرال رزرو آمریکا و بانک انگلستان با افزایش ناطمینانی‌ها از کاهش نرخ بهره خودداری کرده‌اند. اگر مشاهده کنند که تورم در کوتاه‌مدت پایدارتر شده و به‌ویژه در

مورد بانک مرکزی اروپا و بانک انگلستان هدف ۲ درصد در حال دور شدن است، تشدید بیشتر سیاست‌های پولی می‌تواند با افزایش هزینه‌های استقرار و سرمایه‌گذاری، اقتصاد را تحت فشار قرار دهد.

در نتیجه جنگ اوکراین، اتحادیه اروپا تصمیم گرفت گاز طبیعی مایع خود را نه از روسیه، بلکه از تولیدکنندگانی مانند قطر تأمین کند. تقاضای نفت در تابستان به اوج خود می‌رسد که بخشی از آن به دلیل فعالیت‌های صنعتی است. اما محدودیت‌های فعلی عرضه و قیمت‌های بالاتر می‌تواند فشار بیشتری بر بخش تولید وارد کند. افزایش ناگهانی قیمت نفت و نرخ‌های پایین حمل‌ونقل ممکن است منجر به افزایش قابل توجه قیمت‌های مصرف‌کننده، کمبود عرضه و کوچک شدن بسته‌بندی محصولات شود. این در حالی است که اندازه محصول کاهش می‌یابد اما قیمت آن ثابت می‌ماند.

تأثیرات بر بازارهای جهانی

ایران نهمین کشور تولیدکننده بزرگ نفت در جهان است. بر اساس داده‌های اداره اطلاعات انرژی آمریکا، ایران در ظرفیت کامل روزانه ۳.۸ میلیون بشکه نفت تولید می‌کند. اما به دلیل تحریم‌های غربی، صادرات نفت ایران عمدتاً به چین و هند ارسال می‌شود. ایران روزانه ۱.۵ میلیون بشکه نفت صادر می‌کند که ۱۰ درصد از واردات نفت چین را تأمین می‌کند. اگر دومین اقتصاد بزرگ جهان، چین، از این واردات محروم شود، می‌تواند اقتصاد آن را تحت تأثیر قرار دهد؛ زیرا مجبور خواهد شد این مقدار را از منابع دیگر تأمین کند و این به این معنی است که قیمت‌ها می‌تواند به شدت افزایش یابد.

پیامدهای ژئوپلیتیک بالقوه مناقشه ایران و اسرائیل بازارها را نگران کرده و به نظر می‌رسد نوسانات ادامه خواهد داشت. در همین حال، نقش اروپا در این مناقشه هنوز مشخص نیست. الشمیری افزود: «بزرگترین نگرانی من این است که این موضوع به یک درگیری گسترده‌تر تبدیل شود که کشورهای اروپایی، انگلیس و فرانسه را درگیر کند. این سناریویی است که هیچ کس تمایل به دیدن آن ندارد.»

دکتر یوسف الشمیری، رئیس کالج اقتصاد انرژی لندن، به یورونیوز بی‌پریس گفت: «انتظار ندارم تنگه بسته شود. دلیل ساده آن این است که ایران برای عبور کشتی‌های مشتریان خود مانند هند و چین نیاز دارد تنگه هرمز باز بماند.» با این حال، حتی در صورت عدم انسداد، این مسیر به دلیل ریسک‌های ناشی از بحران، قیمت‌ها را تحت تأثیر قرار داده است.



اقتصاد اروپا در حال عقب‌افتادن است

بحران انرژی آلمان

Harvard International Review HIR

چند سال پیش از این، اقتصاد آلمان حسادت جهانیان را برمی‌انگیخت. با رشد قوی، صادرات پیشرو و بودجه متعادل، به عنوان بزرگترین اقتصاد اتحادیه اروپا عملکردی فوق‌العاده داشت و سریع‌تر از همسایگانش مانند بریتانیا و فرانسه رشد می‌کرد. اما اکنون آلمان به یک قربانی اروپایی تبدیل شده است؛ این کشور در سال ۲۰۲۳ دچار رکود شد و پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۲۴ کمترین رشد را در بین تمام اعضای OECD داشته باشد؛ به استثنای بریتانیا که آن هم رکود مشابهی را تجربه می‌کند. سه عامل کلیدی انرژی، این رکود اقتصادی را توضیح می‌دهند: اختلال در واردات گاز طبیعی روسیه پس از حمله به اوکراین، تعطیلی نیروگاه‌های هسته‌ای موجود و انتقال آهسته به انرژی‌های تجدیدپذیر.

از بحران به معجزه و بازگشت به بحران این اولین بار نیست که آلمان مدرن با چالش‌های اقتصادی گسترده و سیستماتیک روبه‌رو می‌شود. در طول دهه‌های ۱۹۹۰ و اوایل ۲۰۰۰، رهبران این کشور با چالش‌های ترکیبی ادغام دوباره آلمان شرقی در اقتصاد بازار توسعه‌یافته آلمان غربی، مدیریت صادرات ضعیف و کنترل نرخ بیکاری دو رقمی دست و پنجه نرم کردند؛ مسائلی که لقب «مرد بیمار اروپا» را از سوی تحلیلگران برای آلمان به ارمغان آورد.

اما با تغییر جریان ژئوپلیتیک و رهبری قوی در آغاز هزاره جدید، اقتصاد آلمان پیروز شد. این کشور با بهره‌گیری از گسترش شرقی اتحادیه اروپا، رشد روابط تجاری با چین و گاز ارزان روسیه، به اندازه‌ای کالا تولید کرد که نیمی از اقتصادش به صادرات متکی شد. سیستم سیاسی نیز در این سال‌ها باثبات بود. اصلاحات قانون کار در سال ۲۰۱۰ تحت صدراعظمی گرهارد شرودر (از حزب سوسیال دموکرات) به کاهش بیکاری کمک کرد و گفته می‌شود اقتصاد آلمان را از توفان بحران مالی ۲۰۰۸ نجات داد. معجزه اشتغال آلمان تحت صدراعظمی آنگلا مرکل (از حزب دموکرات مسیحی) به اوج خود رسید.

اما امروز اقتصاد قدرتمند آلمان دوباره در رکود است. پس از ضربه همه‌گیری کووید-۱۹ بهبودی آغاز شد، اما جنگ اوکراین و تحریم‌های غرب علیه گاز روسیه - که قبلاً منبع انرژی ارزان بود - آلمان را از تأمین انرژی محروم کرد. اگرچه قیمت انرژی اخیراً کاهش یافته است، اما اثرات تورم ناشی از کمبود انرژی بر صنایع (از فولاد تا نانوایی‌های محلی) هنوز پابرجا است. علاوه بر وابستگی بیش‌ازحد به گاز روسیه، سیاست‌های انرژی آلمان با چالش‌هایی مانند مخالفت با انرژی هسته‌ای، انتقال کند به انرژی‌های تجدیدپذیر و بوروکراسی سنگین روبرو است که همگی به بحران کنونی دامن زده‌اند.

پایان گاز روسیه از زمان تأسیس جمهوری فدرال آلمان در سال ۱۹۴۹، این کشور رابطه‌ای پرتنش با اتحاد جماهیر شوروی (روسیه کنونی) داشته است. علی‌رغم تعلق به اتحادیه‌های ژئوپلیتیک رقیب - به ترتیب ناتو و پیمان وارشو - آلمان غربی تحت صدراعظمی کنراد آدناور و مسکو در سال ۱۹۵۵ روابط دیپلماتیک برقرار کردند و در سال ۱۹۵۸ یک توافق‌نامه تجاری دوجانبه امضا شد. یکی از بزرگترین جنبه‌های این قرارداد، مبادله لوله‌های با قطر بزرگ آلمان برای گاز از دهه ۱۹۶۰ با خط لوله «دروژبا» (خط لوله دوستی) بود. اگرچه این همکاری اقتصادی زمانی که دولت کیندی، سی‌وپنجمین رئیس‌جمهور آمریکا، از طریق ناتو تحریم صادرات لوله آلمان به شوروی را اعمال کرد مختل شد، اما سیاست نگاه‌به‌شرق (Ostpolitik) ویلی برانت در طول دهه ۱۹۷۰، جمهوری فدرال آلمان را به همسایگان شرقی‌اش نزدیک‌تر کرد. تا سال ۱۹۷۳، گاز شوروی از طریق یک خط لوله جدید به آلمان غربی جریان یافت و دوره‌ای از واردات گاز ارزان شوروی به آلمان آغاز شد.

در زمان سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹، گاز شوروی یک‌سوم گاز آلمان غربی را تشکیل می‌داد و با تبدیل شوروی به روسیه، واردات بیشتر هم شد. در طول دوره رشد قابل‌توجه آلمان، خطوط لوله جدیدی (به‌ویژه نورد استریم ۱ که در سال ۲۰۱۲ افتتاح شد) راه‌اندازی شد و وابستگی به واردات

گاز برای انرژی افزایش یافت. با آزادسازی بازار انرژی آلمان، گاز ارزان روسیه به منبع انرژی موردعلاقه صنعت تبدیل شد. علاوه بر این، رهبری آلمان گاز طبیعی را به‌عنوان «سوخت انتقالی» بین زغال‌سنگ کثیف و منابع انرژی تجدیدپذیر و خنثی از نظر کربن، و همچنین ابزاری برای پیوندهای ژئوپلیتیک میان اتحادیه اروپا و روسیه می‌دید.

با این حال، رونق ناشی از گاز در دوران معجزه اشتغال، آلمان را نسبت به سیاست انرژی‌اش دچار رضایت از خود کرد و این کشور از توصیه‌های کمیسیون اروپا برای متنوع‌سازی عرضه گاز خود دوری کرد. اما این استراتژی زمانی فروپاشید که روسیه به اوکراین حمله کرد و غرب شروع به تحریم شدید گاز روسیه نمود. قیمت انرژی به سرعت ۳۵ درصد نسبت به سطح قبل از جنگ افزایش یافت که منجر به تورم شد و به مشکلات اقتصادی جدی که آلمان امروز تجربه می‌کند، انجامید.

از هسته‌ای به گاز جدا از وابستگی کلی آلمان به گاز روسیه تا زمان حمله به اوکراین، این کشور به‌طور مشخص به‌عنوان بخشی از برنامه انتقال انرژی خود موسوم به Energiewende، از انرژی هسته‌ای فاصله گرفته است. این تغییر که توسط حزب سبزها پیشگامی شده و تا امروز ادامه دارد، بدون پیامدهای قابل‌توجهی در بازار انرژی آلمان و اقتصاد گسترده‌تر آن نبوده است. تصمیم آلمان برای حذف تدریجی انرژی هسته‌ای در ابتدا توسط نگرانی‌های عمومی پس از حوادث هسته‌ای در ایالات متحده در سال ۱۹۷۹ (نیروگاه تری‌مایل آیلند) و اوکراین در سال ۱۹۸۶ (چرنوبیل) برانگیخته شد؛ این حذف تدریجی با فاجعه هسته‌ای فوکوشیما دایچی در ژاپن در سال ۲۰۱۱ تشبیت شد که در نهایت فراخوان‌های باقی‌مانده برای هسته‌ای‌سازی مجدد از سوی دموکرات‌های مسیحی میانه‌رو (CDU) را خاموش کرد. صدراعظم CDU، آنگلا مرکل، متعاقباً پایان انرژی هسته‌ای آلمان را اعلام کرد. از آن زمان، این کشور برای از رده خارج کردن نیروگاه‌های هسته‌ای خود و انتقال به عرضه انرژی سبزتر و تجدیدپذیرتر تلاش کرده است. این سیاست حتی قبل از کمبود

پس از حمله، پیامدهای قابل توجهی بر قیمت انرژی داشت.

یکی از توجیهات اصلی خروج آلمان از انرژی هسته‌ای، انتقال برنامه‌ریزی شده به منابع انرژی تجدیدپذیر است و این همان دلیلی است که به خاطر آن حزب سبز از رده خارج کردن نیروگاه‌های هسته‌ای حمایت کرده است. درحالی که این منابع در واقع پایدارتر از انرژی هسته‌ای هستند (که تجدیدپذیر نیست)، زیرساخت انرژی تجدیدپذیر آلمان آن قدر توسعه نیافته است که بتواند عرضه پایدار به پایه صنعتی عظیم آن را تأمین کند. آلمان هم چنین برنامه داشت تا به شدت در زیرساخت شبکه و ظرفیت پشتیبان سرمایه‌گذاری کند تا عرضه انرژی تجدیدپذیر پایدار را تضمین کند؛ با این حال، عرضه برق این کشور هنوز تنها کمی بیش از ۵۲ درصد تجدیدپذیر است که سهمی چشمگیر، اما نه کافی برای پاسخگویی به نیازهای صنایع پراکنده آن به شمار می‌آید.

برای پر کردن شکاف عرضه ناشی از کاهش سهم انرژی هسته‌ای، آلمان به گاز طبیعی ارزان و قابل اعتماد سابق اعتماد کرده است. جدا از کاهش سهم هسته‌ای در ترکیب انرژی کشور، تقاضا برای گاز به دلیل از رده خارج کردن زود هنگام نیروگاه‌های زغال سنگ، از قبل افزایش یافته بود که وابستگی به گاز را بیشتر افزایش داد. بنابراین تصمیم آلمان برای از رده خارج کردن نیروگاه‌های هسته‌ای خود، کمبود انرژی را بیش از پیش تشدید کرده و به رکود فعلی رشد دامن زده است.

انتقال آهسته به انرژی‌های تجدیدپذیر با توجه به عرضه محدود و نامطمئن گاز طبیعی و کمبود جدی انرژی که با حذف تدریجی انرژی هسته‌ای تشدید شده است، به نظر می‌رسد که آلمان باید از تمام ابزارهای سیاستی برای انتقال هرچه سریع‌تر به انرژی‌های تجدیدپذیر استفاده کند. با این حال، انتقال این کشور به انرژی‌های تجدیدپذیر به طور محسوسی کند بوده است که با باتلاق بوروکراسی دست‌وپاگیر تهدید می‌شود و امنیت انرژی، تعهدات محیط‌زیستی و اقتصاد آن را به خطر می‌اندازد.

با توجه پیشگامی اولیه آلمان در حمایت از انرژی تجدیدپذیر، این وضعیت تعجب‌آور است. از اوایل دهه ۲۰۰۰ تا اوایل دهه ۲۰۱۰ این کشور نماد انرژی سبز بود و اهداف بلندپروازانه و مشوق‌های پیشگامانه‌ای را که پذیرش گسترده انرژی خورشیدی و بادی را تشویق می‌کرد، تمهید می‌کرد. در همین حال، بقیه جهان سخت تلاش کردند تا عقب نمانند. به طور ویژه ایالات متحده متعاقباً در سال ۲۰۲۲ قانون برجسته کاهش تورم را تصویب کرد. این قانون شامل اعتبارات مالیاتی مرتبط با انرژی پاک خانگی و وسایل نقلیه بود. اما آلمان اکنون در حال از دست دادن جایگاه خود است؛ زیرا ترکیب هزینه‌های بالای انرژی و انتقال کند به انرژی تجدیدپذیر، تأمین‌کنندگان صنعتی را مجبور کرده است تا از روش‌های جایگزین برای تثبیت عرضه انرژی خود استفاده کنند. برای مثال، شرکت بیوشیمیایی Evonik به درخواست دولت آلمان، کوره‌های زغال سنگ را برای چند ماه اضافی روشن نگه داشت.

زیرساخت‌های سبزی که از قبل برنامه‌ریزی شده‌اند نیز به دلیل تأخیرهای گسترده بوروکراتیک و همچنین استانداردهای دوگانه شهروندان نسبت به تأیید پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر (NIMBYism) عقب افتاده‌اند. برای مثال، یک خط انتقال برق فشار قوی که برای انتقال انرژی بادی از شمال به جنوب طراحی شده است، در حال حاضر به دلیل مقاومت محلی در یک شهر کوچک با تأخیر مواجه شده است.

چشم‌انداز آینده برای حل مشکلات اقتصادی فعلی، به طور موقت، آلمان قصد دارد وابستگی خود به گاز طبیعی روسیه را با روی آوردن به تأمین‌کنندگان جایگزین، از جمله نروژ، کاهش دهد. با این حال، این راه حل فقط موقتی است. از آنجا که آلمان متعهد شده است تا سال ۲۰۵۰ به کربن خنثی برسد، سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در زیرساخت گاز (مانند ترمینال‌های دائمی LNG) ممکن است ارزش سرمایه‌گذاری اولیه کلان را نداشته باشند.

اما در حالی که آلمان می‌تواند از تمديد عمر

عملیاتی نیروگاه‌های هسته‌ای موجود بهره‌مند شود، در حال حاضر هنوز مصمم است که نیروگاه‌های هسته‌ای خود را به تدریج تعطیل کند. سرمایه‌گذاری در فناوری‌های هسته‌ای پیشرفته می‌تواند عرضه انرژی پایدار را در طول انتقال حیاتی از سوخت‌های فسیلی به انرژی‌های تجدیدپذیر تضمین کند. علی‌رغم تعطیلی نیروگاه‌های هسته‌ای موجود با راکتورهای شکافت، آلمان در توسعه راکتورهای همجوشی پیشرو است و دولت برنامه دارد بیش از یک میلیارد یورو برای این فناوری پیشرفته هزینه کند. گفته می‌شود که راکتورهای همجوشی ایمن‌تر از راکتورهای شکافت هستند، زیرا زباله‌های رادیواکتیو تولید نمی‌کنند و مبتنی بر واکنش‌های زنجیره‌ای نیستند که منجر به کاهش خطر حوادث هسته‌ای می‌شود. تولید قابل توجه انرژی همجوشی پاک نیز با اهداف خالص صفر آلمان و تعهدات گسترده‌تر آب‌وهوایی آن همسو خواهد بود.

در نهایت، به عنوان استراتژی بلندمدت، آلمان می‌تواند بر ارائه مشوق‌ها و یارانه‌های مالی قوی‌تر برای پروژه‌های انرژی تجدیدپذیر تمرکز کند تا نوآوری و رشد صنعت انرژی پاک را برای کاهش انتشار کربن و کاهش وابستگی به گاز طبیعی تحریک کند. جدا از توانایی تأمین انرژی کافی برای اقتصادش، افزایش یارانه‌ها در بخش انرژی سبز، بهره‌وری اقتصادی را به طور کلی افزایش خواهد داد و به شرکت‌های آلمانی اجازه می‌دهد تا از مزایایی مشابه آن چه در قانون کاهش تورم آمریکا وجود دارد، بهره‌مند شوند.

با متنوع‌سازی عرضه گاز خود، بازنگری در موضع خود درباره انرژی هسته‌ای، بازسازی سیستم یارانه انرژی سبز و ساده‌سازی بوروکراسی قدیمی خود، آلمان می‌تواند خود را در مسیر امنیت انرژی بیشتر قرار دهد و اقتصاد قوی و انعطاف‌پذیری را که زمانی حسادت جهانیان را برمی‌انگیخت، دوباره به دست آورد. تنها یک رویکرد آینده‌نگرانه به سیاست انرژی می‌تواند «مرد بیمار اروپا» را درمان کند.



خطای هسته‌ای آلمان

- اجرای برنامه Energiewende به معنی افزایش هزینه‌های سیستم برق در دوده آینده خواهد بود. در نهایت، این هزینه‌ها بر دوش مصرف‌کنندگان خواهد افتاد، چه از طریق قبوض گران‌تر و چه از طریق مالیات‌های بالاتر.
- در زمانی که دسترسی به انرژی‌های تجدیدپذیر کم است، آلمان پیامدهای تعطیلی نیروگاه‌های هسته‌ای را احساس می‌کند و مجبور به استفاده از تولید مبتنی بر سوخت‌های فسیلی یا واردات برق با قیمت‌های بالای ۵۰۰ یورو بر مگاوات ساعت می‌شود.

نکاتی پیرامون بازگشت به انرژی هسته‌ای

۱. آلمان از دهه ۶۰ میلادی با ساخت نزدیک به ۴۰ راکتور، متعهد به استفاده از انرژی هسته‌ای بود.

۲. حوادث تری مایل آیلند و چرنوبیل باعث ایجاد شک و تردید شد و در سال ۱۹۸۰ جنبش، ضدهسته‌ای شکل گرفت و منجر به تأسیس حزب سبزها شد.

۳. در سال ۲۰۰۲، اولین قانون برای تعیین برنامه خروج از انرژی هسته‌ای تا سال ۲۰۲۲ تصویب شد.

۴. هشت سال بعد، در سال ۲۰۱۰، دولت تصمیم گرفت خروج از انرژی هسته‌ای را تا سال ۲۰۳۶ به تعویق بیندازد (دولت اتحاد دموکرات مسیح، به رهبری آنگلا مِرکل).

۵. در سال ۲۰۱۱، پس از فوکوشیما، آنگلا مرکل تصمیم سال ۲۰۱۰ را لغو کرد و تعطیل نیروگاه‌های هسته‌ای را تسریع نمود.

۶. تعطیلی سه راکتور آخر آلمان در آوریل ۲۰۲۳ انجام شد.

۷. پیامدهای برنامه Energiewende و بحث فعلی درباره بازگشت به انرژی هسته‌ای:

• بحران انرژی: این بحران که با افزایش قیمت گاز و نفت و اهداف کاهش انتشار CO₂ مشخص شده است، نیاز به یک منبع انرژی پایدار و بدون آلاینده مانند انرژی

هسته‌ای را برجسته می‌کند.

- سیکل‌های ترکیبی: دولت و مخالفان بر سر ساخت نیروگاه‌های سیکل ترکیبی گاز طبیعی برای جایگزینی تولید زغال سنگ توافق دارند. دولت جدید باید در

مورد اجرای برنامه ساخت ۲۴ گیگاوات نیروگاه سیکل ترکیبی تا سال ۲۰۳۰ با هزینه تخمینی ۴۰ میلیارد یورو تصمیم بگیرد.

• فشار سیاسی: رهبران احزاب CDU (حزبی که در سال ۲۰۱۱ تعطیلی سریع نیروگاه‌ها را

پیش برد، CSU و FDP از راه اندازی مجدد سه نیروگاه تعطیل شده و تشویق ساخت رآکتورهای کوچک (SMR ها) حمایت می کنند.

نتیجه گیری

• اگر آلمان نیروگاه‌های هسته‌ای خود را حفظ می‌کرد، سهم تولید بدون آلایندگی در سال ۲۰۲۴ می‌توانست به ۹۴ درصد برسد و تقریباً به طور کامل جایگزین تولید

• با ۶۱ درصد تولید تجدیدپذیر، سطح انتشار آلاینده‌های آلمان بسیار بالاتر

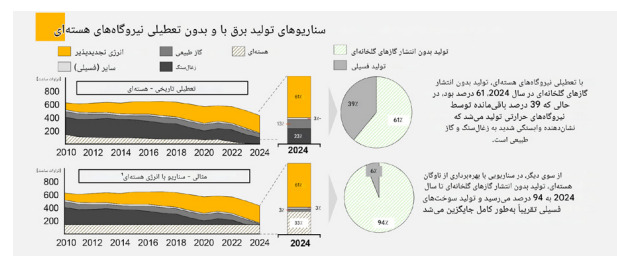
از کشورهایی با سهم کمتر انرژی تجدیدپذیر اما دارای انرژی هسته‌ای مانند فرانسه، بلژیک یا اسپانیا است.

• اگر آلمان نیروگاه‌های هسته‌ای خود را در وضعیت عملیاتی سال ۲۰۱۰ حفظ می‌کرد، متوسط قیمت برق ۱۸ یورو بر مگاوات‌ساعت کمتر بود.

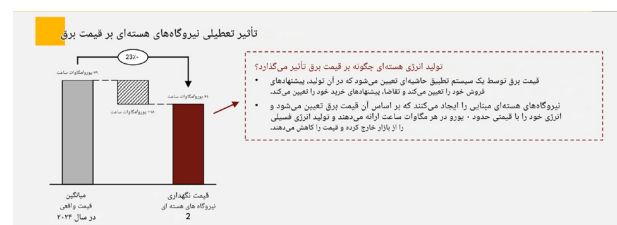
پس از فاجعه فوکوشیما، آلمان تعطیلی تدریجی نیروگاه‌های هسته‌ای خود را تسریع کرد، کاهش استفاده از سوخت‌های فسیلی را گُند نمود و واردات برق خود را افزایش داد. این اقدام منجر به کاهش سرعت کاهش انتشار آلاینده‌ها و افزایش قیمت برق شد.

در سال ۲۰۱۰، آنگلا مرکل (حزب اتحاد دموکرات مسیحی) برنامه انتقال انرژی موسوم به Energiewende را تصویب کرد که هدف آن گسترش گسترده انرژی‌های تجدیدپذیر و برنامه‌ای برای تعطیلی تدریجی نیروگاه‌های هسته‌ای تا سال ۲۰۳۶ بود. در سال ۲۰۱۱، پس از فوکوشیما، برنامه تعطیلی نیروگاه‌های هسته‌ای تسریع شد و در نهایت به تعطیلی سه راکتور، آخر در سال ۲۰۲۳ انجامید.

سناریوهای تولید برق با و بدون تعطیلی نیروگاه‌های هسته‌ای



تأثیر تعطیلی نیروگاه‌های هسته‌ای بر قیمت برق



م، کند:

• افزایش و نوسان قیمت انرژی که آلمان در ماه‌های اخیر تجربه کرده، تا حدی به رکود اقتصادی فعلی این کشور دامن زده است.

- این وضعیت هم بر مصرف‌کنندگان و هم بر صنایع تأثیر گذاشته، قدرت خرید خانوارها را کاهش داده و رقابت‌پذیری صنعتی را تضعیف کرده است؛ صنایعی که پیش‌تر نیز مجبور به کاهش بخشی از تولید خود شده‌اند.

علاوه بر تأثیراتی که تعطیلی نیروگاه‌های هسته‌ای تاکنون داشته است، در سال‌های آینده نیز این تأثیرات را در بر دارد:



اگر ایران سقوط کند روسیه بعدی است

روسیه

- تردید جبران ناپذیر
- نمونه اولیه جنگ های آینده
- جهان های موازی جنگ

چرا روسیه در حمایت عملی از ایران تردید دارد؟

تردید جبران ناپذیر

مهدی عطائی

پژوهشگر سیاست بین الملل

تجاوز رژیم صهیونیستی و آمریکا به تاسیسات هسته‌ای ایران، آزمونی برای متحدان ایران برای نشان دادن میزان همراهی و کمکشان با ایران در روزهای سخت بود. در میان این متحدان بیش از همه چشم‌ها به روسیه دوخته شده بود. پس از تجاوز رژیم صهیونیستی به ایران در ۱۳ ژوئن دولت روسیه در بیانیه‌های عمومی و مجامع بین‌المللی، خواستار کاهش تنش شده و حملات اسرائیل را محکوم کرد و غرب را به اتهام کمک به اسرائیل و تحریک بحران سرزنش نمود (هرچند مقامات ارشد روسیه با احتیاط از انتقاد آشکار از ترامپ خودداری کرده‌اند). اما این اقدامات حداقل چیزی بود که تهران از مسکو انتظار داشت. رصد مواضع و اقدامات مسئولان و دیپلمات‌های روس نشان می‌دهد که روسیه در واکنش به حملات آمریکا و اسرائیل به ایران، عمدتاً به محکومیت و انتقاد شدیداللعن اکتفا کرد و از ورود به اقدامات عملی یا بازدارنده خودداری می‌کرد. این موضع روسیه نشانه‌ای از تمایل مسکو به حفظ منافع خود و پرهیز از ریسک‌های غیرضروری در منازعه ایران با غرب است.

خودداری روسیه از اقدامات عملی در حمایت از ایران (مواردی مانند به اشتراک‌گذاری اطلاعات نظامی، ارسال تسلیحات پیشرفته و ...) سوالات جدی‌ای را در خصوص دلایل تساهل روسیه در قبال تجاوز رژیم صهیونیستی و آمریکا علیه ایران ایجاد نموده است. علی‌رغم توافق‌نامه راهبردی بین دو کشور، واکنش روسیه به تجاوز اخیر به ایران را به هیچ عنوان نمی‌توان واکنشی از جنس یک متحد راهبردی به حساب آورد. در پاسخ به این ابهام‌ها می‌توان گفت تساهل روسیه در حمایت از ایران ریشه در ملاحظات ژئوپلیتیکی، راهبردی و اقتصادی دارد؛ از این رو مسکو ترجیح می‌دهد در این منازعه نقش یک بازیگر موازنه‌گر و میانجی را حفظ کند تا وارد درگیری مستقیم با آمریکا و اسرائیل بر سر ایران نشود.

از نظر ژئوپلیتیکی، شرق اروپا به عنوان «خارج‌زدیک» محیط راهبردی حیاتی روسیه به

شمار می‌رود و جلوگیری از رخنه آمریکا و ناتو به این منطقه اولویت اول راهبرد امنیت ملی روسیه به شمار می‌رود و سایر مناطق مانند خلیج فارس در اولویت‌های بعدی قرار دارند. در حال حاضر درگیری روسیه در جنگ اوکراین برای صیانت از دروازه‌های خارج نزدیک روسیه در شرق اروپاست. بنابراین روسیه در حال حاضر از ورود به هر بحران دیگری که تمرکز و منابع آن را از مقابله با غرب در اوکراین منحرف کند، اجتناب خواهد کرد. به دلایل ژئوپلیتیکی روسیه نه تنها از ورود مستقیم به جنگ اخیر بین ایران با رژیم صهیونیستی اجتناب نموده، بلکه از منطری آن را فرصتی برای تضعیف جبهه غرب در جنگ اوکراین می‌داند. مسکو امیدوار است که جنگ ایران و اسرائیل، اصطکاک‌های فراآتلانتیکی را تشدید کند و توجه و منابع غرب را از جنگ در اوکراین، که اولویت اصلی روسیه است، منحرف کند. مساله‌ای که زلنسکی نیز به آن واکنش نشان داد و عنوان کرد که رویارویی بین ایران و اسرائیل توجه شرکای بین‌المللی را از این کشور منحرف کرده و «مشکل بزرگی» برای آن ایجاد کرده است.

علاوه بر دلایل ژئوپلیتیکی، عوامل راهبردی نیز در تردید و تساهل روسیه در حمایت کامل و عملی از ایران در قبال رژیم صهیونیستی موثر هستند. پیگیری راهبرد «چندوجهی» روسیه به کشورهای خاورمیانه بخشی از دلیلی است که روسیه را دچار تردید در حمایت کامل از ایران در برابر تجاوز رژیم صهیونیستی و آمریکا کرده است. در طول سال‌های اخیر مسکو به دلیل نگرانی از تأثیر منفی تعمیق روابط با ایران بر روابطش با کشورهای خلیج فارس و رژیم صهیونیستی از انتقال برخی سلاح‌ها مانند اس ۴۰۰ یا سوخو ۳۵ به ایران خودداری کرده یا آن را به تأخیر انداخته است. تسلیحاتی که دسترسی ایران به آنها می‌توانست موازنه نظامی در جنگ با رژیم صهیونیستی را به نحو دیگری رقم بزند. روسیه در خاورمیانه همزمان با ایران، روابط اقتصادی و سیاسی مهمی با اعراب خلیج فارس و اسرائیل دارد و نمی‌خواهد این روابط را به خطر بیندازد.

روسیه تلاش دارد میان ایران و اسرائیل توازن برقرار کند و از ورود به تقابل مستقیم آنها خودداری می‌کند. این راهبرد توازن به روسیه اجازه می‌دهد تا نقش میانجی را ایفا کند و از منافع خود در هر دو جبهه محافظت نماید. به همین دلیل بود که مقامات روسیه بارها در طول جنگ ۱۲ روزه ایران و رژیم صهیونیستی از تمایل خود برای میانجیگری صحبت کردند.

بنابراین به دلایل ژئوپلیتیکی و راهبردی روسیه، جنگ ایران و اسرائیل را «جنگ روسیه» نمی‌داند و صرفاً تلاش دارد از تشدید اوضاع جلوگیری کند، بدون آنکه وارد حمایت عملی یا نظامی شوند.

اما با وجود این رویکرد روسیه، تشدید منازعه ایران با رژیم صهیونیستی و آمریکا یک سوال راهبردی و مهم را پیش روی مقامات روسیه قرار می‌دهد و آن اینکه آیا روسیه آستانه‌ای برای غلبه بر این تردید و تساهل خود در قبال حمایت عملی از ایران در جنگ با اسرائیل و آمریکا در نظر دارد؟ به نظر می‌رسد خطر افتادن موجودیت دولت ایران و حرکت عملی غرب به سمت تغییر رژیم در ایران، آستانه‌ای است که مسکو را وادار به تجدید نظر در این تردید و تساهل خواهد کرد. به خطر افتادن موجودیت ایران و تسلط آمریکا بر ژئوپلیتیکی ایران، حلقه محاصره روسیه را کامل‌تر خواهد کرد و مسیری هموار برای رخنه غرب به آسیای میانه خواهد گشود. آمریکا با تسلط بر ژئوپلیتیک ایران، از طریق رخنه در کشورهای آسیای میانه اتصال روسیه و چین را قطع خواهد کرد و از این طریق حلقه محاصره ژئوپلیتیک روسیه و شکست آن کامل خواهد شد. بنابراین این سیاست تردید و تساهل روسیه تا زمانی تداوم خواهد داشت که منازعه ایران و غرب در لایه‌های زد و خورد باقی بماند و در صورتی که ماهیت سقوط ژئوپلیتیک ایران به خود بگیرد، سیاست تساهل و میانجی‌گری روسیه قابل تداوم نخواهد بود یا در صورت تداوم منجر به خسارات جبران ناپذیر بر امنیت ملی روسیه خواهد شد.

در طول سال‌های اخیر مسکو به دلیل نگرانی از تأثیر منفی تعمیق روابط با ایران بر روابطش با کشورهای خلیج فارس و رژیم صهیونیستی از انتقال برخی سلاح‌ها مانند اس ۴۰۰ یا سوخو ۳۵ به ایران خودداری کرده یا آن را به تأخیر انداخته است.



شباهت های حمله اوکراین و اسرائیل نمونه اولیه جنگ های آینده

Geopolitical

حمله پهبادی اوکراین به روسیه در آغاز این ماه و حمله اسرائیل به ایران شباهت های چشمگیری دارند.

۱. هر دو حمله در جریان مذاکرات بین ایالات متحده و کشورهای مورد حمله (روسیه و ایران) رخ داد که پیش از مهلت های تعیین شده توسط واشنگتن به نتیجه نرسیده بودند.

۲. هر دو حمله به شدت به عملیات اطلاعاتی گسترده و مخفیانه متکی بودند.

۳. به نظر نمی رسد ایالات متحده در هیچ یک از این عملیات ها دخیل بوده باشد. با این حال، در مورد اسرائیل، ایالات متحده از قبل مطلع شده بود و حمله را تأیید کرده بود. در مورد اینکه ایالات متحده از برنامه های اوکراینی ها چه می دانسته یا چگونه بر آنها تأثیر گذاشته، شفافیت کمتری وجود دارد، اما بعید است که ایالات متحده از این حمله مطلع نبوده باشد.

۴. هر دو حمله دو هدف داشتند. هدف اول تخریب یک دارایی استراتژیک بود. در مورد روسیه، هواپیماهای دوربرد و در مورد ایران، زیرساخت های هسته ای. هدف دوم ایجاد حس عمیق آسیب پذیری با استفاده از عوامل مخفی در اعماق خاک ایران و ایجاد عدم اطمینان در مورد حضور تیم های مخفی اضافی بود.

۵. در هر دو مورد، تنها پاسخ به حملات، حداقل در این مرحله، حملات پهبادی قابل توجه بود.

۶. هیچ یک از این حملات با تهاجم نظامی متعارف همراه نبود.

شباهت ها آشکار هستند، اما اهمیت این شباهت ها کمتر است و باید در نظر گرفته شود. از دیدگاه سیاست ایالات متحده، این عملیات ها چندین نکته را نشان می دهند. اول، ایالات متحده منافع قابل توجهی را در این جنگ ها حفظ می کند. به عبارت دیگر، تمایل به رهایی از خطرات درگیری جهانی مطلق نیست. ایالات متحده منافع مهمی را هم در اروپا و هم در خاورمیانه حفظ می کند، اما دخالت مستقیم خود را محدود می کند. در مورد اسرائیل، ایالات متحده از حمله قریب الوقوع آگاه بود و پارامترهایی را برای این اقدام تعیین کرد.

در حمله اوکراین، ایالات متحده هیچ گونه اطلاع قبلی نداشته است، اما با توجه به سطح تلاش انجام شده در این عملیات و انتقال اطلاعات به اوکراینی ها، این انکار قانع کننده نیست.

در هر دو مورد، ایالات متحده یک منفعت استراتژیک داشت که از طریق دیپلماتیک آن را دنبال می کرد. همچنین در هر دو مورد، ناتوانی در دستیابی به یک تفاهم پایدار در یک بازه زمانی مشخص، مقدمه حملات بود. بنابراین ما دو چیز را در طرف آمریکایی می بینیم. این کشور واقعاً علاقه مند به دستیابی به توافق با دو کشور بسیار متفاوت ایران و روسیه است. در صورت عدم موفقیت در این امر، اقدامات قابل توجهی از طریق کشورهای متحد خود انجام می دهد و اطلاعات را به اشتراک می گذارد و سلاح فراهم می کند، اما خود آشکارا درگیر جنگ نمی شود. توانایی آنچه من کشورهای مشتری می نامم، برای اعمال مجازات بر کشورهایی که انتظارات دیپلماتیک آمریکا را برآورده نمی کنند، با تمایل ایالات متحده برای ایفای نقش به عنوان بازیگر اصلی متفاوت است. ایالات متحده بدون اینکه نیروهای خود را در معرض خطر قرار دهد، میزان قابل توجهی از کنترل بر اقدامات کشورهای مشتری خود را حفظ می کند، در حالی که در واقع با حفظ درجه ای از بی طرفی قابل قبول، اگر نگوئیم بی تفاوتی، توانایی خود را برای اقدام دیپلماتیک حفظ می کند. این ممکن است خوانش شکنجه آمیزی از وضعیت به نظر برسد، اما من فکر می کنم خوانشی منطقی و قابل توجه است.

از نقطه نظر نظامی، افزایش استفاده از عملیات مخفی قابل توجه است. من نمی دانم چه مقدار از این اطلاعات از طریق عملیات میدانی و اطلاعات سیگنالی به دست آمده است. ادعاهایی مبنی بر اینکه اطلاعات انسانی در تعیین اهداف هواپیماهای بدون سرنشین یا جنگنده ها نقش داشته است بسیار مهم است. چون می تواند صرفاً برای سرپوش گذاشتن بر آسیب پذیری های فناوری مدرن باشد، مانند اینکه لپ تاپ شما چقدر می تواند موقعیت شما را لو دهد. در هر

صورت، ماهیت جنگ به سرعت در حال تکامل است و مدل قبلی جنگ جمعی به طور فزاینده ای منسوخ شده است.

من این رویکرد را نسبت به وقایع خاورمیانه اتخاذ کرده ام، زیرا این درگیری رویدادی بود که قرار بود اتفاق بیفتد و پیامدهای کمی داشته است. ناتوانی ایران یا اکثر کشورها در پنهان کردن توسعه فعالیت های هسته ای یکی از ویژگی های تشعشعات است. هرگز این احتمال وجود نداشت که تهران بتواند از شناسایی شدن جلوگیری کند یا اینکه اسرائیلی ها و آمریکایی ها تأسیسات را قبل از عملیاتی شدن نابود نکنند. در مورد پیامدهای منطقه ای، ایران در جهان عرب محبوب نیست، زیرا، فارغ از دلایل دیگر، ایرانی ها عرب نیستند. حمایت ایران از نیروهای اسلام گرا، کشورهای بزرگ عربی را نیز تهدید می کند. بنابراین از نظر من، ایرانی ها هرگز قصد ساخت هیچ سلاح عملیاتی را نداشتند. در مورد تبادل پهبادهای آنها باعث مرگ بسیاری خواهند شد اما موازنه قدرت را تغییر نخواهند داد. من ایران را در موقعیتی نمی بینم که همسایگان خود را با جنگ متعارف تهدید کند، و نمی خواهد هم این کار را بکند.

جالب تر از آن، وضعیت اوکراین است. ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، متعهد شد که انتقام حمله به اوکراین را که در واقع یک عملیات مخفی تمام عیار و گسترده بود، خواهد گرفت. ارسال پهباد به سبیری با پیامک انجام نمی شود. پس از چنین شکست بزرگی در اطلاعات و امنیت روسیه، پوتین باید کاری انجام دهد، اما در این مرحله، او این کار را نکرده است. واقعیت این است که او نمی داند اوکراینی ها چه چیز دیگری را برای تجدید قوا به روسیه فرستاده اند. اما در جایی که نتیجه در ایران از پیش تعیین شده بود، سوال در مورد اقدام بعدی پوتین مطرح نیست.

از دیدگاه من، این عملیات ها با همه پیامدهای ژئوپلیتیکی که به دنبال دارند، چیز بیش تر و مهم تری برای نمایش دارند و آن هم ماهیت در حال تحول جنگ ها و رفتار متغیر ایالات متحده است.





سه سال جنگ چه تأثیری بر اقتصاد روسیه داشته است؟ جهان‌های موازی جنگ

Unherd

پس از سه سال جنگ تمام‌عیار روسیه با اوکراین و جنگ اقتصادی متعاقب آن با غرب، کرملین سرانجام در حال احساس کردن تنگنای مالی است. روز گذشته، ماکسیم رشتنیکوف، وزیر اقتصاد، اذعان کرد که این کشور «در آستانه یک رکود اقتصادی» قرار دارد.

این اظهارات از یک اختلاف جاری در درون کرملین پرده برمی‌دارد. اوایل این ماه، رشتنیکوف برای مقابله با این روند، خواستار کاهش نرخ بهره بانک مرکزی شد. از نظر او این اقدام می‌تواند مانع عمیق‌تر شدن رکود در مراحل بعدی جنگ شود. در مقابل، رییس بانک مرکزی، الویرا نابیولینا، که مدیریت استوارش بر ساختار مالی روسیه او را به یک عنصر کلیدی در طول جنگ تبدیل کرده، به دنبال حفظ نرخ‌های بهره بالا برای مقابله با تورم است. آمارها حاکی از آن است که نرخ تورم در سال جاری به طور مداوم با نرخ ۱۰ درصد در جریان بوده و بسیار بالاتر از هدف ۴ درصدی قرار گرفته است. تورم واقعی مصرف‌کننده حتی از این هم بالاتر است و کرملین با ایجاد یک سری تغییرات در شاخص قیمت مصرف‌کننده در سال‌های اخیر، آمار رسمی را مدیریت می‌کند.

روسیه با استفاده از ابزاری از منابع انرژی پس از تهاجم ۲۰۲۲، قیمت جهانی نفت و گاز را به شدت افزایش داد و همزمان تورم زمان جنگ را مهار کرد. با این حال، خزانه کرملین به طور فزاینده‌ای به دلیل قطع فروش گاز به اروپا تحت فشار قرار گرفته و شرکت گازپروم از یک مرکز سودآوری عمده به منبع زیان‌های قابل توجه تبدیل شده است.

این امر، مشکلات ناشی از بودجه‌های دفاعی فزاینده ولادیمیر پوتین را تشدید کرده است. بدون آنکه به

کمبود روزافزون نیروی کار در اقتصاد جنگی اشاره کنیم، به سربازان قراردادی بر اساس استانداردهای روسیه دستمزد خوبی پرداخت می‌شود و بانک‌های کشور برای تأمین مالی جنگ، بازاریابی شده‌اند. این امر جلوه مثبتی به ترازنامه دولت می‌بخشد.

اگرچه روسیه اکنون در حال مبارزه با تورم است، در ماه‌های اخیر فشار بر نابیولینا برای اولویت دادن به رشد اقتصادی افزایش یافته است. این تلاش تا حدی موفقیت‌آمیز بوده است: بانک مرکزی این ماه نرخ پایه خود را از ۲۱ درصد به ۲۰ درصد کاهش داد. دیگر متحدان پوتین اکنون اصرار دارند که او فراتر رفته و نرخ را به زیر ۱۵ درصد برساند تا با دشواری‌های ناشی از هزینه‌های جنگ، حمایت مردمی حفظ شود. در حالی که روسیه اغلب به عنوان «تحریم‌شده‌ترین کشور جهان» شناخته می‌شود، مسیر نهایی اقتصاد آن همچنان به پیوندهای جهانی‌اش وابسته است. ممکن است سود حاصل از فروش گاز از بین رفته باشد، اما عرضه جهانی نفت کرملین همچنان به ماشین جنگ آن سوخت می‌رساند و حجم صادرات در سال ۲۰۲۴ بالاتر از سطح پیش از جنگ بوده است. این کشور از نظر اقتصادی آسیب‌پذیر است، اما وقوع یک بحران بدون تغییر در رویکرد تحریم‌ها بعید به نظر می‌رسد.

تاکنون، رهبران غربی به جای حجم، به دنبال هدف قرار دادن قیمتی بوده‌اند که روسیه نفت خود را با آن می‌فروشد. ابزار کلیدی برای این کار به عنوان سقف قیمت نفت گروه هفت (G۷+) شناخته می‌شود که شرکت‌هایی را که از سیستم‌های مالی غربی استفاده می‌کنند، از مشارکت در معاملاتی که در آن نفت خام روسیه بالاتر از ۶۰ دلار در هر بشکه فروخته می‌شود، منع می‌کند.

با این حال، این سقف قیمت عمده‌تاً شکست خورده است و چین و هند یا آن را نادیده گرفته یا دور زده‌اند. در همین حال، دونالد ترامپ در مورد تمایل ایالات متحده برای نظارت بر تحریم‌های روسیه به همان شدتی که در دولت قبلی وجود داشت، تردید ایجاد کرده است. اروپا و بریتانیا با تحریم کشتی‌های «ناوگان سایه» روسیه که در دور زدن سقف قیمت نقش دارند، این خلأ را پر کرده‌اند، اما این اقدامات هنوز اثر بازدارنده قابل اثباتی نداشته‌اند.

مقامات بروکسل هفته گذشته پیشنهاد کاهش سقف قیمت به ۴۵ دلار در هر بشکه را دادند، اما این طرح اندکی بعد در پی جهش قیمت نفت ناشی از حمله اسرائیل به ایران، متوقف شد. همین جهش قیمت، یک راه نجات بالقوه برای بحران اخیر روسیه فراهم کرده است. اگر غرب در مورد پاسخگو کردن پوتین و حمایت از اوکراین جدی بود، سیاست خود را از محدود کردن درآمدهای نفتی روسیه به محدود کردن حجم فروش آن تغییر می‌داد. با این حال، مشکل این رویکرد آن است که به حفظ قیمت‌های بالا و در نتیجه درد اقتصادی برای اروپا کمک می‌کند. جنگ اقتصادی، بسیار شبیه به میدان نبرد در اوکراین، به طور فزاینده‌ای به یک جنگ فرسایشی تبدیل شده است. چنین درگیری‌هایی را طرفی برنده می‌شود که حاضر است برای دستیابی به اهدافش آسیب بیشتری را تحمل کند. روسیه ممکن است در آستانه رکود باشد، اما غرب برای بهره‌برداری از این موقعیت، باید حاضر باشد که خود نیز ضربه‌ای را متحمل شود.

در حالی که روسیه اغلب به عنوان «تحریم‌شده‌ترین کشور جهان» شناخته می‌شود، مسیر نهایی اقتصاد آن همچنان به پیوندهای جهانی‌اش وابسته است. ممکن است سود حاصل از فروش گاز از بین رفته باشد، اما عرضه جهانی نفت کرملین همچنان به ماشین جنگ آن سوخت می‌رساند و حجم صادرات در سال ۲۰۲۴ بالاتر از سطح پیش از جنگ بوده است.



نگاره ای از جنگ ژاپن و روسیه

مروری بر آراء صاحب نظران روسی درباره تأثیر جنگ ایران با اسرائیل و آمریکا بر سرنوشت روسیه اگر ایران سقوط کند روسیه بعدی است

Russia Today

و پکن روبرو می‌شود، چرا که هیچ‌کدام خواهان به چالش کشیده شدن نظم هسته‌ای موجود نیستند.

سؤال بزرگتر این است که آیا ایران پس از این حمله به فکر بازگشت به مذاکره با واشنگتن خواهد بود؟ چرا باید مذاکره کرد وقتی وعده‌های آمریکا دیگر هیچ معنایی ندارد؟ تهران فوراً به یک میانجی نیاز دارد که بتواند ترامپ را از تشدید تنش بیشتر بازدارد و در حال حاضر، تنها نامزد معتبر، مسکو است. وزیر امور خارجه ایران، قرار است در ۲۳ ژوئن با رئیس‌جمهور پوتین دیدار کند. سخت است تصور کنیم که خروج احتمالی از NPT روی میز نباشد. اگر در گذشته بمب اتمی ایران یک تهدید وجودی برای اسرائیل محسوب می‌شد؛ همد، پاکستان، برعکس شده است: برای ایران، قابلیت هسته‌ای در حال تبدیل شدن به مسئله بقا است.

کنستانتین کوساچف، نایب رئیس شورای فدراسیون:

بیایید واضح بگوییم: عراق، لیبی و اکنون ایران، بمباران شدند زیرا نمی‌توانستند پاسخ دهند. آن‌ها با سلاح‌های کشتار جمعی نداشتند یا هنوز آن‌ها را توسعه نداده بودند. در برخی موارد، حتی قصد آن را هم نداشتند. در همین حال، غرب به چهار کشوری که خارج از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای باقی مانده‌اند، دست نمی‌زند: هند، پاکستان، کره شمالی و اسرائیل. چرا؟ زیرا برخلاف عراق، لیبی و ایران، این دولت‌ها واقعاً سلاح هسته‌ای در اختیار دارند.

پیام این به کشورهای به اصطلاح در آستانه هسته‌ای شدن نمی‌تواند واضح‌تر از این باشد: اگر نمی‌خواهید توسط غرب بمباران شوید، خود را

تشدید تنش بی‌بازگشت با نیروهای آمریکایی، از هدف قراردادن مستقیم اهداف آمریکایی خودداری خواهد کرد. در عوض، حملات خود به اسرائیل را تشدید خواهد کرد. نتانیاهو نیز تلاش‌های خود را برای متقاعد کردن واشنگتن مبنی بر اینکه تغییر رژیم در تهران تنها مسیر قابل قبول رو به جلو است، دوچندان خواهد کرد. چیزی که ترامپ، در حال حاضر، به طور غریزی با آن مخالف است. با این حال، نیروی محرکه درگیری نظامی منطق خاص خود را دارد و مقاومت در برابر آن به ندرت آسان است.

تبیگران ملویان، تحلیلگر مرکز تحقیقات استراتژیک مدرسه عالی اقتصاد:

اگر ایران هیچ کاری نکند، با خطر ضعیف به نظر رسیدن - هم در داخل و هم در خارج - مواجه می‌شود. این امر یک پاسخ تنظیم‌شده را تقریباً اجتناب‌ناپذیر می‌کند؛ پاسخی که برای تشدید درگیری طراحی نشده، بلکه برای حفظ مشروعیت داخلی و نمایش قاطعیت است. بعید است تهران فراتر از آن برود. در همین حال، واشنگتن با ادامه تقویت حضور نظامی خود، یک پیام بازدارنده واضح ارسال می‌کند که هم آمادگی و هم قاطعیت را به تهران نشان می‌دهد.

گزینه دیگر می‌تواند یک حرکت نمادین چشمگیر، یعنی خروج از پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) باشد. چنین اقدامی راهی برای تهران خواهد بود تا اعلام کند که ترامپ، با حمله به زیرساخت‌های هسته‌ای، عملاً رژیم جهانی عدم اشاعه را از بین برده است. قرار بود NPT امنیت ایران را تضمین کند؛ در عوض، نتیجه معکوس داشته است. با این حال، اگر ایران این مسیر را در پیش گیرد، با خطر آسیب رساندن به روابط خود با مسکو

در تاریخ ۲۲ ژوئن، ایالات متحده در حمایت از نزدیک‌ترین متحد خود، اسرائیل، حملات هوایی را علیه سایت‌های هسته‌ای ایران آغاز کرد. پیامدهای کامل این عملیات برای برنامه هسته‌ای ایران و برای توازن گسترده‌تر قدرت در خاورمیانه نامشخص باقی مانده است. اما در مسکو، واکنش‌ها سریع بود. سیاستمداران و کارشناسان سیاست خارجی روسیه شروع به نتیجه‌گیری، ارائه پیش‌بینی‌های اولیه و تفاسیر استراتژیک از آنچه ممکن است در آینده رخ دهد، کرده‌اند. در این گزارش ویژه، راشا تودی (RT) مجموعه‌ای از دیدگاه‌های تند و اغلب متضاد تحلیلگران و مقامات سیاسی در مورد معنای آخرین اقدام نظامی واشنگتن برای منطقه و جهان ارائه شده است.

فیودور لویکیانوف، سردبیر مجله روسیه در امور جهانی:

دامی که در انتظار ترامپ است، ساده اما بسیار مؤثر است. اگر ایران با هدف قرار دادن دارایی‌های آمریکا پاسخ دهد، ایالات متحده تقریباً به طور پیش‌فرض، به یک رویارویی نظامی کشانده خواهد شد. از سوی دیگر، اگر تهران خویشتن‌داری کند یا تنها پاسخی نمادین ارائه دهد، رهبری اسرائیل با حمایت متحدان نومحافظه‌کارش در واشنگتن از این فرصت استفاده خواهد کرد تا به کاخ سفید فشار بیاورد؛ با این مضمون که اکنون زمان آن است که کار رژیم ضعیف‌شده را تمام کرده و یک جایگزین مناسب را به زور بنشانند. آنها استدلال خواهند کرد که تازمانی که این اتفاق نیفتد، کار تمام نشده است. اینکه آیا ترامپ مایل یا حتی قادر به مقاومت در برابر این فشار است، نامشخص باقی می‌ماند. به احتمال زیاد، ایران برای جلوگیری از یک

مسلم کنید. بازدارندگی ایجاد کنید. تا آخر راه بروید حتی تا حد توسعه سلاح‌های کشتار جمعی. این نتیجه تلخی است که بسیاری از کشورها خواهند گرفت. این یک درس خطرناک است و در تضاد کامل با امنیت جهانی و ایده نظم بین‌المللی مبتنی بر قوانین است.

با این حال، این غرب است که مدام این منطق را پیش می‌برد. عراق به خاطر یک ویال پودر مورد تهاجم قرار گرفت. لیبی برنامه هسته‌ای خود را کنار گذاشت و تکه‌تکه شد. ایران به NPT پیوست، با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی همکاری کرد و به اسرائیل حمله نکرد. اما اسرائیل در حالی که خارج از NPT باقی مانده و از همکاری با نهادهای نظارتی هسته‌ای خودداری می‌کند، به تازگی به ایران حمله کرده است. این فراتر از زیاکاری است؛ این یک شکست فاجعه‌بار در سیاست ایالات متحده است. دولت ترامپ یک اشتباه عظیم مرتکب شده است.

الکساندر دوگین، فیلسوف سیاسی و تحلیلگر ژئوپلیتیک:

برخی همچنان به این توهم چسبیده‌اند که جنگ جهانی سوم ممکن است به نوعی از کنار ما بگذرد. نخواهد گذشت. ما همین حالا در متن آن قرار داریم. ایالات متحده یک حمله بمباران علیه ایران و متحد ما انجام داده است. هیچ چیز آن‌ها را متوقف نکرد. اگر هیچ چیز آن‌ها را از بمباران ایران باز نداشت، پس هیچ چیز آن‌ها را از هدف قرار دادن ما در آینده باز نخواهد داشت. در مقطعی، آن‌ها ممکن است تصمیم بگیرند که روسیه، مانند ایران، نباید سلاح هسته‌ای داشته باشد یا بهانه دیگری برای حمله پیدا کنند. اشتباه نکنید؛ ما در جنگ هستیم.

چه ما پیشروی کنیم و چه عقب‌نشینی، ایالات متحده می‌تواند حمله کند. این موضوع استراتژی نیست، موضوع اراده است. اوکراین ممکن است در چشم غرب اسرائیل نباشد، اما نقش مشابهی ایفا می‌کند. اسرائیل همیشه وجود نداشت؛ ایجاد شد و به سرعت به یک نیروی نیابتی برای غرب جمعی تبدیل شد. برخی اسرائیلی‌ها برعکس استدلال می‌کنند که غرب یک نیروی نیابتی برای اسرائیل است. اوکراین همان مسیر را دنبال کرده است. جای تعجب نیست که زلنسکی درخواست حمایت غرب را نمی‌کند. او سلاح‌های هسته‌ای را مطالبه می‌کند. مدل روشن است و درست همانطور که اسرائیل غزه را بدون مجازات بمباران می‌کند، کی‌یف سال‌ها دونباس را بمباران کرد البته با منابع کمتر و خویشتن‌داری کمتری از سوی مسکو.

درخواست‌های ما از سازمان ملل و فراخوان‌ها برای صلح بی‌معنی شده‌اند. اگر ایران سقوط کند، روسیه بعدی است. ترامپ، بار دیگر، در چنگال نوحفاظه‌کاران است؛ درست همانطور که در دوره اول خود بود. پروژه ماگا (MAGA) به پایان رسیده است. هیچ آمریکای بزرگی وجود ندارد، فقط جهانی‌گرایی پیش‌پاافتاده جای آن را گرفته است. ترامپ فکر می‌کند می‌تواند یک بار ضربه بزند؛ مانند کاری که با سلیمانی کرد و سپس عقب‌نشینی کند. اما این عقب‌نشینی بردار نیست. او جنگ جهانی‌ای را به راه انداخته که نه می‌تواند کنترلش کند و نه در آن پیروز شود.

اکنون همه چیز به ایران بستگی دارد. اگر روی پای خود بماند و به جنگیدن ادامه دهد، هنوز ممکن

است پیروز شود. تنگه هرمز بسته شده است. یمنی‌ها دریای سرخ را مسدود کرده‌اند. با ورود بازیگران جدید به میدان، وضعیت به سرعت تغییر خواهد کرد. چین سعی خواهد کرد فعلاً بیرون بماند تا زمانی که اولین ضربه به آن‌ها نیز وارد شود.

اما اگر ایران تسلیم شود، نه تنها خود را از دست می‌دهد بلکه بقیه ما را نیز بی‌دفاع خواهد گذاشت. این شامل روسیه نیز می‌شود که اکنون با یک انتخاب وجودی روبروست. سؤال این نیست که آیا باید جنگید. روسیه از قبل در حال جنگیدن است. سؤال این است که چگونه. روش‌های قدیمی به پایان رسیده‌اند. این بدان معناست که ما باید راه جدیدی برای جنگیدن پیدا کنیم و البته به سرعت.

دمیتری نوویکوف، دانشیار مدرسه عالی اقتصاد:

با قضاوت بر اساس اظهارات هگرت و ژنرال کین در کنفرانس مطبوعاتی، به نظر می‌رسد ایالات متحده در حال ارسال سیگنال پایان دخالت مستقیم خود، حداقل در حال حاضر است. به ظاهر برنامه هسته‌ای ایران «از بین رفته است». اینکه واقعا درست است یا نه، مهم نیست. حتی اگر تهران شش ماه دیگر موفق به ساخت بمب شود، روایت مشخص شده است؛ اینکه عملیات صرفاً زیرساخت‌های هسته‌ای را هدف قرار داده بود، بدون هیچ حمله‌ای به نیروهای نظامی یا غیرنظامیان. یک مأموریت محدود، پاک و به گفته واشنگتن قاطعانه و موفق. کار تمام شده، پرده فرو می‌افتد.

این بدان معنا نیست که واشنگتن کنار می‌کشد. ایالات متحده به حمایت از اسرائیل ادامه خواهد داد و توانایی تشدید تنش را در صورت نیاز حفظ می‌کند. اما در حال حاضر، به نظر می‌رسد حال و هوا، حس رضایت از خود و پایان ماجراست. البته، اگر واقعا می‌خواستند تمام‌قد وارد شوند، می‌توانستند از یک سلاح هسته‌ای تاکتیکی استفاده کنند. این می‌توانست اثبات انکارناپذیری از وجود بمب اتمی ایران ارائه دهد. چون اگر منفجر شود، پس حتماً وجود داشته است. و دوم، به دولت اجازه می‌داد ادعا کند که سلاح‌های هسته‌ای را در خاک ایران نابود کرده است. هر دو ادعا از نظر فنی دقیق بودند و از نظر استراتژیک پوچ.

سرگئی مارکوف، تحلیلگر سیاسی:

چرا ایالات متحده پس از سال‌ها خویشتن‌داری، اکنون تصمیم به حمله به ایران گرفت؟ پاسخ ساده است: ترس. واشنگتن همواره به دلیل نگرانی از اینکه هر حمله‌ای، موجی از حملات تلافی‌جویانه را از طرف هسته‌های مرتبط با ایران به همراه خواهد داشت، از اقدام جدی خودداری می‌کرد. فرض غالب این بود که ایران بی‌سروصدا شبکه‌هایی را در سراسر ایالات متحده و اسرائیل آماده کرده است تا در پاسخ، هرج و مرج به راه اندازد.

اما جنگ اسرائیل در لبنان آن افسانه را باطل کرد. هسته‌های مورد ترس ظاهر نشدند. هنگامی که این موضوع روشن شد، هم اسرائیل و هم ایالات متحده متوجه شدند که می‌توانند با حداقل خطر، به ایران حمله کنند. بنابراین، به طرز کنایه‌آمیزی، خویشتن‌داری ایران راه را برای جنگ هموار کرده است. اینجا یک درس برای روسیه وجود دارد؛ وقتی غرب هم تمایل به مذاکره و هم امتناع از تسلیم را حس می‌کند، نه با دیپلماسی، بلکه با زور پاسخ می‌دهد. این چهره واقعی امپریالیسم غربی است.

ولادیمیر باتیوک، پژوهشگر ارشد موسسه مطالعات ایالات متحده و کانادا، آکادمی علوم روسیه:

ترامپ از یک خط قرمز عبور کرده است. ما اکنون با احتمال واقعی یک رویارویی نظامی بزرگ روبرو هستیم. ایران می‌تواند با حمله به تأسیسات نظامی آمریکا در سراسر خاورمیانه تلافی کند و واشنگتن را به واکنش وادار نماید. این آغاز یک درگیری مسلحانه طولانی خواهد بود. درگیری‌ای که ممکن است ایالات متحده در مهار آن با دشواری فزاینده‌ای روبرو شود. آنچه شاهد آن هستیم بسیار شبیه به یک پیروزی برای به اصطلاح دولت پنهان است. بسیاری انتظار داشتند ترامپ خویشتن‌داری کند و به دام نیفتد. اما او به خود اجازه داد تا به یک قمار پرخطر کشیده شود که پیش‌بینی عواقب آن غیرممکن است.

از نظر سیاسی، این ممکن است نتیجه معکوس داشته باشد. اگر رویارویی با ایران قیمت نفت را منفجر کند، پیامدهای می‌تواند شدید باشد. در ایالات متحده، قیمت بنزین مقدس است. هر دولتی که اجازه دهد قیمت‌ها از کنترل خارج شوند، با پیامدهای جدی داخلی روبرو می‌شود. برای ترامپ، این می‌تواند به یک آسیب‌پذیری جدی تبدیل شود.

دمیتری مدوف، نایب رئیس شورای امنیت روسیه، رئیس جمهور سابق روسیه:

خب، ایالات متحده با حمله نیمه‌شب خود به سه هدف در ایران، دقیقاً به چه چیزی دست یافت؟

۱. زیرساخت‌های حیاتی هسته‌ای ایران به نظر می‌رسد دست‌نخورده یا در بدترین حالت، تنها با حداقل آسیب باقی مانده است.

۲. غنی‌سازی اورانیوم ادامه خواهد یافت و بیابید حالا به صراحت بگوییم: پیگیری ایران برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای نیز ادامه خواهد یافت.

۳. طبق گزارش‌ها، چندین کشور آماده‌اند تا مستقیماً کلاهک‌های هسته‌ای را به ایران عرضه کنند.

۴. اسرائیل زیر آتش است، صدای انفجارها در شهرهایش طنین‌انداز است و غیرنظامیان در حال وحشت هستند.

۵. ایالات متحده اکنون در یک درگیری دیگر گرفتار شده است، درگیری‌ای که به احتمال بسیار واقعی یک جنگ زمینی را به همراه دارد.

۶. رهبری سیاسی ایران نه تنها زنده مانده بلکه ممکن است قوی‌تر هم شده باشد.

۷. حتی ایرانیانی که با رژیم مخالف بودند، اکنون در حال متحد شدن حول آن هستند.

۸. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور به اصطلاح خودش صلح‌طلب، به تازگی جنگ جدیدی را آغاز کرده است.

۹. اکثریت قاطع جامعه بین‌المللی در حال جانبداری علیه ایالات متحده و اسرائیل هستند.

۱۰. با این نرخ، ترامپ می‌تواند با آن جایزه صلح نوبل خداحافظی کند. فارغ از اینکه این جایزه به طرز مضحکی بی‌اعتبار شده است.

بنابراین، تبریک می‌گویم آقای رئیس‌جمهور. واقعاً شروعی درخشان است.

جنگ اسرائیل در لبنان آن افسانه را باطل کرد. هسته‌های مورد ترس ظاهر نشدند. هنگامی که این موضوع روشن شد، هم اسرائیل و هم ایالات متحده متوجه شدند که می‌توانند با حداقل خطر، به ایران حمله کنند. بنابراین، به طرز کنایه‌آمیزی، خویشتن‌داری ایران راه را برای جنگ هموار کرده است. اینجا یک درس برای روسیه وجود دارد؛ وقتی غرب هم تمایل به مذاکره و هم امتناع از تسلیم را حس می‌کند، نه با دیپلماسی، بلکه با زور پاسخ می‌دهد. این چهره واقعی امپریالیسم غربی است.

審判五胡
賀正者



چین

ضررهای چینی

- اخراج چین از غرب آسیا؟
- توازن استراتژیک چین در خاورمیانه
- کمین ایرانی، درس چینی
- خطپکن-تهران

هدف آمریکا از ورود به جنگ با ایران چین زدایی از غرب آسیا است اخراج چین از غرب آسیا

نشد و یمنی‌ها توانستند با کمک و پشتیبانی حامیان خود آتش‌بسی سریع الوقوع را به آمریکا تحمیل و به تسلط خود بر این آبراهه ادامه دهند. بعد از کناره‌گیری آمریکا اسرائیل تلاش کرد خود مسئولیت این سرکوب را برعهده بگیرد اما از ابتدا هم مشخص بود که توان تداوم این اقدام را نخواهد داشت. بعد از این تحقیر و نمایش قدرت ایران و چین در صحنه دریای سرخ، مذاکرات ایران و

بود. کشمکش‌هایی که در نهایت با تهدید اسرائیل به عدم حمایت آمریکا به پایان رسید و راه ورود چین و آزادی تجارت اسرائیل را محدود کرد.

به واسطه آغاز حملات ۷ اکتبر، که ضربه سهمگینی به کریدور IMEC به عنوان رقیب جدی طرح BRI وارد کرد، اسرائیل از فرصت پیش آمده استفاده و پیشروی‌های خود به سمت غرب را در خلال بی‌ثباتی‌های سوریه گسترش داد و در نهایت سقوط سوریه ضربه دیگری را به چین وارد کرد. بشار اسد که تلاش می‌کرد ورود چینی‌ها به سوریه را زمینه سازی و آن‌ها را نسبت به مشارکت در بازسازی سوریه متقاعد کند، شکست خورد و منطقه دیگری برای حضور چینی‌ها از دست رفت.

وضعیت سوریه همچنان به دلیل وجود نیروهای معارض در حاله‌ای از ابهام قرار دارد، اما تلاش‌های آمریکا و متحدان او در میان اعراب خلیج فارس نشان از تلاش آمریکا برای تثبیت حضور خود به واسطه نماینده‌های منطقه‌ای دارد. واقعیتی که در طول سفر ترامپ به کشورهای جنوب خلیج فارس آشکار شد. عربستان ترتیب دیداری حضوری بین ترامپ و جلالی، حاکم دست‌نشانده سوریه را داد و ترامپ وعده رفع تمام تحریم‌های سوریه را به عنوان پاداش این پیروزی به او هدیه کرد.

بعد از این پیشروی‌ها نوبت به یمنی رسید که در طول جنگ غزه و اسرائیل همواره به عنوان حامی مقاومت فلسطینی ضربات ممتد و آزاردهنده‌ای را به اسرائیل وارد کرد و باعث از کار افتادن مسیر حیاتی دریای سرخ و بخشی از زیرساخت‌های رژیم مثل بندر ایلات و فرودگاه بن‌گوریون شد. انصارالله با ممنوع کردن عبور کشتی‌های تجاری اسرائیلی و هر کشوری که از اسرائیل حمایت می‌کرد شاهراه حیاتی تجارت غرب به شرق را مسدود کرد و شرکت‌های کشتیرانی را مجبور به تغییر مسیر و تحمل هزینه‌های بیشتر ساخت. تلاش آمریکا و متحدان برای سرکوب انصارالله به وسیله عملیات نظامی نتیجه‌بخش واقع

سیاست مهار و تضعیف چین که به هدف اول سیاست خارجی و دکترین امنیتی و نظامی آمریکا تبدیل شده است، برنامه‌ای نیست که در طول یک ماه و یک سال اجرایی شود. تاریخ عملکرد هزمونی همچون آمریکا نمایانگر این است که وصول به اهداف به واسطه برنامه‌ریزی‌های بلند مدت و ترکیبی انجام می‌شوند.

فهم این نکته دشوار نیست که می‌توان حمله ایران و اسرائیل را بخشی از پروژه کلان‌تر چین زدایی از غرب آسیا دانست. همانطور که دن دایکر، رئیس مرکز امور خارجی و امنیتی اورشلیم اذعان کرد، «راه تضعیف چین از تجزیه ایران می‌گذرد. مبارزه علیه ایران فقط یک منفعت اسرائیلی نیست، بلکه یک حرکت استراتژیک درجه یک آمریکایی است. به گفته وی، «رئیس جمهور ترامپ می‌داند که در اینجا یک فرصت طلایی، با هزینه‌ای نسبتاً کم، برای از بین بردن محور چین-روسیه-ایران وجود دارد».

این نکته ممکن است با کمی اغراق و گرافه گویی همراه باشد چون صهیونیسم از ابتدای تاسیس، متخصص گره زدن آمال و آرزوهای خود به اهداف استراتژیک پدرخوانده‌هاست؛ اما اشاره‌ای کلیدی به نقشه‌های جغرافیای سیاسی ترسیم شده در اتاق‌های فکر آمریکایی دارد. بدون وجود چنین انگاره‌ای در دستگاه سیاسی و امنیتی، توجیهی این‌چنینی برای فلسفه حملات اسرائیل، بی‌مبنا و اساس به نظر می‌رسید و هرگز اظهار و بیان نمی‌شد.

پیش از این حمله، اخراج چین از سواحل مدیترانه و غربی‌ترین نقطه منطقه یعنی خود اسرائیل آغاز شده بود. دخالتی که ایالات متحده آمریکا در قراردادهای دوجانبه تجاری فی مابین اسرائیل و چین انجام می‌داد و راه ورود فناوری‌های مخابراتی نسل پنجم چینی به سرزمین‌های اشغالی را مسدود می‌کرد، حاکی از عزم جزم آمریکایی برای اجرای اهداف بلند مدت خود



در خصوص پاکستان مطرح است، جدا شدن قسمت‌های جنوبی پاکستان شامل ایالت بلوچستان است که صاحب منابع طبیعی با اهمیت، به ویژه گاز و معادن غنی است و یکی از بزرگ‌ترین ذخایر مس و طلای جهان را در خود جای داده است. تجزیه‌ای که می‌تواند تمام سرمایه‌گذاری‌های عظیم چین در بندر گوادر و مسیرهای ترانزیتی و ریلی پاکستان را پوچ و بی‌اساس کند.

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که از منظر چین یک ایران تحت سلطه یا متمایل به غرب، توازن قدرت در اوراسیا را به شدت تغییر داده و پای او را از منطقه‌ای بسیار حائز اهمیت کوتاه می‌کند و آمریکا را در رسیدن به هدف اخراج چین از غرب آسیا و مهم‌ترین مرکز منابع انرژی موفق می‌سازد. تسلط بر منابع و مسیرهای حمل‌ونقل انرژی یکی از بزرگ‌ترین اهرم‌هایی است که می‌تواند آمریکا را در پیشبرد رقابت استراتژیک خود با چین تقویت کند.

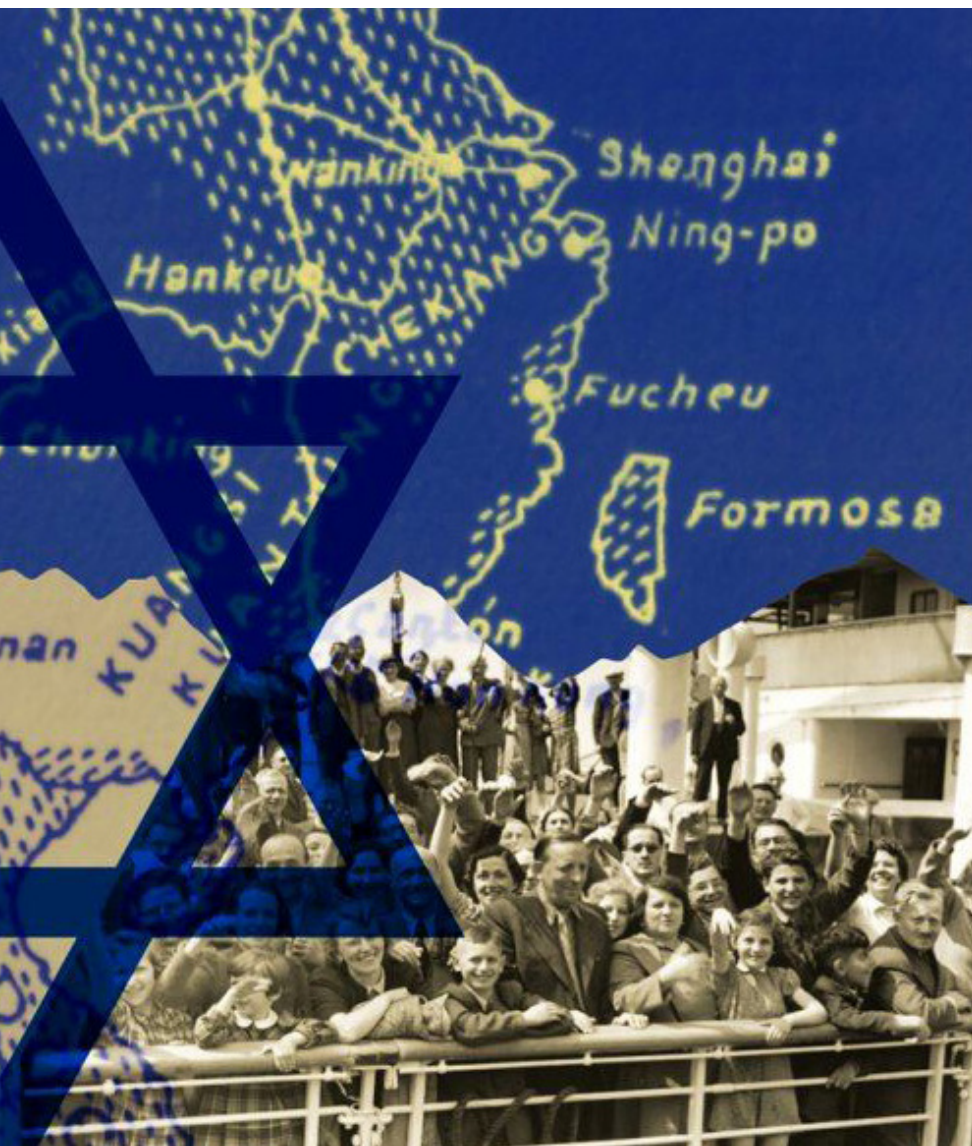
ابتکاری که برای رفع معضلی استراتژیک به نام معضل مالاکا طراحی شده است تا وابستگی چین به تنگه‌ای را که ۸۰ درصد واردات نفت چین را به خود اختصاص داده است و تحت سلطه ایالات متحده و متحدان آن قرار دارد از بین ببرد و به عنوان مسیری جایگزین حکم ضربه گیر را در برابر فشارهای آمریکا داشته باشد. اگر ایران به سمت غرب چرخش سیاسی داشته باشد، پروژه‌های زیرساختی عظیم چین و امنیت انرژی آن دچار اختلال جدی خواهند شد.

از سوی دیگر پاکستان به عنوان متحد استراتژیک چین در میانه هند و ایرانی قرار می‌گیرد که به غرب گرایش دارند و می‌توانند او را با تهدید از غرب و شرق تحت فشاری خطرناک قرار دهند. خطرات احتمالی که

آمریکا حکم یک خرید وقت برای اسرائیل را بازی کرد تا بتواند نقشه نهایی خود را عملی کند و ادعای خود مبنی بر نقش مرکزی ایران در تمام این شکست‌ها را به سیاستمداران آمریکایی بقبولاند. حمله اسرائیل به بهانه فعالیت‌های هسته‌ای ایران توجیه شد اما پیامدهای با اهمیتی هم در پشت این هدف پنهان شده بود. پیروزی اسرائیل در حمله خود به ایران می‌توانست آخرین و مهم‌ترین ضربه‌ای باشد که حکم اخراج چین از غرب آسیا را امضا کند.

ایران یک گره حیاتی در مسیر ترانزیتی چین و اروپا و از مهم‌ترین بخش‌های ابتکار جاده ابریشم محسوب می‌شود.





چین دیگر نمی‌تواند هم
متحد ایران و هم متحد
اسرائیل باشد

توازن استراتژیک چین در خاورمیانه

Beyond The Horizon

روابط چین و ایران: مروری تاریخی و
پیوندهای استراتژیک

چین و ایران سابقه‌ای طولانی در تماس تمدنی دارند اما روابط دیپلماتیک مدرن آنها در سال ۱۹۷۱، پس از به رسمیت شناختن جمهوری خلق چین در دوره پهلوی آغاز شد. پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، پکن فرصتی را برای تعمیق روابط خود پیدا کرد، زیرا ایران از غرب فاصله گرفت. در طول دهه ۱۹۸۰، در طول جنگ ایران و عراق، چین به عنوان یک تأمین‌کننده مهم سلاح برای ایران ظاهر شد. سلاح‌های چینی - از تانک گرفته تا موشک‌های ضد کشتی - به ایران سرارز شد و تخمین زده می‌شود که تنها بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۶، ۱ تا ۲ میلیارد دلار سلاح به ایران فروخته شده است. این همکاری نظامی، زمینه را برای یک رابطه امنیتی پایدار فراهم کرد. در دهه ۱۹۹۰، چین با ساخت راکتورهای تحقیقاتی و سایر تأسیسات به برنامه هسته‌ای نوپای ایران کمک کرد تا اینکه فشارهای ایالات متحده در اواسط دهه ۱۹۹۰ منجر به کاهش همکاری مستقیم هسته‌ای پکن شد. با وجود این فشارها، چین سیاست تعامل با ایران را حفظ کرد و با تلاش‌های منزوی ساز غرب مخالفت کرد. پکن یکی از شرکت‌کنندگان اصلی در توافق هسته‌ای ایران (برجام) در سال ۲۰۱۵ بود و خروج واشنگتن از آن توافق در سال ۲۰۱۸ را عامل بی‌ثباتی منطقه‌ای دانسته است. در طول دهه‌ها، تهران و پکن چیزی را که هر دو طرف آن را یک همکاری

ایران را به عنوان یک شریک کلیدی در چشم‌انداز چین برای اتصال اوراسیا تقویت کردند. تهران، پکن را به عنوان یک متحد همه‌جانبه و منبع تسکین اقتصادی در بحبوحه تحریم‌های ایالات متحده می‌بیند. ابراهیم رئیسی، دوستی با چین را «درختی که» با ریشه‌های عمیق خوانده و قول داده بود که همکاری‌های استراتژیک با پکن را بی‌وقفه گسترش دهد.

همکاری اقتصادی و انرژی:

انرژی محور اصلی روابط چین با ایران است. چین مدت‌هاست که مشتری اصلی نفت ایران است، حتی در طول تحریم‌های غرب که تعداد کمی از خریداران بزرگ حاضر به قبول ریسک مجازات‌های ایالات متحده هستند. پس از اعمال مجدد تحریم‌های ایالات متحده در سال ۲۰۱۸، واردات نفت ایران توسط چین (اغلب از طریق کانال‌های غیرمستقیم) ادامه یافت و این نشان دهنده علاقه پکن به ذخایر عظیم نفتی ایران برای امنیت انرژی خود است. در عوض، درآمد نفتی چین، شریان حیاتی برای اقتصاد ایران است. فراتر از نفت، چین و ایران طیف وسیعی از کالاها

استراتژیک می‌نامند، فارغ از نارضایتی‌های تاریخی که روابط چین با برخی قدرت‌های دیگر را پیچیده می‌کند، پرورش داده‌اند.

مشارکت استراتژیک جامع:

نقطه عطف این رابطه، سفر رسمی رئیس جمهور شی جین پینگ به تهران در سال ۲۰۱۶ بود، زمانی که دو کشور یک همکاری جامع استراتژیک را اعلام کردند. این نشان دهنده تعهد سطح بالا به همکاری بلندمدت در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و دفاعی بود. در مارس ۲۰۲۱، چین و ایران یک توافق‌نامه همکاری ۲۵ ساله گسترده امضا کردند که اغلب به عنوان نقشه راهی برای سرمایه‌گذاری‌های عظیم چین (به طور بالقوه ۴۰۰ میلیارد دلار) در زیرساخت‌ها و انرژی ایران در ازای عرضه مداوم نفت ایران توصیف می‌شود. در حالی که بسیاری از جزئیات مبهم باقی مانده است، این توافق‌نامه با پیش‌بینی پروژه‌های جدید حمل و نقل و انرژی، صراحتاً ایران را با ابتکار کمربند و جاده چین (BRI) مرتبط می‌کند. رهبران چین این را به عنوان یک تغییر استراتژیک در جهت‌گیری ایران از غرب به شرق مورد ستایش قرار دادند و نقش

تهران، پکن را به عنوان یک متحد همه‌جانبه و منبع تسکین اقتصادی در بحبوحه تحریم‌های ایالات متحده می‌بیند. ابراهیم رئیسی، دوستی با چین را «درختی که» با ریشه‌های عمیق خوانده و قول داده بود که همکاری‌های استراتژیک با پکن را بی‌وقفه گسترش دهد.



۲) که توسط چین تهیه شده بود، در اواخر دهه ۱۹۸۰ توسط ایران برای تهدید کشتیرانی در خلیج فارس مستقر شدند. در سال‌های اخیر، انتقال اسلحه به دلیل تحریم‌های سازمان ملل که اکنون منقضی شده‌اند و تمایل چین به عدم تحریک آشکار غرب محدود شده بود. با این حال، گزارش‌های اطلاعاتی نشان می‌دهد که نهادهای چینی به تدریج فناوری‌های دو منظوره و حتی قطعات موشکی را به ایران ارائه داده‌اند. رزمایش‌های مشترک دریایی و پهلوگیری‌های بندری انجام شده، نشان دهنده افزایش همکاری‌های دفاعی است. علاوه بر این، ایران در سال ۲۰۲۳ به عنوان عضو کامل سازمان همکاری شانگهای (SCO) پذیرفته شد که باعث ارتقای روابط استراتژیک می‌شود. از نظر ژئوپلیتیکی، ایران به عنوان یک شریک همفکر که در مقابل اتحادیه‌های ایالات متحده در خاورمیانه موازنه ایجاد می‌کند، به منافع چین خدمت می‌کند. تحلیلگران خاطرنشان می‌کنند که حمایت پکن از تهران تا حدی با هدف تضعیف نفوذ ایالات متحده در منطقه است. به طور خلاصه، روابط چین و ایران با تعمیق اعتماد استراتژیک و منافع مشترک در یک نظم چندقطبی مشخص می‌شود، حتی اگر چین با دقت میزان حمایت خود را برای جلوگیری از درگیری در درگیری‌های ایران تنظیم کند.

روابط چین و اسرائیل: مروری تاریخی و پویایی‌های مدرن

برخلاف روابط چین با ایران، رابطه رسمی چین با اسرائیل نسبتاً جوان است. روابط دیپلماتیک

طرح تنوع بخشی به منابع نفتی خود و گسترش طرح یک کمربند، یک جاده به خاورمیانه می‌داند.

همکاری‌های دیپلماتیک و امنیتی:

از نظر سیاسی، پکن و تهران اغلب خود را در مخالفت با سلطه ایالات متحده در یک صف می‌بینند. چین به طور معمول از مواضع ایران در مجامع بین‌المللی در مورد حاکمیت و تحریم‌ها حمایت می‌کند. به عنوان مثال، نمایندگان چین تحریم‌های یکجانبه ایالات متحده علیه ایران را به عنوان نقض قوانین بین‌المللی محکوم کرده‌اند. پکن همچنین به طور مداوم از مذاکره بر سر برنامه هسته‌ای ایران به جای اجبار حمایت کرده و نقشی سازنده در مذاکرات چندجانبه‌ای که منجر به برجام در سال ۲۰۱۵ شد، ایفا کرده است. روابط امنیتی بین چین و ایران، اگرچه یک اتحاد رسمی نیست، اما با فروش اسلحه و تبادلات نظامی تقویت می‌شود. در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، چین سلاح‌های متعارف، از جمله هواپیماهای جنگنده و موشک‌های ضد کشتی را به ایران عرضه کرد و قابلیت‌های دفاعی ایران را افزایش داد. به طور قابل توجه، موشک‌های ضد کشتی کرم ابریشم (HY-

- محصولات تولیدی چین و خدمات زیرساختی را در ازای هیدروکربن‌ها و مواد معدنی ایران - مبادله می‌کنند. تجارت دوجانبه در قرن بیست و یکم به طور قابل توجهی رشد کرده است. ایران همچنین در برنامه‌های چین برای اتصال زمینی نقش دارد. یکی از پروژه‌های شاخص مورد بحث، راه آهن سریع‌السیری است که تهران را به مشهد متصل می‌کند؛ مسیری که در نهایت می‌تواند از طریق آسیای میانه به چین متصل شود. چنین پروژه‌هایی منافع دوجانبه چین را نشان می‌دهد؛ تأمین کربیدورهای حمل و نقل و تقویت نقش ایران به عنوان یک مرکز ترانزیت بین آسیا و خاورمیانه. با این حال، وعده کامل این مشارکت ۲۵ ساله هنوز محقق نشده است. شرکت‌های چینی به دلیل خطرات مالی مرتبط با تحریم‌های ایران محتاط هستند. البته سرمایه‌گذاری‌های کوچک‌تر پیشرفت کرده‌اند. به عنوان مثال، شرکت‌های چینی به توسعه بنادر و مناطق تولیدی ایران کمک کرده‌اند. بنابراین، بخش اقتصادی این مشارکت بر ارتباطات بلندمدت و معاملات انرژی متمرکز است که چین آن را بخشی از

رسمی در ژانویه ۱۹۹۲ برقرار شد. در طول جنگ سرد، جمهوری خلق چین فاصله خود را از اسرائیل حفظ کرد و در عوض با آرمان‌های اعراب و فلسطین همسو شد. نکته قابل توجه این است که اسرائیل، پیش از دیگر کشورهای خاورمیانه، جمهوری خلق چین را در اوایل سال ۱۹۵۰ به رسمیت شناخته بود، اما پکن به دلیل همسویی اسرائیل با بلوک ایالات متحده در آن دوران، اقدام متقابلی نکرد. تنها پس از پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بود که روابط چین و اسرائیل به سرعت گرم شد. حتی قبل از سال ۱۹۹۲، تماس‌های پنهانی بینشان وجود داشت: اسرائیل در دهه ۱۹۸۰ برخی از فناوری‌های نظامی را در اختیار چین قرار داد و در نیازهای چین و دوری او از مسکو دنبال فرصت می‌گشت. پس از عادی‌سازی روابط در سال ۱۹۹۲، این رابطه در جبهه‌های اقتصادی و فناوری به سرعت شکوفا شد. مسیری که اغلب به عنوان یک «عاشقانه» یا حتی به قول بنیامین نتانیاهو: «ازدواجی که در آسمان‌ها نوشته شده» توصیف می‌شود. سفر رسمی نتانیاهو در سال ۲۰۱۷ به پکن نقطه اوجی را در روابط رقم زد زیرا دو کشور توافق کردند روابط را به یک «مشارکت جامع نوآورانه» ارتقا دهند و بر همکاری در نوآوری و تحقیق و توسعه در فناوری پیشرفته تأکید کنند. در واقع، تا اواخر دهه ۲۰۱۰، چین به سومین شریک تجاری بزرگ اسرائیل در سطح جهان و بزرگترین شریک تجاری در آسیا تبدیل شده بود. تجارت دوجانبه از ۵۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۲ به بیش از ۱۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۳ افزایش یافت و در حدود سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۲۲ براساس محاسبات مختلف به بالاترین رکورد یعنی بین ۱۷ تا ۲۱ میلیارد دلار رسید. این افزایش بیشتر ناشی از واردات اسرائیل از چین بود که در دهه منتهی به ۲۰۲۲ بیش از دو برابر شد.

همکاری اقتصادی و فناوری:

روابط اقتصادی بر دو ستون اصلی استوار است: تجارت کالا و روابط سرمایه‌گذاری نوآورانه. چین طیف وسیعی از محصولات مصرفی و صنعتی را به اسرائیل صادر می‌کند، در حالی که اسرائیل کالاهای فناوری‌محور مانند الکترونیک، داروسازی و فناوری کشاورزی را به چین صادر می‌کند. نکته قابل توجه این است که چین بازار قابل توجهی برای فناوری پیشرفته و نوآوری اسرائیل است. در طول ۱۵ سال گذشته، شرکت‌ها و صندوق‌های پیشروی چینی - از غول‌های فناوری مانند علی‌بابا و لنوو گرفته تا شرکت‌های دولتی - در شرکت‌های اسرائیلی سرمایه‌گذاری کرده و مراکز تحقیق و توسعه مشترک راه‌اندازی کرده‌اند. سرمایه‌گذاری چین در اسرائیل بین سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۲۰ افزایش یافته است و به شدت اکوسیستم استارت‌آپی و فناوری را هدف قرار داده است. این امر توسط چارچوب‌هایی مانند کمیته مشترک همکاری‌های نوآورانه اسرائیل و چین (تأسیس ۲۰۱۵) در زمینه‌هایی مانند هوش مصنوعی، امنیت سایبری، تجهیزات پزشکی و کشاورزی متمرکز بوده است. شرکت‌های اسرائیلی از سرمایه و دسترسی به بازار چین استقبال کرده و چین را فرصتی بزرگ برای افزایش فعالیت می‌دانند. به موازات آن، شرکت‌های ساختمانی چینی قراردادهای بزرگ زیرساختی را در اسرائیل به دست آورده‌اند و اسرائیل را به عنوان یک اقتصاد توسعه‌یافته که میزبان پروژه‌های زیرساختی متعدد چینی است، به یک استثنای تبدیل کرده‌اند. به عنوان

مثال، شرکت‌های دولتی چین ترمینال‌های بندری جدیدی را در حيفا و اشدود ساخته و اکنون اداره می‌کنند و ظرفیت تجارت دریایی اسرائیل را افزایش می‌دهند. شرکت‌های چینی همچنین در حال حفر تونل برای راه‌آهن سبک تل‌آویو، ساخت نیروگاه‌ها و بزرگراه‌ها در اسرائیل هستند. این پروژه‌ها اغلب با چشم‌انداز BRI مرتبط هستند؛ چراکه موقعیت استراتژیک اسرائیل، مسیرهای تجاری مدیترانه را به آسیا متصل می‌کند و آن را به نقطه‌ای مورد توجه برای برنامه‌های اتصال چین تبدیل کرده است. همانطور که وزیر سابق حمل و نقل، میرواف میکائلی، در مراسم افتتاحیه بندر حيفا در سال ۲۰۲۱ گفت، بندر جدید ساخته شده توسط چین «دروازه جدیدی را به جهان گشود» و توسعه اسرائیل را تسریع خواهد کرد. تا اوایل دهه ۲۰۲۰، چین پس از ایالات متحده دومین شریک تجاری بزرگ اسرائیل بود و بیش از ۳۰ شرکت چینی در اسرائیل فعالیت می‌کردند.

علیرغم این روندهای مثبت، محدودیت‌ها و اصطکاک‌هایی نیز وجود داشته است. ایالات متحده به طور فزاینده‌ای نسبت به نقش چین در اقتصاد اسرائیل، به ویژه در بخش‌های حساس، محتاط شده است. نگرانی‌های استراتژیک آمریکا باعث شد اسرائیل در حدود سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۲۰، بررسی دقیق‌تری از سرمایه‌گذاری‌های چین در زیرساخت‌های پیشرفته و حیاتی انجام دهد. به عنوان مثال، در اثر فشار ایالات متحده، اسرائیل یک مکانیسم بررسی برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی ایجاد کرد و طبق گزارش‌ها، شرکت‌های مخابراتی چینی را از ساخت شبکه 5G خود حذف کرد. معاملات زیرساختی بر سر و صد مانند عملیات بندر حيفا توسط گروه بندر بین‌المللی شانگهای، به دلیل نزدیکی شرکت‌های چینی به تأسیسات مورد استفاده نیروی دریایی ایالات متحده، اعتراضات امنیتی ایالات متحده را برانگیخت. در نهایت اسرائیل مجبور شد یک عمل متعادل‌سازی دشوار انجام دهد. استقبال از تجارت و فناوری چین و در عین حال اطمینان دادن به متحد آمریکایی خود مبنی بر اینکه روابط با پکن امنیت اسرائیل یا منافع ایالات متحده را به خطر نمی‌اندازد. این نگرانی تا حدودی شور و شوق «ازدواج» را در سال‌های اخیر کاهش داده است و رشد روابط را از سال ۲۰۲۳ به دلیل تنش‌های ژئوپلیتیک کاهش داده است.

جنبه‌های دیپلماتیک و امنیتی:

از نظر دیپلماتیک، موضع چین در مناقشه اسرائیل و فلسطین اغلب آن را در تضاد با اسرائیل قرار داده است. پکن به طور سنتی از حق تعیین سرنوشت فلسطین در سازمان ملل متحد حمایت کرده است و در مجامع سازمان ملل در مورد مسائلی مانند شهرک‌سازی‌ها و غزه، پیوسته علیه اسرائیل موضع گرفته است. به عنوان مثال، چین از قطعنامه تاریخی ۳۳۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۷۵ (معادل دانستن صهیونیسم با نژادپرستی) حمایت کرد و اخیراً، در سال ۲۰۲۳، چین خواستار آتش‌بس در غزه و انتقاد از اقدامات نظامی اسرائیل در آنجا شد. این مواضع از اصول چین در مورد حاکمیت دولت و میراث همبستگی جهان سوم ناشی می‌شود که باعث تأثیر منفی روی افکار عمومی اسرائیلی‌ها بوده است. یک نظرسنجی افکار عمومی در سال ۲۰۲۴ نشان داد که اکثر اسرائیلی‌ها چین را کشوری متخاصم یا غیردوستانه می‌دانند که

نشان‌دهنده وخامت احساسات عمومی پس از وقایعی مانند جنگ حماس و اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۳ است. در حوزه امنیتی، همکاری نظامی مستقیم بین چین و اسرائیل به دلیل وتوهای ایالات متحده محدود شده است. در دهه ۱۹۹۰، اسرائیل منبع قابل توجهی از فناوری نظامی برای چین بود. طبق گزارش‌ها، این کشور بیش از ۴ میلیارد دلار سلاح و تجهیزات ارتقاء یافته به چین فروخته و به ارتش آزادی‌بخش خلق چین در زمینه سیستم‌هایی مانند الکترونیک هوایی هواپیما و فناوری ضد موشکی کمک کرده است. این همکاری پنهانی پس از مداخله ایالات متحده برای لغو معاملات بزرگی مانند فروش سیستم رادار فالكون آواکس در سال ۲۰۰۰ متوقف شد. اختلاف بعدی در سال ۲۰۰۵ بر سر پهپادهای هارپی که اسرائیل به چین فروخته و سعی در سرویس‌دهی آنها داشت باعث شکاف‌های دیپلماتیک شد. اسرائیل تحت فشار ایالات متحده مجبور به عقب‌نشینی از توافقات شد و چین ناراضی شدیدی خود را ابراز کرد. از آن زمان، اسرائیل تا حد زیادی از انتقال تسلیحات پیشرفته به چین خودداری کرده است. تبادلات امنیتی امروزه حداقلی است و به گفتگوهای گاه به گاه ضدتورپسم یا آموزش پلیس محدود می‌شود. اعتماد استراتژیک در سطح بالا نیز وجود ندارد. اسرائیل اساساً با واشنگتن همسو است و چین روابط دفاعی خود را با دشمنان اسرائیل همچون ایران و سوریه حفظ می‌کند.

در سال ۲۰۱۷، چین یک «رویکرد دوگانه» را پیشنهاد داد که برای رسیدگی به امنیت اسرائیل و تشکیل کشور فلسطین، پیشنهاد میزبانی مذاکرات صلح را مطرح می‌کرد. ابتکاری که تلاش پکن برای دیده شدن به عنوان یک صلح‌طلب بی‌طرف را نشان می‌داد. با این حال، اسرائیل با توجه به همکاری موازی چین با ایران، نسبت به پیشنهاد‌های دیپلماتیک چین تردید داشت. تا سال ۲۰۲۵، فشار خواسته‌های استراتژیک ایالات متحده، گرایش چین به سمت روایت فلسطینی/ایرانی و همسو شدن اسرائیل با واشنگتن، شراکتی را که زمانی بسیار خوش‌بینانه بود، تعدیل کرد.

موضع چین در طول جنگ اسرائیل و ایران در سال ۲۰۲۵

وقتی در ژوئن ۲۰۲۵ جنگ آشکاری بین اسرائیل و ایران در گرفت، واکنش چین با دقت سنجیده شد، اما به دلیل گرایش آشکار آن به سمت دفاع از حاکمیت ایران قابل توجه بود. واکنش فوری پکن، محکوم کردن حملات هوایی اولیه اسرائیل به ایران بود. در جلسه اضطراری شورای امنیت سازمان ملل که در ۱۳ ژوئن تشکیل شد، نماینده دائم چین، سفیر فو کونگ، «نقض حاکمیت، امنیت و تمامیت ارضی ایران توسط اسرائیل را به شدت محکوم کرد» و از اسرائیل خواست «تمام اقدامات نظامی پرخطر» را متوقف کند. او نسبت به هرگونه تشدید بیشتر درگیری هشدار داد و اظهار داشت که چین «مخالف تشدید تضادها و گسترش درگیری‌ها است». این محکومیت قاطع، که ظرف چند ساعت پس از حملات صورت گرفت، یکی از آشکارترین سرزنش‌های بین‌المللی از عملیات اسرائیل بود. نکته قابل توجه این است که بیانیه شورای امنیت سازمان ملل متحد چین، انتقاد خود را با هیچ‌گونه انتقاد معادلی از تلاقی موشکی ایران متعادل نکرد

سفر رسمی نتانیاهو در سال ۲۰۱۷ به پکن نقطه اوجی را در روابط رقم زد زیرا دو کشور توافق کردند روابط را به یک «مشارکت جامع نوآورانه» ارتقا دهند و بر همکاری در نوآوری و تحقیق و توسعه در فناوری پیشرفته تأکید کنند. در واقع، تا اواخر دهه ۲۰۱۰، چین به سومین شریک تجاری بزرگ اسرائیل در سطح جهان و بزرگترین شریک تجاری در آسیا تبدیل شده بود.

در عوض، مقامات چینی بر موضع ایران مبنی بر دفاع از خود تأکید کردند. چین ضمن دعوت به خویشتننداری، به طور ضمنی حق ایران برای پاسخ به تجاوز اسرائیل را به رسمیت شناخت. چنین موضعی در تضاد با پایتخت‌های غربی بود که حملات موشکی ایران را محکوم می‌کردند. عدم تمایل پکن به انتقاد از تهران، گرایش‌های استراتژیک آن را برجسته می‌کند.

چین در بیانیه‌های دیپلماتیک خود در طول بحران، پیوسته خواستار آتش‌بس فوری و بازگشت به گفتگو بود. فرستادگان چین بر نگرانی خود مبنی بر تبدیل شدن جنگ به یک آتش‌سوزی گسترده‌تر منطقه‌ای تأکید کردند. یکی از نگرانی‌های اصلی چین، تأثیر این جنگ بر مسئله هسته‌ای ایران بود. فو کونگ، سفیر چین، به سازمان ملل گفت که چین «عمیقاً نگران» است که این خصومت‌ها، مذاکرات شکننده در مورد احیای توافق هسته‌ای را از مسیر خود خارج کند. در واقع، ششمین دور مذاکرات آمریکا و ایران که قرار بود اواسط ژوئن ۲۰۲۵ برگزار شود، به دلیل وقوع جنگ لغو شد. چین علناً از این شکست دیپلماتیک ابراز تاسف کرد، چرا که همواره از یک راه‌حل مذاکره‌ای برای برنامه هسته‌ای ایران حمایت کرده بود. سخنگویان وزارت امور خارجه در پکن از همه طرف‌ها خواستند که حداقل خویشتننداری را نشان دهند، از هدف قرار دادن غیرنظامیان خودداری کنند و از قوانین بین‌المللی پیروی کنند. با این حال، درخواست‌های چین کاملاً بی‌طرفانه نبود. بیانیه‌های پکن اقدامات اسرائیل را به عنوان عامل آغاز جنگ برجسته کرد و از مقصر دانستن واکنش ایران خودداری کرد. رسانه‌های دولتی چین حتی خاطرنشان کردند که چین در میان قدرت‌های بزرگ، در تأیید آشکار حق ایران برای تلافی در دفاع از خود، منحصر به فرد است.

در سازمان ملل متحد، چین (در کنار روسیه) برای جلوگیری از هرگونه قطعنامه علیه ایران تلاش کرد. هنگامی که برخی از اعضای غربی پیش‌نویسی را برای محکوم کردن «تجاوز» ایران ارائه کردند، چین تهدید به وتو کرد و اصرار داشت که هرگونه بیانیه شورای امنیت باید حمله «تحریک‌آمیز» اولیه اسرائیل به خاک ایران را نیز در نظر بگیرد. طبق گزارش‌های مطبوعاتی، سفیر پکن در سازمان ملل استدلال کرد که حمله اسرائیل علت اصلی درگیری بوده و بنابراین باید محکوم شود. این نشان‌دهنده موضع دیرینه چین در مورد درگیری‌های بین‌المللی است؛ دفاع قاطع از حاکمیت دولت و مخالفت با استفاده پیشگیرانه از زور.

از نظر منطقه‌ای، چین دیپلماسی آرامی را با کشورهای کلیدی خاورمیانه در پیش گرفت. با توجه به روابط نزدیک پکن با عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس، مقامات چینی با این کشورها در مورد کاهش تنش مشورت کردند. چین در سال ۲۰۲۳ میانجیگری عربستان سعودی و ایران را بر عهده داشت و به این ترتیب از نظر کشورهای خلیج فارس به عنوان میانجی اعتبار یافت. طبق گزارش‌ها، وانگ یی، وزیر امور خارجه چین، با همتایان خود در ریاض و ابوظبی صحبت کرده تا پیام‌هایی را که ایران و اسرائیل را به کناره‌گیری ترغیب می‌کند، هماهنگ کند. پکن در حالی که مستقیماً بین طرفین درگیر میانجیگری نمی‌کرد (چین نفوذ مستقیمی بر تصمیمات نظامی اسرائیل ندارد)، از هرگونه تلاش میانجیگرانه

بین‌المللی حمایت کرد. به عنوان مثال، هنگامی که روسیه پیشنهاد میانجیگری برای پایان دادن به جنگ را مطرح کرد - ایده‌ای که طرف آمریکایی در اواخر ژوئن با احتیاط از آن استقبال کرد - چین موافقت خود را ابراز کرد و نشان داد که مشارکت در یک مکانیسم صلح چندجانبه را «به طور مثبت» بررسی خواهد کرد.

خلاصه اینکه، در طول جنگ اسرائیل و ایران در سال ۲۰۲۵، چین خود را به عنوان منتقد سرسخت تهاجم اسرائیل، مدافع حاکمیت ایران و طرفدار آتش‌بس فوری و از سرگیری مذاکرات معرفی کرد. این کشور برخلاف حمایت بی‌چون و چرای ایالات متحده از اسرائیل، پیام‌های خود را با دقت با روسیه و بخش عمده‌ای از کشورهای جنوب جهان هماهنگ کرد. این موضع توسط ناظران به عنوان بخشی از «بازی قدرت» چین در خاورمیانه گسترده‌تر - که پکن را به عنوان وزنه تعادل در برابر دستور کار منطقه‌ای واشنگتن قرار می‌دهد - مورد توجه قرار گرفت. نحوه برخورد پکن با بحران یعنی محکوم کردن اسرائیل، امتناع از محکوم کردن ایران و درخواست مذاکره، نمونه‌ای از اقدام متعادل دیپلماتیکی بود که پکن به دنبال حفظ آن است.

نتیجه‌گیری: قانون تعادل چین بر سر دوراهی

جنگ اسرائیل و ایران در سال ۲۰۲۵، پیچیدگی و شکنندگی حضور رو به رشد چین در خاورمیانه را برجسته کرده است. پکن که مدت‌ها به سیاست عدم مداخله، تعامل اقتصادی و ابهام استراتژیک متعهد بوده، اکنون خود را در حال حرکت در منطقه‌ای حساس می‌بیند که در آن بی‌طرفی همیشه ممکن نیست و سکوت را می‌توان به عنوان همدستی تعبیر کرد. با تعمیق روابط با تهران و تل‌آویو - که هر دوازده استراتژیک مهم اما اساساً مخالف یکدیگر هستند - تلاش چین برای قرار دادن خود به عنوان یک نیروی ثبات‌بخش با فشار بی‌سابقه‌ای روبرو است.

واکنش چین به این درگیری، محاسبات استراتژیک اصلی آن را آشکار کرده است. پکن با محکوم کردن اقدامات اسرائیل و تأیید حق حاکمیت ایران برای تلافی، اولویت خود را برای حاکمیت ملی، همسویی با هنجارهای غیرغربی و ناامیدی دیرینه خود از یکجانبه‌گرایی غرب نشان داده است. با این حال، چین از همسویی آشکار نظامی یا سیاسی با ایران خودداری کرده و کانال‌های اقتصادی باز با اسرائیل را حفظ کرده و نقش خود را به دیپلماسی، عملیات تخلیه چینی‌ها و موقعیت‌یابی در سطح سازمان ملل محدود کرده است. این نشان‌دهنده تمایل پکن برای جلوگیری از درگیری مستقیم در جنگ‌های منطقه‌ای و در عین حال حفظ کریدرهای انرژی، منافع تجاری و جاه‌طلبی‌های گسترده‌تر طرح کمربند و جاده (BRI) است.

با این حال، جنگ، فضا را برای تعامل متوازن تنگ‌تر کرده است. برداشت اسرائیلی‌ها از چین به طور قابل توجهی بدتر شده است، زیرا احساسات عمومی و نخبگان، موضع پکن را به طور نامتناسبی مطلوب ایران و خصمانه با نگرانی‌های امنیتی اسرائیل می‌داند. همزمان، رهبری ایران، چین را به عنوان یک شریک ارزشمند در موضع ضد تحریم خود و چرخش به سمت اتحاد‌های اوراسیا می‌بیند. با این حال، تهران نیز از محدودیت‌های چین آگاه است. در این

محیط، توانایی چین برای ایفای نقش به عنوان یک میانجی معتبر یا حتی به عنوان یک طرف گفتگوی پذیرفته شده بین طرفین متخاصم نامشخص است.

به طور گسترده‌تر، این بحران محدودیت‌های دکتترین سیاست خارجی چین را در جهان پسا تک‌قطبی که به دنبال شکل‌دهی آن است، روشن می‌کند. پکن با گسترش نفوذ جهانی خود، نمی‌تواند به طور نامحدود به ابزارهای اقتصادی و تعهدات لفظی به چندجانبه‌گرایی تکیه کند. بازیگران منطقه‌ای در خاورمیانه خواستار چیزهای بیشتری هستند؛ مواضع واضح‌تر، تعهدات عمیق‌تر و کمک‌های ملموس به ثبات. نقش چین در سال ۲۰۲۳ در میانجیگری برای توافق عادی‌سازی روابط عربستان و ایران، انتظارات را مبنی بر اینکه می‌تواند نقش سازنده‌ای داشته باشد را در جاهای دیگر ایفا کند، افزایش داد. با این حال، جنگ ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که میانجیگری در مناقشات داغ‌شامل متحدان ایالات متحده، بازیگران غیردولتی و نگرانی‌های هسته‌ای، امری بسیار دشوارتر است. امری که ممکن است پکن زیرساخت‌های دیپلماتیک یا سرمایه سیاسی لازم برای آن را نداشته باشد.

با این وجود، این جنگ می‌تواند به عنوان کاتالیزوری برای تکامل عمل کند. چین با دفاع از حاکمیت ایران در عین تشویق خویشتن‌داری، نشان داده است که می‌تواند رهبری هنجاری متمایز از همسویی واشنگتن با اسرائیل را به نمایش بگذارد. این موضع با بسیاری از کشورهای جنوب جهان که چین را وزنه تعادلی در برابر استاندادهای دوگانه غرب می‌بینند، طنین‌انداز است. اگر پکن بتواند این راه یک دیدگاه منطقه‌ای منسجم مرتبط با چندقطبی بودن، توسعه مشترک و گفتگوهای امنیتی فراگیر تبدیل کند، در واقع ممکن است به عنوان یک بازیگر معتبر بلندمدت در شکل‌دهی به نظم منطقه‌ای ظاهر شود. اما انجام این کار به چیزی بیش از دیپلماسی واکنشی نیاز دارد؛ این امر مستلزم تعامل پایدار، نوآوری نهادی و ریسک‌پذیری استراتژیک است.

در تحلیل نهایی، جنگ اسرائیل و ایران، جاه‌طلبی‌ها و تناقضات دوگانه استراتژی خاورمیانه‌ای چین را آشکار کرده است. این کشور به دنبال حضور در همه جا - شریک اقتصادی، میانجی دیپلماتیک و قدرت هنجاری - است، اما در عین حال در همه جا بی‌طرف باقی می‌ماند. با تشدید خطوط گسل منطقه، این وضعیت ممکن است ناپایدار باشد. اینکه آیا پکن می‌تواند رویکرد خود را بدون تضعیف اعتماد به سختی به دست آمده به تهران، از دست دادن جایگاه استراتژیک در تل‌آویو یا برانگیختن واکنش شدید واشنگتن، مجدداً تنظیم کند، مرحله بعدی حضور آن در خاورمیانه را تعریف خواهد کرد. مسیر پیش رو نه تنها به تعادل، بلکه به جسارت نیز نیاز دارد و تمایل به پذیرش این نفوذ، هزینه‌هایی را به همراه خواهد داشت.

جنگ اسرائیل و ایران در سال ۲۰۲۵، پیچیدگی و شکنندگی حضور رو به رشد چین در خاورمیانه را برجسته کرده است. پکن که مدت‌ها به سیاست عدم مداخله، تعامل اقتصادی و ابهام استراتژیک متعهد بوده، اکنون خود را در حال حرکت در منطقه‌ای حساس می‌بیند که در آن بی‌طرفی همیشه ممکن نیست و سکوت را می‌توان به عنوان همدستی تعبیر کرد.



عبور از خطوط گسل ژئوپلیتیک

خط پکن-تهران

THE CHINA ACADEMY

در بحبوحه فشار حداکثری آمریکا بر ایران برای مسدود کردن مسیر دستیابی به سلاح هسته‌ای و حملات هوایی اسرائیل، یک قطار باری، بی سر و صدا، از چین به یک بندر خشک در نزدیکی تهران رسید و اولین محموله را از طریق پروژه جدید کریدور ریلی چین-ایران تحویل داد. این قطار مسافت ۱۰,۴۰۰ کیلومتری را از شهر شیآن چین در امتداد یک کریدور تجاری پیموده بود که هدف آن کاهش چشمگیر زمان تحویل به ۱۵ روز، در مقایسه با ۳۰ تا ۴۰ روز از مسیر دریایی است.

این یک مسیر بلندپروازانه است که از قزاقستان، ازبکستان و ترکمنستان عبور می‌کند و ممکن است در نهایت به آفریقا، کشورهای ساحلی خلیج فارس و اروپا نیز متصل شود. این کریدور ریلی نشان‌دهنده تعمیق روابط چین و ایران در میانه یک محیط ژئوپلیتیک در حال گسستن و پیچیده است.

راه‌اندازی این کریدور در حالی صورت می‌گیرد که طبق گزارش‌ها، ایالات متحده در حال بررسی رهگیری و بازرسی تانکرهای نفتی ایران در دریا برای قطع فروش نفت این کشور است. برای آمریکا و اسرائیل که جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران را یک تهدید وجودی می‌دانند، ادغام عمیق‌تر تهران در زیرساخت‌های اوراسیایی نگران‌کننده است. این امر به ایران امکان می‌دهد تا تحریم‌ها را دور بزند، نفوذ منطقه‌ای خود را تقویت کند و به اهداف گسترده‌تر خود، از جمله برنامه هسته‌ای مناقشه‌برانگیزش، دست یابد.

این مسیر زمینی به ایران اجازه می‌دهد تا به صادرات نفت و مواد معدنی خود به چین و بازارهای دیگر ادامه دهد. ایران با تنوع بخشیدن به مسیرهای تجاری و تعمیق روابط با شرکای اوراسیایی،

تاب‌آوری اقتصادی خود

را افزایش داده

و اتکای

خود به

کانال‌های آسیب‌پذیر دریایی، از جمله تنگه هرمز، یکی از مهم‌ترین گلوگاه‌های ترانزیت نفت جهان را کاهش می‌دهد.

این کریدور ایران را به عنوان یک قطب ترانزیتی مرکزی معرفی می‌کند. ایران با ادغام راه‌آهن در شبکه‌های زمینی و دریایی، قصد دارد چین و آسیای مرکزی را از طریق ترکیه به اروپا متصل کند.

ضرورت یافتن مسیرهای تجاری جایگزین از اواخر سال ۲۰۲۳ و بعد از آغاز حملات انصارالله یمن به کشتی‌های تجاری در دریای سرخ افزایش یافته است. با انحراف مسیر کشتی‌ها توسط شرکت‌های کشتیرانی و افزایش هزینه‌ها، مسیرهای زمینی اوراسیایی جذابیت بیشتری پیدا کرده‌اند.

اما اکنون، با درگیر شدن اسرائیل و ایران در حملات تلافی‌جویانه، بهره‌برداری از کریدور ریلی چین-ایران با اختلالاتی روبرو است.

در سطح جهانی، این پروژه دارای وزن استراتژیک عمیقی است. به طور مشخص، این کریدور محور چین-ایران را تقویت می‌کند. از دید واشنگتن و متحدانش، این کریدور می‌تواند قدرت چانه‌زنی ایران را در هرگونه مذاکره هسته‌ای افزایش دهد. این کریدور با نهادینه کردن زیرساخت‌های مقاوم در برابر تحریم و تثبیت نقش ایران به عنوان شریک استراتژیک چین در غرب آسیا، نقش زیرساخت‌های حمل و نقل را به عنوان ابزاری برای مقاومت ژئوپلیتیک برجسته می‌کند.

از دید پکن، این کریدور نشان‌دهنده روابط مستحکم‌تر با تهران است. در سال ۲۰۱۶، ایران یادداشت تفاهم ابتکار «کمربند و راه» را امضا کرد و در سال ۲۰۲۱، دو کشور یک توافق همکاری ۲۵ ساله امضا کردند که انتظار می‌رود سرمایه‌گذاری‌های چین در آن به ۴۰۰ میلیارد دلار برسد. تجارت چین و ایران در حال رونق بوده و سال گذشته به ۱۳۰۳۷ میلیارد دلار رسید.

این کریدور تجاری، تجارت سریع‌تر با آسیای مرکزی، غرب آسیا و خلیج فارس را امکان‌پذیر می‌سازد و نفوذ ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک چین را در سراسر این مناطق تقویت می‌کند و همزمان ابتکار «کمربند و راه» را به پیش می‌برد. نکته مهم این است که این کریدور به کاهش خطرات امنیت انرژی چین و به اصطلاح حل «معمای مالاکا» کمک می‌کند. دوسوم تجارت دریایی چین و ۸۰ درصد از واردات نفت خام آن از طریق تنگه مالاکا، انجام می‌شود.

حمل و نقل زمینی نفت ایران کمک می‌کند وابستگی پکن به این تنگه کاهش یافته و زنجیره‌های تأمین پایدار را شکل دهد. این اقدام سلطه دریایی غرب را به چالش خواهد کشید. این کریدور معنایی فراتر از یک زیرساخت تجاری دارد و نقش یک شریان حیاتی

استراتژیک را بازی می‌کند.

اما پیش از شروع جنگ بین ایران و اسرائیل، موانع بزرگی وجود داشت. این مسیر برای دور زدن گلوگاه‌های دریایی تحت کنترل آمریکا طراحی شده است، اما حمل و نقل زمینی همچنان در معرض محدودیت‌های مالی قرار دارد. تراکنش‌های مرتبط با ایران همچنان با نظارت شدید روبرو هستند. موضوعی که تحریم‌های ماه گذشته وزارت خزانه‌داری آمریکا علیه شرکت‌های چینی مرتبط با نفت ایران، آن را نشان داد.

امنیت، یکی دیگر از نگرانی‌های کلیدی است. این کریدور ریلی از بخش‌هایی از آسیای مرکزی و غربی عبور می‌کند که مستعد بی‌ثباتی، درگیری و تروریسم هستند و آن را در برابر اختلال و خرابکاری هم از سوی شوراهای ماه‌خالی و هم نیروهای نیابتی خارجی آسیب‌پذیر می‌سازد. افزایش خطرات امنیتی و هزینه‌های سرسام‌آور بیمه ممکن است قابلیت اطمینان این مسیر را تضعیف کرده و استفاده تجاری گسترده‌تر از آن را محدود کند.

موانع فنی و لجستیکی نیز عملیات را پیچیده‌تر می‌کند. ظرفیت راه‌آهن برای حمل نفت خام در مقایسه با مسیرهای دریایی محدود است. از طرف دیگر عرض خطوط ریلی ایران و چین سازگار نیستند. خطوط ایران از عرض استاندارد ۱۴۳۵ میلی‌متر استفاده می‌کنند در حالی که آسیای مرکزی از عرض ۱۵۲۰ میلی‌متر بهره می‌برد. تنگنای دیگری شامل زیرساخت‌های ناهمگون، پروتکل‌های گمرکی ناهماهنگ و هماهنگی ضعیف نظارتی فرامرزی هم به زمان بر و پر هزینه‌تر شدن مسیرهای ریلی اضافه می‌شوند.

تعاملات دیپلماتیک اخیر نشان‌دهنده تعهد سیاسی رو به رشد برای حل این چالش‌ها است. نشست‌های سطح بالا، از جمله مشاوره کارشناسان در پکن در دسامبر گذشته و گردهمایی مقامات راه‌آهن ملی در تهران در ماه گذشته، نشان‌دهنده تلاش برای رسیدگی به نگرانی‌های فنی و لجستیکی است.

از نظر استراتژیک، این پروژه ایران را در ابتکار «کمربند و راه» پکن و شبکه‌های زیرساختی گسترده‌تر اوراسیا جای می‌دهد. مشارکت قوی‌تر چین ممکن است به نوسازی زیرساخت‌های ریلی ایران منجر شود و تهران را بیش از پیش با ابتکارهای منطقه‌ای پکن همسو کند. در سطح منطقه‌ای، این راه‌آهن با اتصال کشورهای آسیای مرکزی به بنادر ایران و کاهش اتکای آن‌ها به مسیرهای عبوری از روسیه اتصال‌پذیری آن‌ها را افزایش داده و جریان‌های تجاری را بازاریابی می‌کند. در بحبوحه تشدید رقابت استراتژیک چین و هند در سراسر ایران، آسیای مرکزی و غرب آسیا، این کریدور همچنین طرح‌های مورد حمایت هند مانند کریدور حمل و نقل بین‌المللی شمال-جنوب (INSTC) و کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا (IMEC) را به چالش می‌کشد.

کریدور ریلی چین-ایران به دنبال تعمیق روابط دوجانبه، تقویت اتصال منطقه‌ای و تغییر جهت جریان‌های تجاری از سیستم‌های تحت سلطه غرب است. موفقیت آن به هیچ وجه قطعی نیست، به ویژه اگر درگیری بین ایران و اسرائیل بیش از این تشدید شود. برای موفقیت این طرح چالش‌های ناشی از شکاف‌های زیرساختی، موانع لجستیکی و خطرات ژئوپلیتیک از جمله تحریم‌ها و تهدیدهای امنیتی باید برطرف شوند.





ایران چگونه موفق به شکار

رادارگریز F35 شد؟

کمین ایرانی، درس چینی

CHINA ACADEMY

راداری (RWR) مجهز بودند که می‌توانستند تشخیص دهند چه نوع راداری در حال ردیابی آن‌هاست. به محض اینکه رادار موشکی چین روشن می‌شد، ۲-۱ فوراً فرار می‌کرد.

پس از کشف این رفتار، اپراتورهای رادار چین شروع به ردیابی ۲-۱ با رادارهایی کردند که در فرکانس‌های متفاوتی کار می‌کردند. وقتی ۲-۱ به اندازه کافی نزدیک می‌شد، آن‌ها ناگهان رادار هدایت موشک را روشن کرده و ظرف هشت ثانیه شلیک می‌کردند. این روش زمان لازم برای واکنش خلبان‌ها را از بین می‌برد. در ۹ سپتامبر ۱۹۶۲، چین برای اولین بار با استفاده از این روش یک ۲-۱ را با موفقیت سرنگون کرد و این تاکتیک را برای سرنگونی سه فروند دیگر نیز تکرار کرد.

اکنون، ایران ادعا می‌کند که چهار فروند F-۳۵ را سرنگون کرده است. به نظر می‌رسد که تاریخ چین از قبل این درس را نشان داده است: آن‌هایی که برای زورگویی به ملت‌های دیگر به سلاح‌های پیشرفته تکیه می‌کنند، هرگز نباید انتظار داشته باشند که بی‌گزند بمانند.

همانطور که مائو تسه‌تونگ زمانی گفت: «سلاح عاملی مهم در جنگ است، اما عامل تعیین‌کننده نیست؛ این مردم هستند، نه اشیاء، که تعیین‌کننده‌اند.» و چین یک حکمت نظامی قدیمی‌تر نیز دارد که برخی کشورها خوب است در مورد آن تأمل کنند: هدف از جنگ باید پایان دادن به جنگ و آوردن صلح برای مردم باشد. در غیر این صورت، اگر برخی کشورها به اقدامات بی‌پروا ادامه دهند، نتیجه ناگزیر این خواهد بود: «کشوری هرچقدر هم بزرگ باشد، اگر جنگ طلب باشد، سرنواشی جز نابودی نخواهد داشت.»

توسط ناتو، سامانه‌های راداری یوگسلاوی عمدتاً خاموش ماندند تا توسط موشک‌های ضدرادار آمریکایی منهدم نشوند. در عوض، آن‌ها از دیده‌بان‌های بصری برای ردیابی هواپیماهای ناتو با چشم استفاده کردند. پس از شناسایی الگوهای پروازی ناتو، تیپ ۲۵۰ موشکی پدافند هوایی، یک کمین طراحی کرد. در ۲۷ مارس ۱۹۹۹، زمانی که یک هواپیمای آمریکایی به فاصله ۵ مایلی رسید، آن‌ها رادار خود را فعال کرده و روی هدف قفل کردند. ظرف ۱۷ ثانیه، نیروهای آماده یوگسلاوی شلیک کرده و اولین هواپیمای رادارگریز جهان F-۱۱۷ را با موفقیت سرنگون کردند.

دوم، چه F-۳۵ باشد و چه F-۲۲، همه جنگنده‌های رادارگریز یک ویژگی مشترک دارند؛ قابلیت‌های رادارگریزی آن‌ها بسته به زاویه، متفاوت است. آن‌ها از جلو بیشترین پنهان‌کاری را دارند، اما پهلوها و عقب، دارای سطح مقطع راداری (RCS) بزرگ‌تری هستند. بنابراین، اگر ایران منتظر می‌ماند تا F-۳۵ از بالای سرش عبور کند و سپس رادار خود را برای قفل کردن از پهلو یا عقب فعال می‌کرد، شانس موفقیت به طور قابل توجهی بالاتر می‌رفت.

این تاکتیک کمین‌محور برای اولین بار توسط ارتش چین در سال ۱۹۶۲ توسعه یافت. در آن زمان، ایالات متحده به تابه‌به با هواپیماهای شناسایی ۲-۱ کمک می‌کرد که در ارتفاعات بالا، فراتر از دسترس اکثر توپ‌های ضدهوایی پرواز کرده و به‌طور مکرر به حریم هوایی چین تجاوز می‌کردند. اگرچه ارتش آزادی‌بخش خلق چین (PLA) موشک‌های زمین به هوا در اختیار داشت، اما هواپیماهای ۲-۱ به گیرنده‌های هشدار

در ۱۶ ژوئن، معاون استاندار آذربایجان شرقی اعلام کرد که یک جنگنده F-۳۵ اسرائیلی بر فراز آسمان تبریز سرنگون شده است. ایران چگونه موفق به انجام این کار شد؟ رسانه ایرانی پرس تی‌وی جزئیات این عملیات را گزارش کرده است. اگر روایت آن‌ها دقیق باشد، تاکتیک مورد استفاده ارتش ایران همان تاکتیکی است که چین ۶۳ سال پیش برای سرنگونی هواپیماهای آمریکایی توسعه داده بود.

به گزارش پرس تی‌وی، در روز اول عملیات، اسرائیل جنگنده‌های F-۳۵ را برای هدف قرار دادن رادارهای پدافند هوایی ایران به کار گرفت. اگرچه اسرائیلی‌ها معتقد بودند که پدافند هوایی زمینی ایران را به‌طور کامل از کار انداخته‌اند، اما در واقعیت، بسیاری از سامانه‌های راداری اهداف کاذب (decoy) بودند که ایران عمدتاً برای گمراه کردن مستقر کرده بود تا اسرائیل را به یک حس امنیت کاذب برای عملیات‌های بعدی بکشاند. طی چند روز بعد، با آسوده‌خاطر شدن اسرائیلی‌ها، سامانه‌های راداری ایران ناگهان فعال شده و جنگنده F-۳۵ را غافلگیر کردند.

در این مرحله، ممکن است برخی بپرسند: آیا F-۳۵ یک جنگنده رادارگریز نیست؟ آیا قرار نیست توسط رادار غیرقابل شناسایی باشد؟ پاسخ در درک دو مفهوم اساسی نهفته است.

اول، هواپیماهای رادارگریز دارای قابلیت مشاهده‌پذیری کم (low-observable) هستند، نه اینکه کاملاً برای رادار نامرئی باشند. اگر به اندازه کافی نزدیک شوند یا اگر باند‌های راداری متعدد با هم کار کنند، شانس شناسایی و قفل کردن روی یک جنگنده رادارگریز وجود دارد.

به عنوان مثال، در جریان بمباران یوگسلاوی

«اکنون، ایران ادعا می‌کند که چهار فروند F-۳۵ را سرنگون کرده است. به نظر می‌رسد که تاریخ چین از قبل این درس را نشان داده است: آن‌هایی که برای زورگویی به ملت‌های دیگر به سلاح‌های پیشرفته تکیه می‌کنند، هرگز نباید انتظار داشته باشند که بی‌گزند بمانند. سلاح‌ها عامل مهمی در جنگ هستند، اما عامل تعیین‌کننده نیستند؛ عامل تعیین‌کننده مردم هستند، نه سخت‌افزار.»



پیش شماره پنجم-۴۱۴۴

۶۳

انرژی، پاشنه آشیل ارژدها در بحران خاورمیانه

ضررهای چینی

Forbes

وابستگی فزاینده چین به واردات انرژی از سراسر خاورمیانه، نه فقط ایران، ممکن است این کشور را به یکی از بزرگترین بازندگان درگیری بین اسرائیل و ایران تبدیل کند. چند سال پیش، به نظر می‌رسید که جایگاه چین در خاورمیانه امن است. پکن با موفقیت میانجیگری عادی‌سازی روابط بین عربستان سعودی و ایران را بر عهده گرفت و احتمال وسوسه‌انگیز یک توافق صلح غیرمنتظره و اعتبار دیپلماتیکی را که چین مدت‌ها به دنبال آن بود، ایجاد کرد. دامنه عظیم تقاضای چین برای نفت، آن را به بزرگترین مصرف‌کننده انرژی منطقه تبدیل کرد و اهرم نظری قابل توجهی ایجاد کرد. گروه‌های نیابتی و شبکه‌های نامتقارن ایران، نفوذ و ابزار قابل توجهی برای اقدام به شریک چینی داد. همزمان، روسای جمهور متوالی ایالات متحده در تأثیرگذاری بر تولید انرژی محلی شکست خوردند، در حالی که تولید انرژی داخلی آمریکا افزایش یافت و انگیزه‌های مداخله جویانه آمریکا را بیش از پیش کاهش داد.

معلوم شد که چنین موقعیتی آنطور که رئیس شی امیدوار بود، امن نبود. هژمونی دشوار است. چین دریافت‌هاست که به حاشیه راندن ژئوپلیتیک و رقابت‌های منطقه‌ای، آنها را به خطر می‌اندازد. نقاط بحرانی منطقه‌ای اکنون چین را در موقعیت دشواری قرار داده‌اند. چین باید بین خواسته‌های متقابلاً ناسازگار تعادل برقرار کند؛ صلح منطقه‌ای برای حفظ جریان صادرات، آروهای بازیگران ژئوپلیتیک نوظهور، تعهد ظاهری برای جلوگیری از استقرار نظامی برای جلب اعتماد به پکن توسط نهادهای رقیب.

تقاضای انرژی چین

شی جین پینگ امنیت انرژی چین را یکی از ارکان اصلی سیاست خود می‌داند. در ژانویه امسال، چین از اولین قانون سراسری انرژی خود با هدف هماهنگ‌سازی سیاست‌های محلی پراکنده به عنوان بخشی از دستور کار انرژی شی رونمایی کرد. این وسواس نسبت به انرژی دلیل سرمایه‌گذاری چین در بسیاری از پروژه‌های مرتبط با انرژی، از مواد معدنی حیاتی و وسایل نقلیه برقی گرفته تا راکتورهای هسته‌ای است. انرژی هم به عنوان ابزاری برای توسعه و هم به عنوان حوزه‌ای که چین می‌تواند در آن از رقبای غربی پیشی بگیرد و به عنوان یک اولویت امنیت ملی دیده می‌شود.

طبق ارزیابی شی، واردات انرژی چین یک نقطه ضعف ملی محسوب می‌شود و به همین دلیل باید به حاشیه رانده شود تا آسیب‌پذیری‌های ناشی از

وابستگی خارجی کاهش یابد. به عنوان مثال، چین تقریباً سه چهارم نفت خام خود را از خارج از کشور وارد می‌کند و بیش از ۴۳ درصد از نفت خامی که چین وارد می‌کند از خاورمیانه می‌آید. بیشتر این نفت باید از طریق یک تنگه کوچک که در معرض قطع شدن توسط نیروی دریایی است، وارد شود که فراتر از توانایی چین برای اعمال قدرت نظامی است. چین این را «معضل مالاکا» می‌نامد. این معضل مدت‌هاست که الهام‌بخش تلاش چین برای توسعه انرژی داخلی و ابتکارات بین‌المللی مانند بخش‌هایی از ابتکار کمربند و جاده بوده است.

در حالی که چین واقعاً در تلاش برای گذر از منابع هیدروکربنی، منابع انرژی آینده و جایگزین را پذیرفته است، اما گفتن چنین کاری آسان‌تر از انجام دادن آن است. سرمایه‌گذاری‌های پایدار در اشکال جایگزین تولید انرژی پرهزینه هستند و برای رسیدن به نتیجه زمان‌برند. انرژی خاورمیانه نسبتاً ارزان است. در حالی که این منابع به بازار عرضه می‌شوند، چین به دلیل ماهیت انرژی‌بر و سرمایه‌بر سرمایه‌گذاری در انرژی‌های جدید، مجبور به تعمیق وابستگی و افزایش واردات است. حتی اگر تعهد کامل و تزلزل‌ناپذیری برای گذر از منابع هیدروکربنی در داخل چین وجود داشته باشد، تدارکات لازم برای حذف تدریجی میلیاردها دلار از آنها دله‌رآور است. زمان همچنین مانعی کلیدی برای چین است که تأمین‌کنندگان آن را به اقدام تهاجمی ترغیب می‌کند. اقدامات چین شفاف است و تأمین‌کنندگان چین می‌دانند که هدف جدی بلندمدت چین، به حاشیه راندن خودشان است.

منابع انرژی مشکل‌دار چین

وابستگی شدید چین به انرژی خاورمیانه از منابع مختلف، این کشور را در برابر شوک‌های منطقه‌ای آسیب‌پذیر می‌کند. درگیری مداوم اسرائیل و ایران تنها جدیدترین مورد از سلسله بحران‌های خاورمیانه است که به طور مطلوب توسط پکن مدیریت نشده است. حملات هفتم اکتبر توسط حماس، در هدف استراتژیک خود برای از مسیر خارج کردن توافق‌نامه‌های ابراهیم، ابتکار عمل برای عادی‌سازی روابط بین اسرائیل و کشورهای با اکثریت عرب مانند عربستان سعودی، موفق بود. این اولین گشایش بزرگ در روابط ایران و عربستان سعودی از زمان عادی‌سازی روابط بود و به نظر می‌رسد تأثیر این اقدام و لغو متعاقب توافق‌نامه‌ها بر شریک مشترک چینی آنها، یک

محاسبه حاشیه‌ای بوده است. بحران دریای سرخ که توسط یمنی‌های تحت حمایت ایران آغاز شد، بر ثبات جهانی کالاها، از جمله در چین، تأثیر گذاشت و گواهی بر بی‌ثباتی منطقه‌ای و عدم کنترل چین بر تأمین‌کنندگان رقیب نفت خود بود. در حالی که یمنی‌ها کشتی‌های دارای پرچم چین یا روسیه را هدف قرار ندادند، این بحران همچنان تجارت را به ضرر چین متوقف کرد. در هسته مشکل، رقابت ایران و عربستان سعودی قرار دارد. اگر چین اقدام قاطعی انجام دهد و از ایران دفاع کند، که از نظر نظامی احتمالاً برای انجام آن خیلی دیر شده است، چین عربستان سعودی و بسیاری از تأمین‌کنندگان خلیج فارس را از خود دور می‌کند. به همین دلیل است که حتی قبل از درگیری، خرید ادعایی مواد توسط ایران برای ساخت بیش از ۸۰۰ موشک بالستیک از چین، زنگ خطر را در منطقه و نه فقط در اسرائیل به صدا درآورد. چین همچنین باید تنگه هرمز را در صورت درگیری باز نگه دارد، که این یک واگرایی ساختاری قابل توجه از انگیزه‌های نظامی ایران است. اگر چین تصمیم بگیرد که به نفع ایران کاری نکند، حملات اسرائیل همچنان به کاهش ظرفیت صادراتی ایران ادامه خواهد داد و شرکای چینی خارج از منطقه مانند پاکستان و روسیه (که هر دو از ایران حمایت کرده‌اند) احتمالاً دیدگاه منفی خواهند داشت و به یاد خواهند آورد که تعهد چین تحت فشار چگونه به نظر می‌رسد.

به نظر می‌رسد که طناب باریک انرژی که به چین در عبور از شوک‌های عرضه ناشی از آغاز جنگ در اوکراین و تورم جهانی پس از آن کمک کرد، دیگر قابل عبور نیست. چین اکنون باید انتخاب‌های سختی انجام دهد. آیا برای دفاع از انگیزه‌های اقتصادی خود، از نظر سیاسی و نظامی در خاورمیانه بیشتر درگیر خواهد شد؟ آیا برای منافع سیاسی و نظامی ایران به جای ذخایر هیدروکربن عربستان سعودی و سایر صادرکنندگان انرژی خلیج فارس ارزش قائل خواهد شد؟ آیا چین حاضر است روابط خود را در جاهای دیگر به خطر بیندازد تا سیاست خاورمیانه‌ای خود را نجات دهد، یا اولویت‌بندی خود را تغییر خواهد داد؟ در نهایت، این پاسخ‌ها بخش عمده‌ای از چند دهه آینده بازار جهانی انرژی و ژئواکونومیک بین‌المللی را شکل خواهند داد و تنها شی می‌تواند به آنها پاسخ دهد.



فناوری

اشتباه محاسباتی

- سیستم موقعیت یاب ایرانی؟ چرا که نه!
- هزینه زنده ماندن در جغرافیا
- گدازه های توریم
- بی رقیب
- دفاع ملی، بازار و تکنولوژی



تحلیل‌های فناورانه‌ای که بیانگر ضعف ما هستند، مصداق شلیک تیر به پای خودمان است

اشتباه محاسباتی

هنوز معلوم نیست که چه دلایلی منجر به این تصمیم شده است که ایران آتش بس را بپذیرد. واضح است که این تصمیم، خلاف روندی بود که رهبر انقلاب برای یک جنگ طولانی مدت ترسیم کرده بودند. رهبر انقلاب، با فرمان لزوم تداوم قدرتمند زندگی، در واقع توضیح داده بودند که نمی‌توان روی موقت و کوتاه‌بودن جنگ حساب کرد و برای تحقق اهداف ما در این جنگ، لازم است بی‌وقفه و در بازه بلندی از زمان با رژیم صهیونیستی بجنگیم. به همین دلیل هم تصمیم مردم برای تعطیلی موقت زندگی‌شان، متناسب با این راهبرد نبود.

این راهبرد تناسب کاملی با شیوه فکر کردن آیت‌الله خامنه‌ای داشت. ایشان، نقطه قوت جبهه حق را توانایی‌اش بر مقاومت می‌دانستند و دقیقاً نقطه ضعف جبهه باطل را نیز، عدم توانایی مقاومت. مقاومت اینجا با تداوم نسبت وثیقی دارد. وگرنه ممکن است دوام آوردن ۸۰ ساله رژیم منحوس صهیونی، آن هم در کشاکش جنگ‌های ریز و درشتی که با جبهه حق داشته است، مثال نقضی بر این دیدگاه باشد. اما شرط به ثمر نشستن مقاومت، عدم ایجاد وقفه در مبارزه است. وقفه، همواره امکان احیای باطل را فراهم می‌کند و نمی‌گذارد ناتوانی او در مقاومت کردن، عیان شده و منتج به نابودی‌اش گردد.

در همین رابطه، یکی از مهم‌ترین راهبردهای رژیم اسرائیل، در طول عمر نامبارکش، به پایان‌رساندن

سریع جنگ‌ها یا دست‌کم ایجاد وقفه‌هایی تحت عنوان آتش بس است. این وقفه‌ها، همچون تنفس مصنوعی می‌توانسته است جسم در حال احتضار رژیم را احیا کند. تاپیش از عملیات ۷ اکتبر، رژیم آنقدر در این زمینه بی‌صبر و شکننده نشان می‌داد که رکورد بالاترین روزهای درگیری‌اش، تنها ۳۳ روز بود. حماس توانست این مداومت را به خرج دهد و رژیم اسرائیل را به مرزهایی از فروپاشی اجتماعی بکشانند. در همین فشار فروپاشی بود که اسرائیل تلاش کرد تا تمام بضاعت مذهبی و سیاسی‌اش را در قامت دیوی به نام نتانیا‌هو، بسیج کند و تاب‌آوری‌اش را در برابر تهدیدات، بالا ببرد.

با این حال، جنگ حماس با اسرائیل، اگرچه مداوم بود ولی می‌توانست دچار وقفه‌هایی شود. علاوه بر این، اسرائیل نشان داد کماکان تحمل باز شدن جبهه‌های جدید و طولانی شدن جنگ را ندارد و جبهه عراق، لبنان و سوریه را یکی پس از دیگری خاموش کرد. نهایتاً آن جنگ، گرچه همچنان ادامه دارد، ولی تداوم آن صرفاً مرهون مقاومت حماس در عدم تحویل اسراست؛ نه پیکار بی‌وقفه نظامی. امری که البته به اندازه خود؛ همچنان فشار را روی رژیم نگه داشته است.

در مقابل، جنگی که رژیم با جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد، یک جنگ همه‌جانبه بود که در بردار زمان، شب و روز تداوم داشت. این جنگ می‌توانست کامل‌ترین آزمون برای دیدگاه آیت‌الله خامنه‌ای و البته وعده الهی باشد که وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَلْزَمَ اللَّهُ لَكُمُ

يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا. ایشان نیز این فرصت بی‌سابقه را راج نهادند و در همان روزهای ابتدایی، تصریح کردند که صلح تحمیلی همانند جنگ تحمیلی، نامشروع و مردود است. اینجا صحنه‌ای بود که می‌توانست برخلاف تمام دیدگاه‌های منفعل‌کننده شیعی و سنی -که نابودی اسرائیل را در بی‌نهایت تاریخ جست‌وجو می‌کنند- نابودی اسرائیل را «واقعاً» محقق کند.

پیشتر در یادداشت «عبور از دماغه» در پیش‌شماره اول کرانه، گفتیم که یک ملت قدرتمند و بادوام، همواره هدف سیاسی را پیش‌فرض فکر کردن به قوت‌ها و ضعف‌هایش می‌کند نه برعکس. یعنی اینطور نیست که قوت‌ها و ضعف‌های من تعیین کنند که من باید چه هدفی را تا کجا و چه مدتی دنبال کنم؟ بلکه هدف سیاسی است که قوت‌های من را ناکافی و ضعف‌های من را تبدیل به مسئله‌هایی عاجل برای تبدیل شدن به قوت، می‌کنند. یکی از مهم‌ترین اهداف سیاسی یک ملت، مبارزه با دشمن است. تفاوت دشمن با رقیب این است که دشمن، شایسته نابودی است و مبارزه با دشمن، مبارزه‌ای برای نابود کردن آن است. در حالی که مواجهه با رقیب حتی اگر نظامی شود، ممکن است صرفاً به قصد کنترل او باشد.

جمهوری اسلامی ایران حتی اگر برخی درون آن این طور خواسته باشند هیچ‌گاه نخواسته است اسرائیل را کنترل کند. بلکه هدف سیاسی‌اش از ابتدا، تلاش برای نابودی او بوده است. همین هدف سیاسی است که او را از اعراب، از اخلاق‌گرایان اروپایی و... متمایز می‌کند. برای جمهوری اسلامی فشار آوردن به اسرائیل از طریق رسانه و حقوق بین‌الملل تقریباً

در همین فشار فروپاشی بود که اسرائیل تلاش کرد تا تمام بضاعت مذهبی و سیاسی‌اش را در قامت دیوی به نام نتانیا‌هو، بسیج کند و تاب‌آوری‌اش را در برابر تهدیدات، بالا ببرد.



سامانه پدافندی سوم خرداد

می‌کند. تمرکز نخبگان ما در جنگ با عراق، پراکنده نبوده و امروز نیز نمی‌بایست پراکنده می‌بود.

حدس‌هایی که درباره «بهانه‌های آتش‌بس» زدیم، همگی می‌توانست علت‌های فناورانه و راه‌حل‌های فناورانه داشته باشد. کمبود لانچر و پدافند، معضلات مشاغل خدماتی، معضلات زنجیره تامین کالا و... همگی علاوه بر نیاز به طراحی هوشمندانه سیاسی و اقتصادی، می‌توانستند با خلایقیت‌ها و تجمیع بضاعت‌های فنی (حتی فراتر از نیروهای رسمی) رفع و رجوع شوند. بنابراین اینکه آن مشکلات توانستند جوری طرح شوند که پاسخ‌هایشان نامعلوم باشد، مهم‌ترین دلیل پذیرش آتش‌بس و مهم‌ترین دلیل برای شماتت‌نهادهای توسعه فناوری و البته نیروهای سیاسی است که به راه‌های نامتعارف فکر نکردند و دست‌های تصمیم‌گیرنده اصلی را در برابر این بهانه‌ها خالی گذاشتند.

هم مسئله ضعف در توان رزمی ما و هم مسئله زندگی روزمره مردم، در سایهٔ انفعال ما بوده است که تبدیل به تهدیدی علیه تداوم جنگ شده است. وگرنه هر تحلیلی درباره ضعف‌های ما، در سایه فعالیت و مسئولیت‌پذیری نیروهای سیاسی، نباید تبدیل به تیری در پای خودمان می‌شد. اگر این را باور نکنیم که این آتش‌بس، یک تصمیم ناگوار و خلاف راهبرد اصلی ما در جنگ بوده است، و اگر خودمان را در این فاجعه سهیم ندانیم، روند احیای این رژیم منحوس، تا بی‌نهایت در همین سیکل مزورانه ایجاد وقفه و آتش‌بس ادامه می‌یابد. تازه این در حالی است که کماکان نیروی مقاومتی جلوی او باقی بماند.

است. بنابراین در چنان اتاقی و چنان گفت‌وگویی، احتمالاً برخلاف نگرش‌های ایدئولوژیک اروپایی که هدف سیاسی را صرفنظر از آمادگی‌شان دنبال می‌کردند، جمهوری اسلامی نمی‌توانسته است صرفاً بر روی توان روحی مردم ایران تکیه کند و تمام این ملاحظات را بدون پاسخی موجه، نادیده بگیرد. اما آن پاسخ موجه چیست؟ وقتی ما مردم ایران و تربیت‌شدگان گفتار سیاسی جمهوری اسلامی، می‌خواستیم در نبرد با عراق، بجنگیم، همزمان دو کار نکردیم. ما نه به خاطر ضعف‌هایمان تسلیم شدیم، نه به خاطر قوت روحی‌مان حاضر شدیم خودمان را به کشتن دهیم. ما تصمیم گرفتیم ضعف‌هایمان را به نحو عاجلی، حل کنیم. دقیقاً درون جنگ. دقیقاً زیر بمباران. دقیقاً در شرایطی که همه چیز ناامیدکننده بود، امیدمان را از دست ندادیم و این امیدواری را نه سرمایه‌ای برای راحت‌تر مردن بلکه تبدیل به انرژی‌ای برای زنده ماندن کردیم. ما در بازه‌های زمانی بسیار کوتاه، خودمان را از نابودی نجات می‌دادیم و هر بار معجزه‌های علمی و مهندسی، برایمان به یادگار باقی می‌ماند.

باید یکبار تاریخ فعالیت‌های فنی مهندسی جنگ‌مرور شود. باید تاریخ فعالیت‌های شهید طهرانی مقدم تورق شود و این ضیق زمانی به رسمیت شناخته شود. ما در جنگ فرصت نداریم تا مثل شرایط صلح، روندهای توسعه فناوری را اصولی جلو ببریم. ما در جنگ نمی‌توانیم همچنان هزاران پروژه فناورانه داشته باشیم و همه آن‌ها را با خونسردی پیش ببریم. مادر جنگ، هدف سیاسی حادی داریم. نابودی دشمن و این ما را به چند راهبرد محدود هدایت

بیهوده جلوه می‌کند و می‌کند و به همین دلیل است که گفتار مبارزه مسلحانه با اسرائیل، تنها با حضور تمام قد جمهوری اسلامی در صحنه مواجهه با اسرائیل، جان گرفت. پیش از آن، اعراب از مبارزه با اسرائیل ناامید شده بودند و اسرائیل برایشان تبدیل به شری شده بود که باید شکایتش را پیش خدا ببرند. نفرتی که اعراب از اسرائیل داشته و دارند، شاید کمتر از ماننا باشد ولی دقیقاً به رسمیت نشناختن او به عنوان دشمن و عدم تنظیم دستور کار سیاسی برای تحقق این هدف، آن‌ها را تبدیل به بازیگرانی ضعیف و حتی خیانتکار در صحنه کرده است.

باین اوصاف باید به پرسش آغازین متن برگردیم. چه چیزی باعث شد این جمهوری اسلامی متمایز، این روح غیور تاریخ انسان، این گونه ناگهانی آتش‌بس را بپذیرد تا دوباره وقفهٔ جان‌بخشی به این دیومنجوس داده شود؟

هر پاسخی در هر سطحی، می‌تواند به مسئله قوت‌ها و ضعف‌های ما مربوط شود. یکی از گمانه‌زنی‌های مهم، این است که دست‌اندرکاران این آتش‌بس، ضعف‌های مادر زمینه‌آفند و پدافند را گزارش داده‌اند و خواستار وقفه‌ای برای تجدید قوا شده‌اند. همچنین ممکن است این افراد، شرایط ضیق اقتصادی را چه در اقتصاد کلان و چه در اقتصاد خرد، تبدیل به گزارشی با این توصیه سیاستی کرده باشند که ادامه این روند، برای مردم قابل تحمل نیست.

واضح است که برخلاف دیدگاه‌های حقیقت‌گرا که توجهی به اقتضائات جهان ندارند و خود را برای به فنارفتن آماده می‌کنند، جمهوری اسلامی ایران طرحی برای زندگی و بقا به شیوه‌ای انسانی و شرافتمندانه

جنگ ما را در موقعیت انجام کارهایی قرار می دهد که ظاهراً نمی توانیم انجامش دهیم سیستم موقعیت یاب ایرانی؟ چرا که نه!

این متن پیش از برقراری آتش بس و بر مبنای راهبرد کشاندن رژیم صهیونیستی به یک جنگ فرسایشی نوشته شده است.

در روزهای اخیر، یکی از مهم ترین چالش های پیش روی تداوم قدرتمند زندگی مردم - به عنوان دستور راهبردی رهبر انقلاب برای حفظ امکان تداوم جنگ فرسایشی علیه اسرائیل - از کار افتادن سازوکارهایی از کسب و کار است که ناوگان حمل و نقل در آن ها نقش اساسی دارند. این یعنی نه تنها توانسته است سازوکارهای تامین (واردات) را به چالش بکشد، بلکه سازوکارهای توزیع را نیز به چالش کشیده است. به طور مشخص، بخش عمده ای از فروشگاه های اینترنتی، وابسته به پیک های موتوری هستند. همچنین فعالیت تاکسی های اینترنتی و بسیاری از فعالیت های ناوگان حمل و نقل باری، وابسته به اینترنت و سامانه موقعیت یاب جهانی است. اولین الزام، با راه اندازی شبکه اینترنت ملی، تامین شده است ولی الزام دوم، چیزی نیست که به سادگی بتوان برای آن راه حل موقت یا ارزانی سراغ گرفت.

نتیجه این دشواری آن است که قطع سیستم موقعیت یاب در روزهای اخیر، برخلاف تمامی محدودیت ها در توزیع اینترنت، بنزین و حتی حقوق پرسنل نظامی، حاوی هیچ واکنش و توضیحی نیست. یعنی مقامات مسئول نمی توانند توضیح دهند که روال سابق مشاغل خدماتی مبتنی بر حمل و نقل، چگونه می تواند

بدون اتکا به GPS، تداوم یابد؟ این انفعال البته سه سطح دارد.

سطح اول، مربوط به غریزدگی ما در سیاست گذاری تجارت فناوری است. به طوری که با وجود ارتباطات گسترده سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران با دو کشور چین و روسیه، ما هیچ گاه به این فکر نیفتاده ایم تا از سامانه های موقعیت یاب این دو کشور، به نحو عمومی و در سازماندهی های اقتصادی و تجاری استفاده کنیم. در نتیجه نه به لحاظ سخت افزاری، ضریب نفوذ دستگاه هایی که از این دو سامانه پشتیبانی می کنند، در ایران بالاست و نه به لحاظ نرم افزاری، اپلیکیشن های ما، از سامانه های چینی و روسی پشتیبانی می کنند. این غریزدگی باعث شده است که ما در زدوخوردهای امنیتی متعدد این سالها، روز به روز بیشتر از قبل، ماژول GPS را همچون نارنجک خودکار دشمن در جیب هایمان نگهداری کنیم تا جایی که آسیب های گزاف آن به امنیت ملی و سرمایه انسانی کشور، این بار در جنگی بزرگ، منجر به تصمیم درباره ایجاد اختلال گسترده در عملکرد آن شود. با این حال، با وجود اینکه ما همه تخم مرغ های خود را در یک سبد گذاشته ایم، مسئله در یک نگاه ملی و درازمدت، حادث است. واقعیت این است که موقعیت جغرافیایی، تخم مرغی نیست که اساساً برای نگهداری از آن، بتوان روی ظرف های اجنبی حساب جدی باز کرد. سطح دوم، جدی نگرفتن راه حل هایی

است که می توانند شهرهای ایران را در یک پهنه محدود جغرافیایی، از یک سامانه موقعیت یاب بهره مند کنند. این سامانه ها که LPS (Local Positioning System) نام دارند، می توانند عملکرد ماهواره های سیستم های موقعیت یاب جهانی را در یک جغرافیای محدود، بازتولید کنند. البته این سیستم ها، در سطح فعلی فناوری شان، ظرفیت بسیار محدودی برای اتصال دستگاه های متعدد به خودشان را دارند و دقتشان بسیار پایین تر از یک سیستم موقعیت یاب جهانی است. با این حال، اینجا، با یک منع علمی قاطع نظیر آنچه در خلق ماشین بی نهایت وجود دارد، روبه رو نیستیم. دشواری های بهبود عملکرد این سامانه - که در کم توجهی به آن بی تاثیر نبوده است - همگی از جنس دشواری های عملیاتی و نه علمی است. دشواری عملیاتی حتی اگر صرفاً با تخصیص پول و وقت حل نشود، دست کم می تواند دستخوش خلاقیت انسان هایی باشد که حل مشکل موقعیت یابی را یک ضرورت ملی می دانند. متخصصانی که چنین دیدی به موضوع داشته باشند، اصلاً بعید نیست بتوانند درباره این دشواری ها، به نحوی جدید فکر کنند. با این حال موضوع سطح سوم نیز دارد. جمهوری اسلامی ایران، نمی تواند صرفاً به راه حل هایی فکر کند که واکنشی به مسائل پیش آمده باشد. این شکل از حل مسئله، خلاف گفتار اساسی جمهوری اسلامی در خلق



توجهی، تعدیل نماید. مسئله این است که این تعدیل در چه سطحی از مراودات اقتصادی، معنی دار است؟ تنها وقتی که حجم این مراودات و وابستگی‌شان به تداوم بی‌وقفه سیستم‌های حمل‌ونقل، بسیار بالا باشد، می‌توان با سربلندی درباره اینکه آن بلندپروازی نتیجه داد، سخن گفت.

اگر ایالات متحده آمریکا، نمی‌توانست GPS را در یک همکاری اقتصادی بین‌المللی و در ریزافت زندگی مردم وارد کند، ممکن بود علی‌رغم تمام کاربردهای نظامی آن در سلطه برای دشمن، بابت هزینه‌هایش شماتت شود اما امروز سازمان ملی استاندارد و فناوری ایالات متحده در گزارشی سیصد صفحه‌ای -مورخ ژوئن ۲۰۱۹- می‌تواند توضیح دهد که اقتصاد آمریکا و اقتصاد جهان، چه منفعت عظیم اقتصادی‌ای از استقرار این سامانه، برده است. این در حالی است که احتمالاً در اولین گام‌های توسعه این سامانه در سازمان دارپا، هیچ‌گاه نمی‌شد ابعاد این گزارش را حدس زد. همواره این سیاست است که ضرورت‌ها را تعیین می‌کند و اراده‌ها را برمی‌انگیزاند. اگر قرار بود همه چیز پیشاپیش صرفه خود را نمایان کند، احتمالاً ما هنوز در غار زندگی می‌کردیم.

بودند. سرنوشت وعده ترامپ برخلاف وعده کندی، هنوز مشخص نیست اما به‌طور کلی، این شیوه سخن گفتن، در هر کجای تاریخ و جغرافیا، می‌تواند طلیعه ظهور اراده‌هایی باشد که می‌خواهند علی‌رغم گفتارهای کارشناسی درباره امکان و عدم امکان، درباره صرفه و عدم صرفه و... معنی این دوگانه‌ها را دستخوش زلزله‌هایی جدید قرار دهند. اگر ایران درباره موشک، هسته‌ای، سلول‌های بنیادین و... اینگونه سخن نمی‌گفت، بعید بود با شیوه‌های مرسوم توسعه فناوری، به جایی برسد.

اگر امروز تلاش برای تحقق این رویای بلندپروازانه، تحت‌تاثیر دشواری‌های علمی، عملیاتی و مهم‌تر از همه، هزینه‌های گزاف و خارج از تصور، سرکوب می‌شود، تنها به این دلیل است که ما تصور می‌کنیم این رویا، قرار است مسئله را کماکان در سطح اول و دوم، دنبال کند. یعنی گویا سیستم موقعیت‌یاب جهانی نیز نهایتاً نوعی تمهید است برای اینکه ما در شرایط اضطراری به مشکل نخوریم. واضح است که این نگاه محدود، می‌تواند صرف‌کردن این هزینه گزاف را مردود کند. اما میزان درک ما از ضرورت همکاری‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی میان خود و تمام ملت‌هایی که اراده‌ای برای استقلال دارند، می‌تواند هزینه‌فایده این کار را به طرز قابل

جغرافیاست. جمهوری اسلامی در گام‌های متعاقب شکل‌گیری گروه‌های سیاسی مقاوم در منطقه، می‌بایست روابط اقتصادی گسترده‌ای با این گروه‌ها شکل دهد. روابطی که بتواند آن‌ها را همچون نیروهای پیشران توسعه در کشورشان، معرفی کند. درست به همین دلیل هم هست که سیاست فناوری ایران در این زمینه، باید سطحی فراتر را هدف‌گذاری کند. سطحی که در آن، ایران می‌بایست یک سامانه موقعیت‌یاب جهانی راه‌اندازی کند. این کار، درست نظیر فعالیتی که ایران در فناوری موشکی کرد و آن را تبدیل به عنصری برای تقویت استقلال گروه‌ها و کشورهای عضو محور مقاومت نمود، یک هدف‌گذاری بلندپروازانه اما کاملاً ضروری است. درک اینکه کار ضروری، حتی اگر غیرممکن جلوه کند، باید انجام شود، درک آسانی نیست.

پیشتر در پیش‌شماره دوم مجله کرانه، تاریخ تشکیل سازمان ناسا را مرور کردیم و اشاره کردیم که چطور جامعه سیاسی و علمی ایالات متحده آمریکا، جان اف کندی را بابت وعده پای‌گذاشتن بر روی ماه، مسخره کردند. در همان شماره، مطلبی جدید از مجله اکونومیست نیز منتشر کردیم که نویسندگان آن، دونالد ترامپ را بابت وعده ساخت گنبد طلائی (یک سامانه پدافند موشکی با قابلیت رهگیری فضا) تمسخر کرده

ایران می‌بایست یک سامانه موقعیت‌یاب جهانی راه‌اندازی کند. این کار، درست نظیر فعالیتی که ایران در فناوری موشکی کرد و آن را تبدیل به عنصری برای تقویت استقلال گروه‌ها و کشورهای عضو محور مقاومت نمود، یک هدف‌گذاری بلندپروازانه اما کاملاً ضروری است. درک اینکه کار ضروری، حتی اگر غیرممکن جلوه کند، باید انجام شود، درک آسانی نیست.

نسبت چرخه تولید فناوری هسته‌ای با ژئواستراتژی و اقتصاد سیاسی ایران

هزینه زنده ماندن در جغرافیا

بگذارد و به این طریق منفعت عمومی مشترک و بالایی ایجاد نماید.

فناوری هسته‌ای قادر است در ادغام‌های عمودی و افقی اقتصاد اثرگذار باشد و جالب‌تر اینکه این موارد را به منافع ژئوپلیتیک کشورها پیوند بزند. محصولات فناورانه صنعت هسته‌ای، قادرند سهم استراتژیک و عدد بالایی در تولید ناخالص ملی به دست آورند و حتی بر توزیع ثروت در جامعه نیز موثر باشد.

چرخه تولید کامل فناوری هسته‌ای قادر است به شرط تقسیم کار ملی در این صنعت با بخش خصوصی، مردم بسیاری را در حوزه تأمین امنیت انرژی کشور، کنترل منابع، شبکه‌های انتقال و صادرات انرژی و فناوری مشارکت دهد.

فناوری‌های مورد نیاز این صنعت همچنین می‌توانند در توسعه مشاغل بسیار گسترده از چرخه‌های سوخت شامل استخراج، غنی‌سازی، بازفرآوری، پسماند، زیست محیطی، پزشکی، استریل کردن و آلودگی‌زدایی از اشیاء و گیاهان و داروها و ده‌ها مورد دیگر موثر باشد. همه اینها به ائلاف و همکاری گسترده بین حاکمیت، بخش خصوصی و مردمی اقتصاد وابسته است.

همین امر پیوندهای اجتماعی و سیاسی بین این گروه‌ها را افزایش داده و موجب انسجام ملی و همسو شدن منافع فردی و ملی می‌شود. صنعت هسته‌ای از معدود صنایعی است که چرخه کامل تولید آن، قابلیت سازماندهی جامعه را حول بازار صنعتی و فناورانه، به این گستردگی داراست.

۱. اهمیت وجوه فناورانه چرخه تولید تکنولوژی هسته‌ای در اقتصاد سیاسی و اقتصاد اجتماعی ایران

پرداختن به ابعاد اقتصادی-سیاسی و اقتصاد اجتماعی یک فناوری آن هم در نسبت با مسائل ژئوپلیتیک یک کشور بسیار مفصل است. اما آنچه اهمیت مرکزی دارد، این است که بتوان نشان داد تحصیل و نگه‌داشتن چرخه کامل تولید فناوری هسته‌ای چگونه اجزاء مختلف صنعت، دانشگاه، بازار و منافع اقشار و اصناف مختلف را به منافع کشور در خارج از مرزهای جغرافیایی‌اش یعنی در پهنه سیاسی و اقتصادی آن، مرتبط می‌کند تا از خلال این «اتصال ملی»، مردم و گروه‌های مختلف یک کشور، بتوانند هم‌منفعت و هم‌سرنوشت شوند. یعنی هر یک بتوانند جداگانه با پیگیری منفعت خود، نفع عمومی و ملی را هم پیگیری و محقق سازند. چرخه کامل انرژی هسته‌ای، از طریق وجوه فناورانه و توسعه فناوری در کشور می‌تواند چنین نقش حیاتی را ایفا نماید و همچون نیروی محرکی برای برپایی بازار ملی عمل نماید.

فناوری هسته‌ای یک صنعت بسیار پیچیده با نیازهای خاص است که صنایع پایین دست و بالا دست زیادی را می‌تواند تحت تأثیر خود درآورد. افزون بر این، حوزه‌های متعددی از کشاورزی، درمان، متالورژی، ژنتیک و حتی هوش مصنوعی را نیز به یکدیگر متصل می‌کند. انرژی هسته‌ای از آن دست فناوری‌هایی است که می‌تواند بر کیفیت زندگی شهروندان درهمه‌اقشار و اصناف اثر

بعد از دوران دوم و سوم توسعه علمی در غرب یعنی «علم فناورانه» و «علم نوآورانه»، مسئله امنیت کشورها با دستیابی به فناوری‌ها پیوند خورد. نکته‌ای که اغلب نادیده می‌ماند، این است که تحصیل چرخه کامل یک فناوری، می‌تواند منبع قدرت و امنیت یک کشور باشد نه محصول نهایی آن. محصول نهایی در بهترین حالت می‌تواند قدری در توسعه اقتصادی موثر باشد آن هم به‌طور کاملاً وابسته. یعنی هر تصمیم و تغییری در شرایط کشور صاحب چرخه تولید آن تکنولوژی، به شدت بر سرنوشت و وضعیت کشور مصرف‌کننده یا شریک در تولید و فروش اثرگذار است. به همین خاطر کشورهایی که در ژئواستراتژی همدیگر منافع یا نقش دارند، نسبت به دستیابی همدیگر به چرخه فناوری‌ها حساس هستند. فراتر از استقلال و پیامدهای وابستگی، داشتن چرخه کامل تولید یک فناوری، اثرات اقتصادی و علمی گسترده‌ای بر کشور می‌گذارد و ارتباطات وثیقی بین اجزاء دانشگاهی با صنایع مختلف به وجود می‌آورد. تحرک و اتصال منافع اقشار مختلف به انضمام مشارکت آن‌ها در نقاط تولید قدرت و امنیت ملی نیز از اثرات اقتصاد اجتماعی و اقتصاد سیاسی «داشتن چرخه کامل تولید یک فناوری» است.

در میان فناوری‌های سطح بالا، فناوری هسته‌ای وضعی متفاوت دارد. این مسئله به خاطر کاربردهای متعدد فناوری هسته‌ای است. موضوع انرژی به اندازه موضوع نظامی، در اتصال فناوری‌های این حوزه با ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک کشورها موثر است. در این یادداشت تلاش می‌شود ابعاد مختلف ژئوپلیتیک و اقتصاد سیاسی و اجتماعی داشتن چرخه کامل فناوری هسته‌ای برای ایران بررسی گردد.



۲. اهمیت وجه انرژی تکنولوژی هسته‌ای در ژئوپلیتیک ایران

ایران در منطقه شمال آفریقا و جنوب غرب آسیا که به طور سنتی برایش یک پهنه استراتژیک محسوب می‌شود، تنها کشور دارنده چرخه کامل تولید هسته‌ای است. در این منطقه، دمای بالای هوا که نیاز به مصرف انرژی را افزایش می‌دهد و محدودیت منابع آبی و سدها، امکان تولید برق آبی را کم می‌کند. در حوزه تولید برق حرارتی فسیلی نیز به علت اینکه معادن زغال سنگ این منطقه عمدتاً در ایران واقع شده است و سایر کشورهای غیرنفتی، بهره مناسبی برای تولید برق حرارتی از این منبع نیز ندارند، به شدت به برق هسته‌ای احتیاج دارند و خواهند داشت. این نیاز در صورت وجود برنامه‌ای برای توسعه قدرتمند و شتابان، چندین برابر نیز خواهد شد. این وضعیت، ایران را در موقعیت بسیار منحصربه‌فردی برای صادرات فناوری هسته‌ای تولید برق یا صادرات برق هسته‌ای قرار داده است. یعنی ایران می‌تواند قلب انرژی منطقه‌ای باشد که به شدت موقعیت بازیگران خارجی مانند آمریکا را به خطر می‌اندازد. همان چیزی که ترامپ مکرراً در سیاست‌های معطوف به ژئوپلیتیک انرژی از آن با عنوان «چیرگی انرژی» یاد می‌کند و خواستار چنین موقعیتی برای ایالات متحده آمریکا است. حجم درآمد اقتصادی ناشی از این تولید و صادرات انرژی برای ایران فراتر از تصور و حدسیات است. گرچه تاکنون عدد مطالعه‌شده‌ای

ارائه نشده است اما تصور این درآمد عظیم ملی و حتی درآمد بخش خصوصی دانشگاهی و صنعتی، بی‌شک عدد بزرگی است که می‌تواند نسل‌های متمادی را منتفع گرداند.

هر قدر احتیاج این منطقه به برق حرارتی فسیلی کمتر شود و از برق هسته‌ای استفاده کند، به همان میزان امکان صادرات بیشتر منابع فسیلی برای کشورهای دارای این منابع، بازتر خواهد شد. همچنین این کشورها می‌توانند با تأمین انرژی برق هسته‌ای، از پارانه‌های انرژی بکاهند و بر سرمایه‌گذاری برای تولید فرآورده‌های پتروشیمی و تجارت آن بیافزایند و کمتر از نوسانات قیمت، تحریم و سایر ابزارهای کنترلی کشورهای واردکننده صدمه خواهند دید. به طور مثال، کشور ترکیه و شرکت زیمنس آلمان نه تنها در تلاش برای کسب بازار انرژی برق عراق هستند، که تلاش می‌کنند این تأمین برق را از منبعی به جز برق هسته‌ای انجام دهند. چرا که برق غیرهسته‌ای می‌تواند هم هزینه‌های مالی بیشتری بر کشورهای منطقه وارد کند و هم آن‌ها را در معرض خطر حمله به تأسیسات و زیرساخت‌ها از سوی بازیگران غربی منطقه نگه دارد. در حالی که اگر منابع هسته‌ای در سراسر خاورمیانه استفاده شوند، حمله به تأسیسات به سبب اشاعه تشعشعات تا اروپا و آلوده شدن کالاهای تجاری شرق به غرب که از این مسیر می‌گذرد، ریسک متقابل و بازدارنده ایجاد می‌کند.

کم شدن استفاده از منابع فسیلی همانقدر که مزیت ژئوپلیتیک کشورهای منطقه را از بین می‌برد، تهدیدات ناشی از آن را هم کاهش می‌دهد. این روندی نیست که کشورهای منطقه

بتوانند به سادگی جلوی آن را در جهان بگیرند. بلکه تنها می‌توانند با تجهیز خود به چرخه کامل تولید انرژی هسته‌ای، در چرخه اقتصادسیاسی جهانی باقی بمانند.

این وضعیت برای ایران بسیار معنادارتر از سایر کشورهای منطقه است و توقع می‌رود سیاست‌گذاران و دستگاه دیپلماسی و نظامی ایران، از این موضوع به شدت مراقبت کنند. یعنی در چرخش از انرژی فسیلی به انرژی هسته‌ای یا سایر اشکال تولید انرژی، باید چرخه کامل فناوری‌های آن را داشت و پیش از کشورهای منطقه به آن دست یافت. در غیر این صورت برنامه‌های انتقال محصول نهایی غرب به خاورمیانه، می‌تواند موقعیت ما را به شدت به خطر بیاندازد. این حرف به معنای دست شستن از منابع فسیلی و تولید برق فسیلی که خودش به نوع دیگری بر ژئوپلیتیک انرژی جهان اثر دارد نیست، می‌دانیم که منابع انرژی فسیلی باعث تغییر در روابط روسیه با اروپا و پیوند منافع روسیه و چین شده است و به ما مزیت ژئوپلیتیک داده است. اما بحث اینجا است که همانطور که مقابله با انگلستان و ملی شدن نفت، برای دهه‌ها به ایران امکان اقتصادی و موقعیت اقتصادی داد، داشتن چرخه کامل تولید انرژی هسته‌ای می‌تواند دهه‌های آینده و تحولات ژئوپلیتیک یا تهدیدات ژئوپلیتیک انرژی را پوشش دهد.

افزون بر این، گذار جهانی به سمت انرژی‌های غیرفسیلی، می‌تواند در منطقه ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های جدیدی ایجاد نماید، مراکز قدرت را متکثر کند و نظم منطقه‌ای و جهانی را تغییر دهد، منافع بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را متحول سازد و حتی پیامدهای پیش‌بینی نشده به بار آورد. در آن زمان، دارندگان انرژی هسته‌ای و منابع کوبالت، لیتیوم و مس اهمیت بیشتری پیدا خواهند کرد. هر هزینه‌ای برای داشتن چرخه کامل تولید فناوری‌های اینچنینی، هزینه زنده ماندن است.





راکتور نمک مذاب و عنصر توریم می‌تواند شخصیت آینده ما را در صنعت انرژی رقم بزند گدازه‌های توریم

حدود یک ماه پیش، پژوهشگران آکادمی ملی چین، رسماً اعلام کردند که راکتور هسته‌ای توریمی (Th) در بیابان گبی، در حال فعالیت است. اعلامی که بنا بر گزارش رسانه‌های چینی، رونمایی از فعالیتی است که از ماه ژوئن سال گذشته آغاز شده بود. این راکتور که مبتنی بر فناوری نمک مذاب (MSR) است، گامی جدی برای عبور از شیوه‌های مرسوم تولید انرژی هسته‌ای به شمار می‌رود. همچنین تیم پژوهشی چینی، برای اولین بار در جهان، این راکتور را حین فعالیت، دوباره سوخت‌گذاری کرد که خود بیانگر قابلیت‌های متمایز این فناوری است.

حدود یک سال پیش نیز، کمیسیون تنظیم مقررات هسته‌ای ایالات متحده (NRC) مجوز ساخت یک راکتور هسته‌ای پیشرفته به نام (1-Natura MSR) را به دانشگاه ایلین کریستین (Abilene Christian) اعطا کرد. این اولین راکتور با سوخت نمک مایع است که تاکنون از این کمیسیون مجوز گرفته و همچنین اولین راکتور تحقیقاتی دانشگاهی است که در بیش از ۳۰ سال گذشته در ایالات متحده، تأیید شده است. در واقع ایالات متحده، اولین کشوری بود که فاز آزمایشی این نوع از راکتورها را در بازه دهه ۴۰ تا ۶۰ قرن بیستم، کلید زد. آن زمان این فناوری ذیل مقوله پیشران هسته‌ای بمب افکن‌های رادارگریز مطرح شد و با سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری آغاز به کار کرد. با این حال، بعدها این شیوه از تولید انرژی هسته‌ای، به نفع شیوه متعارفی که امروز مرسوم‌تر است، کنار نهاده شد زیرا شیوه مرسوم، کاربرد نظامی واضح‌تری داشت. مدت‌ها بعد، بخش چشمگیری از اطلاعات پژوهشی مربوط به آن دوره به صورت عمومی منتشر شد. این داده‌ها اکنون بنیان علمی

پروژه جدید در صحرای گبی را شکل داده‌اند. شو هونگ‌جی، دانشمند ارشد پروژه می‌گوید: «آمریکا تحقیقاتش را در دسترس عموم گذاشت و منتظر جانشینی لایق ماند. گاهی خرگوش‌ها اشتباه می‌کنند یا تنبل می‌شوند. آن وقت است که لاک پشت فرصت را غنیمت می‌شمارد».

راکتور نمک مذاب

این نوع راکتورهای نمک مذاب توانایی تولید بازدهی نیروگاهی ۴۴٪ یا بهتر را نیز دارند و غالباً به منظور پاسخ به کمبود اورانیوم ۲۳۵ طراحی شده‌اند و در معماری آنها به جای شکاف اورانیوم ۲۳۵ از ایزوتوپ اورانیوم ۲۳۸ و یا توریم استفاده می‌شود. راکتورهای با سوخت اورانیوم ۲۳۵ از نظر علمی و صنعتی دارای چهار نکته منفی عمده هستند: اولین وجه منفی این شیوه، کمبود معادن اورانیوم ۲۳۵ و قیمت بالای تهیه آن است. دومین نکته منفی این فناوری امکان تولید سلاح‌های هسته‌ای از فرایند خلوص و آماده‌سازی سوخت است. سومین وجه منفی راکتورهای ۲۳۵ امکان ذوب شدن میله‌های سوخت و چهارمین ضعف نیز تولید پسماندهای خطرناک هسته‌ای است که تا هزاران سال تشعشعات سرطان‌زا را از خود متصاعد می‌کنند.

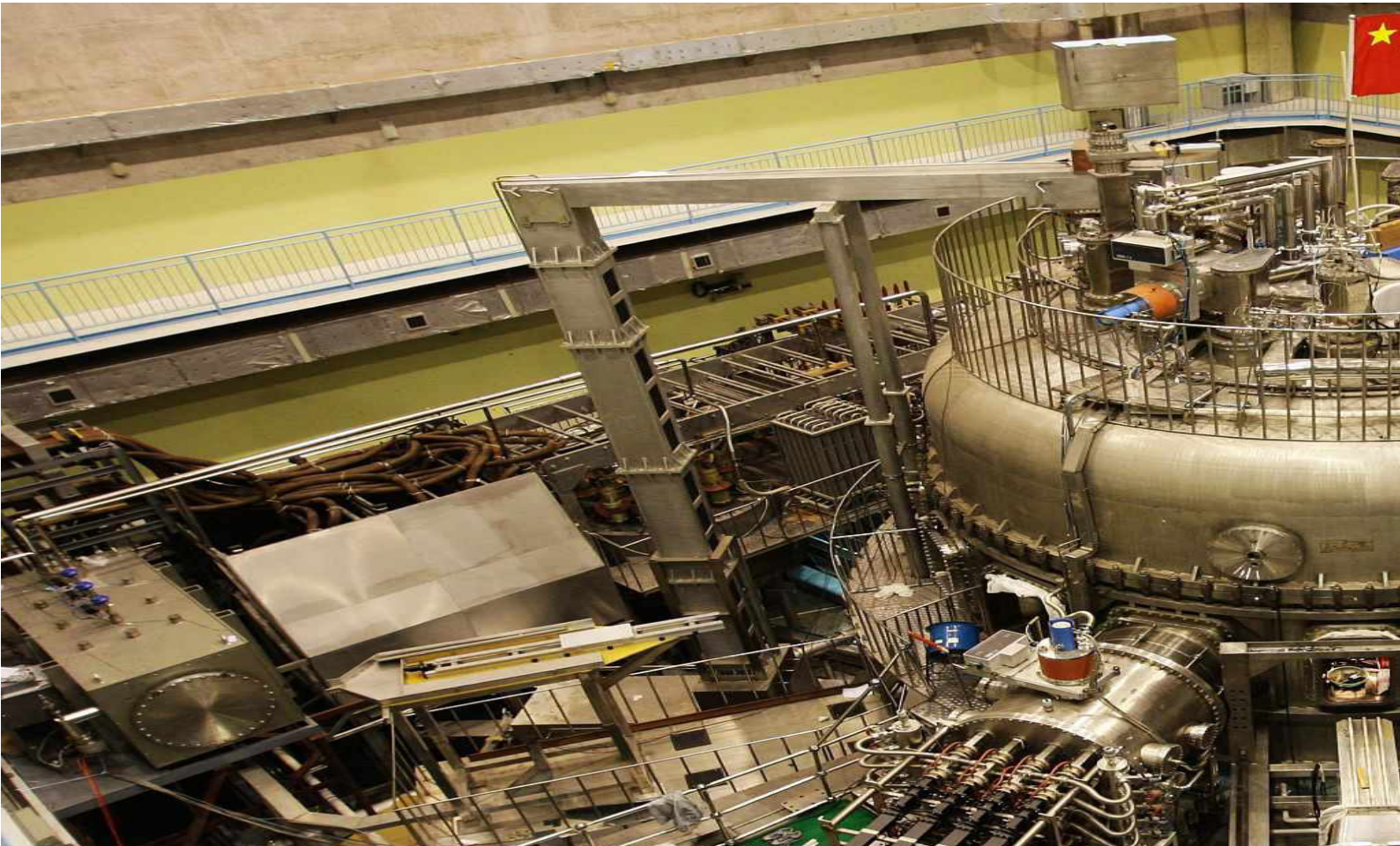
در مقابل فناوری MSR، راکتور پیشرفته‌ای است که از سوخت مایع (نمک‌های گداخته یا مذاب) به عنوان سوخت و خنک‌کننده استفاده می‌کند. مخلوط‌های لیتیوم فلوراید (LiF)، بریلیم فلوراید (BeF₂) یا نمک‌های فلوراید توریم، بیشترین نمک‌های مذاب مورد استفاده هستند.

فراوانی توریم نسبت به اورانیوم، بر روی کره زمین، مزیت عمده این فناوری است. ضمناً از آنجایی که سوخت مایع احتمال ذوب شدن

میله سوختی را از بین می‌برد، MSR ها می‌توانند به شکل ایمن از هسته راکتور دور شوند و در صورت بروز خطا، نمک سوخت، جامد و خنک شده و به طور ایمن در داخل سیستم نگهداری می‌شود. به علاوه، این راکتورها به طور قابل توجهی کارآمدتر هستند، چرا که در مقایسه با نرخ مصرف کمتر از ۵ درصدی راکتورهای سوخت جامد فعلی، هدف آنها سوزاندن بیش از ۹۰ درصد سوخت است. همچنین یک MSR کم فشار، فاقد بخار رادیواکتیو پرفشار است و بنابراین نشت بخار رادیواکتیو و آب خنک‌کننده و موارد گران‌قیمت مهار، مخزن هسته فولادی، لوله‌کشی و تجهیزات ایمنی مورد نیاز برای دربرگیری بخار رادیواکتیو را تجربه نمی‌کند. ضمن اینکه زباله‌های هسته‌ای راکتور نمک مذاب، می‌تواند در کمتر از ۳۰۰ سال بی‌خطر شود در حالی که این عدد برای راکتورهای متعارف آب سبک، تا ۲۴ هزارسال است.

توریم

توریم، (Thorium) با علامت اختصاری Th و عدد اتمی ۹۰، عنصری از جدول تناوبی در دسته فلزات است. عنصر توریم، از دسته اکتنیدها، از حیث ظرفیت حرارتی، یکی از پُرچگالی‌ترین مواد موجود روی این کره خاکی است که حدود ۲۰ میلیون برابر زغال سنگ، انرژی دارد و می‌توان به عنوان یک منبع ایده‌آل انرژی از آن بهره گرفت. اکسید توریم (ThO₂) که توریا نامیده می‌شود نیز دارای یکی از بالاترین نقاط جوش در بین تمامی اکسیدها می‌باشد (۳۳۰۰ درجه سانتی‌گراد). توریم کاربردهایی در آلیاژسازی و پوشش‌دهی به فلزات دارد. با این حال، کاربرد آن در صنعت تولید انرژی هسته‌ای، توجهات را به این عنصر افزایش داده است. راکتورهای نمک مذاب، فی‌نفسه مبتنی بر



سوخت توریم ساخته نشده‌اند و سوخت‌های دیگری نیز می‌تواند در آن به کار رود. با این حال جذابیت توریم، باعث شده است تا نام راکتور نمک مذاب و عنصر توریم، با هم گره بخورد. همان‌طور که پیشتر ذکر شد، ایمنی بیشتر سامانه، خطر کمتر پسماندها، امکان ضعیف‌تر برای تولید سلاح هسته‌ای، فراوانی بیشتر این عنصر نسبت به اورانیوم و... همگی باعث می‌شود تا وقتی از یک راکتور هسته‌ای توریمی نمک مذاب صحبت می‌کنیم، گویا از دسته‌بندی به کلی متفاوتی از تولید انرژی سخن می‌گوییم. انگار که ما نیروگاه‌های مبتنی بر سوخت زغال‌سنگ، نفت و گاز و اورانیوم داریم و این نیروگاه، شکل چهارمی از نیروگاه‌هایی مبتنی بر سوخت است.

این همان راه جدیدی است که ممکن است بسیاری از مناقشات بر سر انرژی هسته‌ای را منحل کند. وقتی در فرایند تولید انرژی هسته‌ای، پلوتونیوم در کار نباشد، وقتی فشار بالایی در کار نیست، وقتی لوله سوخت جامدی در کار نیست که ذوب شود و... آنگاه نه تنها نگرانی‌ها درباره سلاح هسته‌ای، بلکه طیف وسیعی از نگرانی‌ها درباره راکتورهای هسته‌ای برچیده می‌شود. نگرانی‌هایی که باعث شده است طیف وسیعی از کشورهای توسعه‌یافته از ژاپن گرفته تا آلمان، نسبت به سیاست انرژی هسته‌ای، تردید کنند و آن را با سیاست انرژی‌های تجدیدپذیر، جایگزین کنند. همه این‌ها بیانگر آن است که توریم هم‌آواز با ریشه لغوی اش - Thor، خدای آذرخش و نگاهبان انسان‌ها در برابر شرور- می‌تواند تبلیغات علیه انرژی هسته‌ای را تا حد زیادی کاهش دهد. تبلیغاتی که همواره موجب نگرانی سیاست‌گذاران و مردم یک کشور درباره حرکت به سمت توسعه هرچه بیشتر انرژی هسته‌ای بوده است.

با این حال بُعد اقتصادی این مسئله، کمتر از بُعد امنیتی و زیست‌محیطی آن نیست. برای کشوری مثل چین، که بمب اتم دارد و برای کشوری مثل ایران که مسئله بمب اتم، صرفاً یک بهانه است برای تعرض به آن، بعد اقتصادی مسئله نیز جدی است. عنصر توریم در بیشتر سنگ‌ها و خاک‌ها در مقادیر بسیار کم وجود دارد، فراوانی آن سه برابر اورانیوم و تقریباً به اندازه سرب متداول است. همچنین اکتشافاتی نظیر کشف مقادیر قابل توجه توریم در مغولستان داخلی (واقع در قلمروی سیاسی چین)، نیز باعث شده است تا امیدها به توریم افزایش یابد؛ نه فقط از حیث اینکه توزیع نسبتاً متوازی در سنگ‌ها و خاک‌های جهان دارد (و بنابراین در دسترس است)؛ بلکه همچنین از حیث اینکه ممکن است توزیع معدنی متفاوتی نیز نسبت به منابع سوخت فسیلی و اورانیوم داشته باشد (بنابراین آرایش جغرافیایی متفاوتی در این زمینه در جهان ایجاد کند).

این عرصه، عرصه رقابت‌های جدید است. رقابت‌هایی که هنوز تحقیقاتی هستند. این یعنی اگر کشوری به سمت تحقیقات در این زمینه نرود، تا مدت‌های مدیدی حتی نمی‌تواند روی جذب یک پیمانکار خارجی برای احداث چنین نیروگاه‌هایی حساب کند. برای ایران، سرمایه‌گذاری روی این فناوری و تلاش برای اکتشاف و استحصال توریم از خاک خود و حتی تفاهم با کشورهای دیگر بر سر منابع توریم‌شان، یک دورخیز به حساب می‌آید تا بتواند در آینده صنعت هسته‌ای، نقش تعیین‌کننده‌تری داشته باشد. با این حال باید در نظر داشت که سرمایه‌گذاری‌هایی این چنین بزرگ، صرفاً مولفه‌های اقتصادی و زیست‌محیطی ندارند. اگر در ایران، یک اجماع حول حرکت به سمت غنی‌سازی اورانیوم شکل گرفت و انرژی

هسته‌ای، تبدیل به اولویت یک ایران شد، در سایه بیم و امیدهایی بود که می‌توانست صنعت هسته‌ای را به شکل‌های مختلفی تعبیر و هدایت کند. در واقع غنی‌سازی اورانیوم و امکان داشتن سلاح هسته‌ای، یک راه است برای شکل خاصی از حضور در صحنه سیاست بین‌الملل. حتی با وجود اینکه می‌دانیم ساخت سلاح هسته‌ای در نظر رهبر انقلاب، نه تنها حرام اخلاقی و شرعی، بلکه به لحاظ سیاسی نیز مردود است، اما صرف وجود این امکان، به ما شخصیت خاصی بخشیده است. بنابراین تصمیم برای حرکت به سمت راکتورهایی با ماهیت متفاوت و استفاده از توریم، با توجه به حجم سرمایه‌گذاری عظیمی که به لحاظ تحقیقاتی و بعدها عملیاتی نیاز دارد، تنها در سایه تصمیم مجددی درباره چهره و شخصیت ایران، ممکن خواهد بود.

آیا حرکت به سمت توریم، صرفاً مکمل صنعت اورانیومی ما خواهد بود؟ که در این صورت آیا می‌توان چنان اجماعی را برای سرمایه‌گذاری روی این صنعت ایجاد کرد؟ و یا شاید حرکت به سمت توریم، مقدمه تدریجی خداحافظی ما با صنعت اورانیومی و امکان‌های بالفعل و بالقوه‌اش باشد. همه این‌ها پرسش‌هایی است که نمی‌توان از پاسخ به آن‌ها، گریزی داشت چرا که کاروان حرکت به سمت توریم، در جهان به راه افتاده است.

منابع:

ایسنا <https://soo.is/wqA9۸>
میزان <https://soo.is/wyKH۴>
زومیت <https://soo.is/mBnlg>
برنا نیروکاران <https://soo.is/LdHnD>
دانشچی <https://soo.is/HFVq۹>
راسخون <https://soo.is/pNLer>





دوقطبی میان انرژی هسته‌ای و انرژی‌های تجدیدپذیر تنها موجب عقب ماندگی است بی‌رقیب

شاید انرژی هسته‌ای برای کشورهای بزرگ صنعتی که فاقد منابع انرژی هستند، یک راه حل بدیهی به نظر می‌رسد. با این حال، روندی که بعضی کشورها که در طول دو دهه اخیر خصوصاً با حادثه نیروگاه اتمی فوکوشیما، طی کرده‌اند، نوعی واکنش هیستریک به احتمال وقوع فاجعه هسته‌ای است.

حادثه فوکوشیما در سال ۲۰۱۱، یک «بازی عوض کن» (Game Changer) برای صنعت هسته‌ای در سطح جهان بود. این حادثه، علی‌رغم اینکه هیچ مورد مرگ و میر مستقیمی نداشت و میزان انتشار مواد رادیواکتیو آن به مراتب کمتر از چرنوبیل بود، اما به دلیل وقوع در یک کشور توسعه‌یافته و دارای استانداردهای ایمنی بالا (ژاپن) و همچنین پوشش گسترده رسانه‌ای، شوک بزرگی به افکار عمومی وارد کرد.

خود ژاپن به عنوان قربانی حادثه فوکوشیما، واکنش فوری‌ای به این مسئله داشت. تمامی

راکتورهای هسته‌ای ژاپن بلافاصله بعد از حادثه برای بررسی‌های امنیتی و ارتقای استانداردها، تعطیل شدند که منجر به بحران انرژی در ژاپن شد. با این حال، روند بازگشت راکتورها اگرچه به کندی، از سر گرفته شد و امروز ژاپن بخشی از سهم انرژی هسته‌ای در سبد انرژی‌اش را احیا کرده است. با این حال و با گذشت بیش از ۱۵ سال، این خود نوعی عقب‌نشینی محسوب می‌شود. زیرا ژاپن پیشتر و در آستانه سال ۲۰۱۱، بیش از ۳۰ درصد انرژی‌اش را از طریق هسته‌ای تامین می‌کرد و امروز قصد دارد تا سال ۲۰۳۰، به سهم ۲۰ درصدی انرژی هسته‌ای در سبد انرژی خود، برسد. در کنار این روند، فعالیت‌های ژاپن در توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر، بسیار پرمایه و سریع بوده است. به طوری که فقط در فقره انرژی خورشیدی، حدود ۱۰ درصد از کل برق تولیدی در ژاپن توسط سلول‌های فوتوولتائیک تامین می‌شود. در سال‌های اخیر، زمزمه‌هایی برای احیای سریع‌تر نیروگاه‌های هسته‌ای ژاپن به مدد

سیستم‌های هوشمند به گوش می‌رسد که ممکن است با کاهش چشمگیر نگرانی‌ها، روند توسعه انرژی هسته‌ای در ژاپن را سرعت ببخشد. آلمان به عنوان کشوری که در قرن بیستم چهارمین تولیدکننده برق هسته‌ای بود، در سال ۱۹۹۸، تصمیم گرفت تا به تدریج انرژی هسته‌ای را از سبد انرژی خود حذف کند. این روند در دوران آنگلا مرکل و مشخصاً در سال ۲۰۰۹ دچار وقفه شد اما حادثه فوکوشیما، آن را با سرعت احیا کرد. آلمان در واکنش به این حادثه، برنامه‌ای ده ساله برای خارج کردن تمام راکتورهای خود اجرا کرد که به دلیل جنگ اوکراین، با تاخیری یک ساله، نهایتاً در سال ۲۰۲۳ نهایی شد. در کنار این روند، آلمان سیاست بلندمدت ترویج و توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر را دنبال کرد و در این زمینه، به تولیدکننده بزرگ تجهیزات و مصرف‌کننده بزرگ برق خورشیدی تبدیل شد. با این حال، در آخرین نظرسنجی انجام شده از مردم آلمان، بیش از ۵۰ درصد آن‌ها

موافق بازگشت به انرژی هسته‌ای بوده‌اند. این مسئله خود بیانگر وضعیت حاد انرژی در آلمان است. در طی مدت‌زمان ۲۷ سال و آن‌هم در شرایطی که در دو مقطع، مردم آلمان تلاش کردند تا انرژی هسته‌ای را حذف کنند، امروز تحت این الزام هستند که نمی‌توانند از چنین منبع انرژی عظیمی صرف‌نظر کنند.

ایتالیا نیز که پس از حادثه چرنوبیل، در یک رفرازدوم، رای به خروج کامل از صنعت انرژی هسته‌ای داده بود، پس از حادثه فوکوشیما و در حالی که زرمه‌های بازگشت به انرژی هسته‌ای در ایتالیا بلند شده بود، با رفرازدومی دیگر، قاطعانه بازگشت به انرژی هسته‌ای را رد کرد. با این حال در سال ۲۰۲۳ و تحت فشار بحران انرژی به وجود آمده از پس جنگ اوکراین، پارلمان ایتالیا، دولت را ملزم کرد تا انرژی هسته‌ای را در سبد انرژی ایتالیا، لحاظ کند. دولت ملونی نیز از این الزام استقبال کرده است و قرار است تا سال ۲۰۲۷ الزامات قانونی این امر را تکمیل کند.

اتریش و اسپانیا نیز از مخالفان انرژی هسته‌ای بوده‌اند و در مورد اسپانیا سیاست انرژی‌های تجدیدپذیر آنچنان با قدرت دنبال شده است که چندماه پیش و در پی ایجاد یک مشکل سراسری در شبکه تولید انرژی خورشیدی، برق بخش‌های قابل توجهی از اسپانیا به طور کامل قطع شد. این خود بیانگر حساسیت شدید این کشور نسبت به مسئله خطر انرژی هسته‌ای است. به‌گونه‌ای که به شکل دیوانه‌واری، خود را وابسته به شیوه‌ای از تولید انرژی کرده است که ماهیتا، پایداری عملیاتی ندارد و نوسانات آن بسیار شدید است.

حتی دولت بریتانیا که نگرانی و مخالفت قاطعی با انرژی هسته‌ای نداشته است، در طول سالهای اخیر و به دلیل فرسودگی نیروگاه‌های قدیمی و عدم سرمایه‌گذاری جدید، با افت درصد سهم انرژی هسته‌ای در سبد خود مواجه شده است تا جایی که امروز، تنها حدود ۱۵ درصد برق بریتانیا از انرژی هسته‌ای تامین می‌شود. این افت تا آنجا نگران‌کننده بوده است که وزارت خزانه‌داری بریتانیا، مستقیماً وارد عمل شده و در یک سرمایه‌گذاری دولتی، پروژه‌ای ۱۴ میلیارد پوندی برای احداث یک نیروگاه هسته‌ای، کلید زده است. در مقابل یک ائتلاف قدرتمند در اتحادیه اروپا به رهبری فرانسه، معتقد است که خروج آلمان و دیگر کشورها از صنعت انرژی هسته‌ای، یک اقدام کاملاً اشتباه و دیوانه‌وار بوده است. فرانسه، از ابتدا نسبت به برنامه هسته‌ای خود قاطعانه رفتار کرد و با یک سرمایه‌گذاری عظیم دولتی، امروز بیش از ۷۰ درصد برق خود را از انرژی هسته‌ای تامین می‌کند. این قاطعیت تا آنجا در فضای سیاست‌گذاری انرژی فرانسه رسوخ کرده است که حتی پیروزی احزابی که موافق تعدیل درصد انرژی هسته‌ای در سبد انرژی فرانسه بوده‌اند، عملاً نتوانسته است منجر به کاهش این درصد شود. تا جایی که حتی برنامه مصوب مجلس فرانسه در سال ۲۰۱۵، کم‌کم معلق است و اجرایی نمی‌شود. فرانسه امروز یک

پیمانکار بزرگ اجرای نیروگاه هسته‌ای در اروپا و در سراسر جهان است و همچنین یک صادرکننده برق به کشورهای اروپایی.

تحلیل این شکاف در ذهنیت تصمیم‌گیران، نیازمند درک وضعیت شناختی‌ای است که کشورها در آن قرار دارند. این اتفاقی نیست که کشورهای بازنده جنگ جهانی دوم، اینگونه نسبت به انرژی هسته‌ای موضع دارند و کشوری مثل فرانسه - به عنوان آخرین سنگر مقاومت اروپا در برابر انحلال کامل در چنگال ایالات متحده آمریکا - اینگونه مجدانه روند رو به رشد انرژی هسته‌ای را حفظ می‌کند. وضعیت شناختی هر کشور و متعاقب آن سوگیری‌های سیاستمداران‌شان در تصمیم‌گیری، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه سیاست‌گذاری صنعتی و توسعه فناوری، مبتنی بر یک درک فنی و جهان‌شمول نیست.

اگر اینگونه بود، آلمان و ژاپن باید به سادگی درک می‌کردند که انرژی هسته‌ای چگونه می‌تواند پایه و اساس پایداری شبکه یک کشور قرار گیرد و متقابلاً می‌توانستند درک کنند که انرژی‌های تجدیدپذیر چقدر می‌توانند غیرقابل اتکا باشند. اما سوگیری شناختی و حساسیت‌ها، می‌تواند مسئله را درست برعکس پیگیری کند. وقتی انرژی هسته‌ای در آن وضعیت شناختی، مردود باشد، باید در برابر وسوسه مزیت‌های آن مقاومت کرد و متقابلاً هر ضعفی در انرژی‌های تجدیدپذیر به جای مردود کردن آن، تبدیل به صورت مسئله‌ای برای حل کردن می‌شود. بخش عمده‌ای از تلاش‌ها برای ارزان کردن و افزایش کارایی باتری‌ها در سایه صورت مسئله پایداری موجه می‌شود. زیرا قرار است ترکیب فناوری‌های تولید انرژی تجدیدپذیر با یک سامانه باتری کارآمد و به‌صرفه، بتواند همان کاری را بکند که سوزاندن یک ماده با ظرفیت انرژی بالا انجام می‌دهد.

به نظر می‌رسد نفوذ فکری، سیاسی و اقتصادی ایالات متحده آمریکا بر روی آلمان و ژاپن، در این سوگیری شناختی، بی‌تاثیر نباشد. با این حال، باید توجه داشت که این اختلاف نظر بر سر انرژی هسته‌ای، یک اختلاف سلیقه نیست که طرفین را از طرق مختلفی، کامیاب کند. این بازی نهایتاً یک بازنده خواهد داشت و احتمالاً این بازنده، ائتلاف مخالفان انرژی هسته‌ای باشند. این را از آنجایی می‌توان درک کرد که خود آمریکا به عنوان مبلغ انرژی‌های تجدیدپذیر و یکی از سرمایه‌گذاران عمده روی بهبود فناوری باتری، هیچ‌گاه وارد دوقطبی هسته‌ای-تجدیدپذیر نشد. این بدان معنا بود که انرژی هسته‌ای برای ایالات متحده همچنان یک اولویت جدی است. تا جایی که نه تنها اختلافی میان احزاب آمریکا درباره لزوم تداوم قدرتمند توسعه انرژی هسته‌ای وجود ندارد بلکه شرکت‌های بزرگ خصوصی نظیر مایکروسافت و آمازون نیز وارد تعهداتی بلندمدت برای خرید برق تضمینی از نیروگاه‌هایی شده‌اند که سال‌هاست از مدار خارج‌اند. این یعنی آمریکا در کنار آغاز پروژه‌های جدید احداث نیروگاه‌های هسته‌ای،

حتی از احیای نیروگاه‌هایی که بعضاً بیش از ۲۰ سال از مدار خارج شده‌اند، نمی‌گذرد.

برای آمریکا انرژی‌های تجدیدپذیر، همچون حاشیه‌ای بر انرژی‌های اتکالپذیر نظیر سوخت‌های فسیلی و انرژی هسته‌ای مطرح است و بنابراین در سایه اتخاذ برنامه‌های مشابهی در چین، فرانسه، روسیه و حتی کشورهای نظیر ایران، اتکای هیستریک به انرژی‌های تجدیدپذیر، حتی با وجود توفیقات بسیار بزرگ در کاهش قیمت تولید و افزایش راندمان و اتکالپذیری، تلاشی شکست‌خورده خواهد بود. خصوصاً اگر روندهای جدید در تسهیل احداث نیروگاه‌های هسته‌ای را دنبال کرده باشیم، متوجه می‌شویم با ورود جدی و عملیاتی راکتورهای کوچک ماژولار (SMR)، هر آنچه درباره معایب اقتصادی احداث نیروگاه هسته‌ای، عنوان می‌شد، می‌تواند بی‌وجه شود.

حامیان انرژی‌های تجدیدپذیر، همواره یک دیو بزرگ را پیش‌شان پیش‌برد اهداف خود می‌کردند: خطر آلودگی و انفجار. امروز با روند ایمن شدن هرچه بیشتر راکتورهای هسته‌ای (چه از طریق مکانیسم‌های کنترلی پیشرفته‌تر، چه از طریق استفاده از فناوری نمک مذاب به جای بخار فشار بالا و نهایتاً چه از طریق استقبال از راکتورهای ماژولار)، این تیغ، کند شده است و همان‌طور که پیش‌تر در پیش‌شماره سوم هفته‌نامه کرانه ذکر کردیم، تلاش‌های مشابه برای کاهش آلودگی سوزاندن سوخت‌های فسیلی، می‌تواند برای مدت طولانی، اتکا به سوخت فسیلی و هسته‌ای را در جهان تمدید کند تا جایی که حتی سوزاندن زغال‌سنگ، بتواند استانداردهای زیست‌محیطی را برآورده کند.

در این میان، گویا هنوز تصمیمی در این باره در ایران گرفته نشده است. ایران، نه در سوخت فسیلی، نه در انرژی هسته‌ای و نه در انرژی‌های تجدیدپذیر، تصمیمی نگرفته است. و نشانه آن این است که گویا از هر سه خط به یک میزان استقبال می‌کند. مشهور است که هر کس اولویت‌های زیادی داشته باشد، در واقع اولویت ندارد. در جهانی که قدرت‌های بزرگی نظیر چین، ایالات متحده، روسیه و فرانسه، لحظه‌ای برای توسعه راکتورهای هسته‌ای تردید نمی‌کنند، در جهانی که بریتانیا بابت کمبود توجه کافی در حوزه سرمایه‌گذاری روی راکتورهای هسته‌ای، پشیمان است و در دوره‌ای که اتکا به انرژی‌های تجدیدپذیر، فشار زیادی به کشورهای نظیر آلمان و اسپانیا وارد کرده است، بلا تکلیفی اولویت‌های سیاست‌گذاری انرژی در ایران، امری بسیار خسارت‌بار خواهد بود. زیرا دسترسی به فناوری‌های لازم برای پیش‌برد هر کدام از این سه خط، به سهولت ممکن نیست و این‌طور نیست که ایران بتواند هر کدام از آن‌ها را از خارج از مرزها با هزینه‌ای معقول وارد کند. بنابراین تصمیم ما تعیین خواهد کرد که در کدام حوزه، باید سرمایه‌گذاری عظیم و متمرکز انجام داد و تحقیقات لازم را آغاز کرد.

با این حال، باید توجه داشت که این اختلاف نظر بر سر انرژی هسته‌ای، یک اختلاف سلیقه نیست که طرفین را از طرق مختلفی، کامیاب کند. این بازی نهایتاً یک بازنده خواهد داشت و احتمالاً این بازنده، ائتلاف مخالفان انرژی هسته‌ای باشند. این را از آنجایی می‌توان درک کرد که خود آمریکا به عنوان مبلغ انرژی‌های تجدیدپذیر و یکی از سرمایه‌گذاران عمده روی بهبود فناوری باتری، هیچ‌گاه وارد دوقطبی هسته‌ای-تجدیدپذیر نشد.





فناوری‌های دفاعی تنها در سایهٔ اتصال به اقتصاد ملی و مشارکت مردم می‌توانند اقتداری پایداری رقم بزنند

دفاع ملی، بازار و تکنولوژی

با همهٔ این‌ها و با اینکه شوروی پیش از ایالات متحده آمریکا توانسته بود به فناوری‌های سطح بالا و فناوری‌های فضایی دست یابد، بعد از مدتی این جایگاه را به ایالات متحده آمریکا واگذار کرد. چه طور چنین چیزی ممکن شد؟ شوروی نام نظامی بود که سازمان سیاسی و نظامی آن در رأس کشور قرار داشت و به مردم خدمات ارائه می‌داد. در شوروی مردم، دریافت‌کنندهٔ قدرت، کالا، رفاه، خدمات و امنیت بودند نه مولد و شریک توسعهٔ آن‌ها. گرچه در اثر فشار جنگ سرد، ارادهٔ پولادین سیاستمداران و دانشمندان شوروی باعث شده بود که سطح بالایی از فناوری نظامی و غیرنظامی تولید شود اما غیاب ملت شوروی و بخش خصوصی سبب شد فناوری و علم در شوروی ملی نه، بلکه حکومتی باشد. غیبت بازار و نیروهای مولد در فرایند ادارهٔ کشور و ادارهٔ جنگ، باعث شده بود که این کشور اقتصاد جنگ و اقتصاد ملی نداشته باشد. اسپوتنیک گرچه در بین مردم جهان و شهروندان آمریکایی، جایگاه ویژه‌ای به شوروی داده بود اما خود مردم در اتحاد جماهیر شوروی نمی‌توانستند ارتباطی با این قدرت جهانگیر برآمده از فناوری پیدا کنند. اسپوتنیک (فناوری برآمده از جنگ و

یکی از دوران‌های مهم تاریخ علم در غرب، دوران موسوم به «علم فناور» است که رهبری جهان از آن زمان به رهبری و برتری علمی و فناوری وابسته شد. عامل اصلی و اولیه چنین امری نیز در دوران جنگ و الزامات اقتدار نظامی پدید آمده بود. اسپوتنیک که نام اولین فضاپیمای اتحاد جماهیر شوروی بود، به طور نمادین آغاز و نشان این عصر واقع شده است. پیرامون اسپوتنیک مطالب بسیاری نوشته شده است و یکی از نقاط مهم مقایسهٔ رشد تکنولوژی در آمریکا و شوروی بوده است. اخبار اسپوتنیک نه تنها لرزه بر آمریکا بلکه بر کل جهان انداخته بود. آمریکایی‌ها به شدت ترسیده بودند و مردم در بهت و ناامیدی افتاده بودند. به نظر می‌رسید شوروی با دستیابی به این سطح از تکنولوژی، جهان را سرکوب کرده است و برای مدت‌ها احساس می‌شد دیگر نمی‌توان از اتحاد جماهیر شوروی نیرومندتر شد. رسیدن به فضا، شبیه هیچ یک از رویاهای ناباورانه بشر نبود. حتی شبیه اختراع هواپیما هم نبود. چون اختراع هواپیما یک رخداد علمی-فناورانهٔ صرف بود که به نظر برای تمام بشر دستاورد و ارمغان یکسانی داشت. اما اسپوتنیک اختراعی بود که به یک سازمان سیاسی-نظامی امکان قدرت و کنترل بر جمعیت و کشورهای دیگر را می‌داد. تکنولوژی‌ای که ذاتاً نظامی نبود اما برتری نظامی و سیاسی را به ارمغان می‌آورد.

ارادهٔ پولادین سیاستمداران و دانشمندان شوروی باعث شده بود که سطح بالایی از فناوری نظامی و غیرنظامی تولید شود اما غیاب ملت شوروی و بخش خصوصی سبب شد فناوری و علم در شوروی ملی نه، بلکه حکومتی باشد. غیبت بازار و نیروهای مولد در فرایند ادارهٔ کشور و ادارهٔ جنگ، باعث شده بود که این کشور اقتصاد جنگ و اقتصاد ملی نداشته باشد.



نیاز به قدرت) گرچه در شوروی پدید آمد اما در آمریکا امتداد یافت. چهارم اکتبر ۱۹۵۷ میلادی که اسپوتنیک به فضا پرتاب شد، آمریکا یک شکست بزرگ را تجربه کرد و آژیر خطر بزرگی در عقب ماندگی علمی و فناوری آن به صدا درآمد. اما ایالات متحده نه تنها به این ناامیدی پشت کرد، بلکه توانست این با این ضعف خود مواجه شود. پیش از این وقایع، به واسطه نگرانی در خصوص ضعف فناوری آمریکا و ایجاد هماهنگی بین حوزه فناوری و جنگ، یعنی دقیقاً از سال ۱۹۳۹ در حوزه فناوری، قوانین، سیاست گذاری و ساختارهای خاصی در آمریکا شکل گرفته بود که بتواند سه نیرو یعنی مردم، نخبگان و ایالت ها را در پیوند فناوری و جنگ وارد نماید. رئیس جمهور روزولت، مهندسی به نام وانوار بوش و سناتور کیلگور از عوامل اصلی این طراحی ها بودند. آنچه این سه تن، بنیان گذاشتند، تا امروز اساس سیاست های علمی فناوری آمریکا بوده است. و در مدت کوتاهی یعنی فاصله بین سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ آمریکا ثمره این تلاش را چشید و ژاپن را به واسطه قدرت فناوری بمب اتم مقهور کرد اما این کافی نبود. گویا پیروزی، آمریکا را در رخوت فرو برده بود. تا اینکه با ضربه اسپوتنیک متوجه شد در هموردی فناوری و نظامی گری موفق عمل نکرده است و دیگران از آن جلو زده اند. بعد از زلزله اسپوتنیک آمریکا تصمیم گرفت به طور جدی تری با بازار و بخش خصوصی تقسیم کار کند. دیگر مسئله، مانند زمان جنگ جهانی دوم، صرف کشف استعدادها، دادن امکانات به آن ها و گرفتن نتیجه از تلاش هایشان نبود بلکه طرح سیاست گذاری آمریکا در حوزه فناوری، از حمایت دولتی به تقسیم کار عمومی چرخیده بود. شرکت های خصوصی و نیروهای مولد در ساخت جنگ افزارهای مبتنی بر تکنولوژی وارد صحنه شدند و نیروهای بازار به چرخه آن کمک کردند. در سوی دیگر، سیاست آمریکا در نگهداشت جغرافیاهای سیاسی و اقتصادی، به حفظ فشار لازم برای بقا و نیرومند شدن این شرکت ها کمک می کرد. حتی جریان جهانی سازی نتوانست فشار این تنش را کاهش دهد چرا که نظم جهانی، مراقبت کردن می خواست و اتفاقاً

همین امر به مثابه یک نیروی نظامی و جنگی، باز باعث می شد تحقیقات و ابداعات فناوریانه جهت یابند و رشد کنند. نام های قدرتمندی همچون لاکهید مارتین - سازنده جنگنده های F-۳۵ - محصول این درک یعنی تقسیم کار با بخش خصوصی و توجه به بازار فناوری هستند.

هر کشوری بتواند بین رشد علم و فناوری، جنگ و اقتصاد ملی، نسبتی برقرار کند، می تواند ادعا کند که از مرزهای ملی خودش حراست می کند. منظور از مرز صرفاً مرز جغرافیایی یا سیاسی کشورها نیست. مرزهای امنیتی کشورها فراتر از مرزهای قراردادی آن ها هستند و ممکن است چند کشور همسایه اطراف یا حتی سرزمین های دورتر را هم شامل شود. مرزها تا آنجایی کشیده می شوند که سرنوشت مردمان یک قلمرو سیاسی را می توانند متأثر کنند. جمهوری اسلامی ایران، در تکاپوی خود برای رقم زدن سرنوشتی مستقل از برنامه های ابرقدرت های مستکبر، نیازمند عنصر تداوم است. تداوم است که می تواند ایران و تمام مردم جغرافیاهای هم مرز با خودش را تبدیل به یک بازیگر غیرقابل صرف نظر کند. مادامی که ایران نتواند نه تنها در درون خود بلکه در درون جغرافیای مقاومت، فناوری را همچون عنصری قدرتمند برای استقلال ملی به کار بگیرد و مردم را در آثار اقتصادی و سیاسی این فعالیت فناوریانه شریک کند، تداوم مذکور به چالش کشیده خواهد شد زیرا محصور بودن فناوری های بزرگ در عرصه نظامی، دشمن را به تلاش برای نابودی ما، امیدوار نگه می دارد. این امید دشمن، خود یکی از عوامل کنش های شدید علیه ماست. در حالی که اگر اقتصاد جنگ و زندگی، با یکدیگر پیوند بخورند، آنگاه قدرت تولید شده، بسیار سهمگین تر از آن است که حتی در برآوردهای غلط دشمن، بتوان به سادگی آن را از بین برد یا حتی تضعیف کرد.

این یعنی سیاست گذاری مذکور، خود مولد نوعی بازدارندگی برای کشور، از طریق ایجاد تغییر امکانات ما و تغییر محاسبات دشمن است. همانطور که در شماره پیشین درباره نوآوری باز، توضیح داده شد، اینجا نیز باز کردن صحنه، علاوه بر تولید چند برابر قدرت ملی، ضربه پذیری آن را آنقدر کاهش می دهد که ممکن است طمع دشمن به زدن ضربه، به شدت کاهش یابد.



بخشی از پوستر ارتش آمریکا برای فروش اوراق قرضه

سند

گزیده‌ای از رساله «چه کسی هزینه جنگ را می‌پردازد؟» نوشته «جان مینارد کینز» در باب عمومیت پرداخت هزینه‌های اقتصادی جنگ برای همه ملت چه کسی هزینه جنگ را می‌پردازد؟

چه کسی هزینه جنگ را می‌پردازد؟
گزیده‌ای از رساله «چه کسی هزینه جنگ را می‌پردازد؟» توسط «کینز» در باب عمومیت پرداخت هزینه‌های اقتصادی جنگ برای تمام ملت

این نوشته، به بررسی بهترین راه برای ایجاد سازگاری میان الزامات جنگ و نیازهای

مصرفی بخش خصوصی می‌پردازد.
من در سه مقاله که نوامبر گذشته در روزنامه تایمز منتشر شد، پیش‌نویس اولیه‌ای از طرحم را تحت عنوان «پس‌اندازهای اجباری» ارائه کردم. انتظار نمی‌رفت که چنین طرح نوآورانه‌ای با استقبال گرمی مواجه شود، اما از سوی کارشناسان و عموم مردم نیز رد نشد. هیچ‌کس راهکار بهتری پیشنهاد

نکرد. انتقاد رایج این بود که «افکار عمومی هنوز برای چنین ایده‌هایی آماده نیست»؛ و این انتقاد کاملاً درست بود. با این حال، زمانی خواهد رسید که همه ضرورت‌های اقتصاد جنگی را درک کنند و شواهد نشان می‌دهد که مردم آن‌قدرها هم از این واقعیت دور نیستند.
درمیان نظرات گوناگون، پیشنهادات

ارزشمندی نیز مطرح شد که در نسخه بازبینی شده این طرح، که با جزئیات بیشتری ارائه می شود، از آن ها بهره برده ام. در نسخه اولیه، تمرکز من بیشتر بر جنبه های فنی مالی بود و نتوانسته بودم به طور کامل به دستاوردهای عدالت اجتماعی که این طرح می توانست به ارمغان آورد، بپردازم. بنابراین در این بازبینی، تلاش کرده ام تا از دل ضرورت های جنگ، بهبودهای اجتماعی مثبتی را استخراج کنم. طرح کامل کنونی، شامل یارانه های نقدی همگانی برای خانواده ها، انباشت ثروت برای طبقه کارگر تحت کنترل خودشان، سبد کالاهای اساسی ارزان قیمت و مالیات بر سرمایه پس از جنگ، گامی به سوی برابری اقتصادی است که از هر آنچه در سال های اخیر انجام داده ایم، بزرگ تر است. در این امر نباید تناقضی دید. فداکاری های زمان جنگ، ما را وامی دارد تا با توجه بیشتری بار را از دوش کسانی که توان کمتری برای تحمل آن دارند، برداریم.

چنین طرحی را تنها می توان در مقایسه با یک جایگزین منصفانه قضاوت کرد، اما تاکنون هیچ جایگزینی معرفی نشده است. وزیر خزانه داری اخیراً توضیح داده که با پرداخت یارانه به هزینه های زندگی، قصد دارد از افزایش دستمزدها جلوگیری کند. این اقدام به عنوان بخشی از یک طرح جامع، هوشمندانه است، اما به تنهایی راه حل خوبی نیست، بلکه مشکل را تشدید می کند؛ زیرا با افزایش قدرت خرید، شکاف میان تقاضا و عرضه کالاها بیشتر می شود.

وزیر خزانه داری با این تحلیل موافق است. بنابراین امیدوارم که او به این تلاش برای ایجاد یک سیاست منسجم با نگاهی مثبت بنگرد. من با اطمینان معتقدم که اگر این طرح با اقتدار ارائه شود، با مخالفت عمومی مواجه نخواهد شد. هیچ کس انتظار ندارد که بدون فداکاری از این دوران عبور کند. ایراد طرح من این است که شاید حتی کمتر از حد لازم بلندپروازانه باشد و یک سال دیگر، آغازی بسیار محتاطانه برای یک وظیفه سنگین به نظر برسد.

از آنجا که نمی توان احتمال بی عملی یا اتخاذ راه حل های ناقص را نادیده گرفت،

می خواهم نتیجه آن را پیش بینی کنم. گمان می کنم برخلاف تصور عمومی، نتیجه فوری بی عملی، نه یک تورم افسارگسیخته، بلکه کمبود کالا خواهد بود. امروزه، تولیدکنندگان و خرده فروشان تمایلی به افزایش قیمت ها ندارند و ترجیح می دهند قفسه های خود را خالی کنند تا اینکه با افکار عمومی و سیاست های دولت در بیفتند. این کمبود، روشی بسیار ناعادلانه و ناکارآمد برای محدود کردن مصرف است و در نهایت، فشار تقاضا، موج تورم را به راه خواهد انداخت که تنها جایگزین واقعی است.

پیامد دیگر این وضعیت، فشار منفی بر تراز تجاری ماست. کمبود کالا در داخل، منابع را از صادرات منحرف کرده و به سمت مصرف داخلی سوق می دهد. این امر مانع از به کارگیری تمام توان جنگی ما می شود و ذخایر ارزی مان را سریع تر از آنچه باید، به پایان می رساند.

شانه خالی کردن از زیر بار این وظیفه خطیر، هم بزدلانه و هم احمقانه است. ملت ما آماده فداکاری است و فقط می خواهد بداند چه باید کرد. پیروزی ما ممکن است به این بستگی داشته باشد که به دنیا نشان دهیم می توانیم قدرت اقتصادی خود را چنان سازماندهی کنیم که یک دشمن توبه نکرده را برای همیشه از جامعه جهانی طرد کنیم.

کالج کینگ، کمبریج

فوریه، ۱۹۴۰

ج. م. کینز

ماهیت مسئله

سازماندهی برای جنگ برای یک جامعه آزاد آسان نیست. ما عادت به پیروی از متخصصان نداریم و به بداهه پردازی متکی هستیم. اما اکنون به ذهنی باز برای ایده های نو نیاز داریم. در جبهه نظامی، همه می دانند که بهترین راه برای پیروزی سریع، برنامه ریزی برای یک جنگ طولانی است. مضحک است که در جبهه اقتصادی بر مبنای دیگری عمل کنیم. ما با کمبود منابع مادی روبرو نیستیم، بلکه به گفته موسیو رینو، با کمبود «شفافیت و شجاعت» مواجهیم.

اگر رهبران فکری کشور، فارغ از جناح بندی های سیاسی، بتوانند با

شفافیت، ضرورت ها را برای خود و مردم توضیح دهند، شجاعت لازم فراهم خواهد شد. آن ها باید طرحی مبتنی بر عدالت اجتماعی ارائه دهند که از دوران فداکاری عمومی، نه بهانه ای برای تعویق اصلاحات، بلکه فرصتی برای کاهش نابرابری ها بسازد...

فرض ما این است که تولید را به حداکثر ظرفیت ممکن می رسانیم، تا جایی که می توانیم صادر می کنیم و با توجه به محدودیت های حمل و نقل و ذخایر ارزی، واردات انجام می دهیم. آنچه پس از کسر نیازهای جنگی و صادرات باقی می ماند، سهم مصرف غیرنظامیان خواهد بود. واضح است که این سهم تنها در صورتی افزایش می یابد که از توان جنگی خود بکاهیم یا ذخایر ارزی مان را سریع تر مصرف کنیم...

اما فارغ از اینکه تصمیمات چگونه گرفته می شوند، یک واقعیت اساسی وجود دارد: مقدار مشخص و محدودی کالا برای مصرف غیرنظامیان باقی خواهد ماند.

این مقدار ممکن است کم یا زیاد باشد، اما نکته کلیدی این است که مقدار آن ارتباط چندانی با میزان پول در جیب مردم ندارد. این یک تغییر بنیادین نسبت به دوران صلح است. در زمان صلح، اگر مردم پول بیشتری برای خرج کردن داشتند، تولید نیز افزایش می یافت و کالاهای بیشتری برای خرید وجود داشت. اما در زمان جنگ، اندازه کیک ثابت است. اگر سخت تر کار کنیم، می توانیم بهتر بجنگیم، اما نمی توانیم بیشتر مصرف کنیم...

نتیجه این حقیقت چیست؟

اینکه مردم به عنوان یک کل، با کسب درآمد بیشتر نمی توانند مصرف کل خود را افزایش دهند. البته هر فرد به تنهایی می تواند با داشتن پول بیشتر، سهم بزرگ تری از این کیک ثابت را به دست آورد، اما این کار تنها به قیمت کاهش سهم دیگران ممکن است.

بنابراین، آنچه به نفع یک فرد است، به ضرر کل جامعه تمام می شود. اگر همه با هم بیشتر خرج کنند، هیچ کس سودی نمی برد. اینجا فرصتی ایده آل برای یک طرح مشترک است؛ قانونی که همه ملزم به رعایت آن باشند. با چنین طرحی، کارگران

می‌توانند به اندازه قبل مصرف کنند و علاوه بر آن، پس‌اندازی برای آینده خود داشته باشند که در غیر این صورت به جیب طبقه سرمایه‌دار می‌رفت.

بدون چنین طرحی، افزایش دستمزدها تنها به افزایش قیمت‌ها منجر می‌شود. اگر درآمد همه ۲۰ درصد افزایش یابد و قیمت‌ها نیز ۲۰ درصد بالا بروند، هیچ‌کس در نهایت وضعیت بهتری نخواهد داشت. بخشی از هزینه جنگ باید از طریق استقراض تأمین شود، که به معنای به تعویق انداختن مصرف است. اگر اجازه دهیم قیمت‌ها بالا بروند، این قدرت خرید معوق به جای آنکه میان همه توزیع شود، به شکل بدهی ملی در دستان طبقه سرمایه‌دار متمرکز خواهد شد.

بنابراین، تقاضای اتحادیه‌های کارگری برای افزایش دستمزد به منظور جبران هزینه زندگی، تلاشی بیهوده و به ضرر خودشان است. این مانند قمار است که در آن، تنها گروه‌هایی خاص به قیمت آسیب دیدن دیگران، نفعی کوتاه‌مدت می‌برند. رهبران اتحادیه‌ها این را می‌دانند، اما تا زمانی که یک طرح جایگزین منسجم به آنها ارائه نشود، نمی‌توانند از خواسته‌های خود کوتاه بیایند...

ماهیت راه حل

حتی اگر نرخ دستمزدها ثابت بماند، به دلیل افزایش اشتغال، اضافه‌کاری و ورود نیروهای کار جدید (زنان، جوانان و بازنشستگان)، مجموع درآمدهای پولی کشور به شکل چشمگیری افزایش خواهد یافت. از طرف دیگر، همان‌طور که دیدیم، میزان کالاهای موجود برای مصرف کاهش می‌یابد.

این عدم توازن میان پول در دسترس و کالای موجود، تنها دو پیامد می‌تواند داشته باشد:

۱. خارج کردن قدرت خرید مازاد از بازار: یعنی دولت بخشی از پول مردم را پیش از آنکه خرج شود، از دسترس خارج کند.

۲. تورم: یعنی قیمت‌ها آن قدر بالا بروند که پول افزایش یافته مردم صرفاً برای خرید همان مقدار کالای سابق (و اکنون گران‌تر) کافی باشد. روشن است که راه حل ما باید بر پایه گزینۀ اول بنا شود. باید بخشی از درآمدهای افزایش یافته مردم از چرخه

مصرف خارج شود.

پس‌اندازهای داوطلبانه، اگر به میزان کافی باشند، می‌توانند این هدف را محقق کنند... اما آمارها نشان می‌دهد که اتکای صرف به پس‌اندازهای داوطلبانه برای پر کردن شکاف مالی جنگ، یک خوش‌خیالی است.

بنابراین، طرح رادیکال ما بر این اصل استوار است: بخشی از درآمد هر فرد باید به شکل «پرداخت معوق» (Deferred Pay) درآید.

این یعنی بخشی از درآمد افراد از مصرف فوری خارج شده و حق استفاده از آن به پس از پایان جنگ موکول می‌شود. این رویکرد دو مزیت بزرگ دارد:

عدالت در توزیع بار جنگ: فداکاری‌ها با توجه به توانایی افراد تقسیم می‌شود.

توزیع عادلانه ثروت پس از جنگ: «بدهی ملی» (که همان حق مصرف معوق است) به جای تمرکز در دست ثروتمندان، میان تمام کسانی که فداکاری کرده‌اند توزیع می‌شود. این طرح با سه اصل دیگر تکمیل می‌شود: تأمین مالی از طریق مالیات بر سرمایه: این پرداخت‌های معوق در نهایت از طریق یک «مالیات عمومی بر سرمایه» پس از جنگ تسویه خواهد شد تا بدهی ملی افزایش نیابد.

حمایت از اقشار کم‌درآمد: با تعیین حداقل درآمد معاف از کسورات، مقیاس تصاعدی و یارانه‌های خانواده، از کاهش مصرف خانواده‌های کم‌درآمد جلوگیری می‌شود. در نتیجه، مصرف خانواده‌های جوان و کم‌درآمد افزایش یافته و مصرف گروه‌های پردرآمد به طور متوسط یک سوم کاهش می‌یابد.

کنترل هزینه زندگی: با مرتبط کردن افزایش دستمزدها به یک «سبد کالای آهنین» (Iron Ration) از کالاهای اساسی و سهمیه‌بندی شده، از مارپیچ تورمی دستمزد-قیمت جلوگیری می‌شود...

ظرفیت تولید و درآمد ملی ما برای محاسبه اندازه «کیک» مصرفی غیرنظامیان، باید سه عامل را تخمین بزنیم:

۱. حداکثر تولیدی که با منابع موجود (نیروی کار، کارخانه‌ها و مواد اولیه) قادر به سازماندهی آن هستیم.

۲. سرعتی که می‌توانیم با آن، با ایجاد کسری

تجاری (واردات بیش از صادرات)، از ذخایر ارزی خود استفاده کنیم.

۳. میزان منابعی که صرف تلاش جنگی می‌شود.

در سال منتهی به مارس ۱۹۳۹، تولید ملی ما حدود ۴,۸۵۰ میلیون پوند بود. این تولید را می‌توان با جذب بیکاران، به کارگیری نیروهای جدید و افزایش ساعات کاری، حدود ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش داد. با فرض یک افزایش ۱۷.۵ درصدی، ۸۲۵ میلیون پوند به ظرفیت تولید اضافه می‌شود.

دو منبع دیگر نیز در دسترس است: کاهش سرمایه‌گذاری: می‌توان بخشی از منابعی را که صرف نگهداری و توسعه سرمایه‌های موجود (کارخانه‌ها، ساختمان‌ها و...) می‌شود، به سمت تولید جنگی هدایت کرد. از این محل می‌توان حدود ۴۵۰ میلیون پوند سرمایه آزاد کرد.

استفاده از ذخایر خارجی: با فروش دارایی‌های خارجی و استقراض، می‌توانیم سالانه تا ۳۵۰ میلیون پوند کسری تجاری را تأمین مالی کنیم.

در مجموع، این سه منبع، ۱,۶۲۵ میلیون پوند (۸۲۵ + ۴۵۰ + ۳۵۰) منابع جدید برای دولت فراهم می‌کنند.

حال این را با هزینه‌ها مقایسه کنیم. در پاییز ۱۹۳۹، هزینه‌های دولت نسبت به دوران صلح، حدود ۱,۵۰۰ میلیون پوند افزایش یافته بود. اگر ما به حداکثر ظرفیت تولید رسیده بودیم، ۱۲۵ میلیون پوند مازاد برای افزایش مصرف خصوصی وجود داشت. اما واقعیت این است که ما هنوز از ظرفیت کامل خود بسیار فاصله داریم. بنابراین، حتی حفظ سطح مصرف فعلی نیز به قیمت کاهش سریع‌تر از حد مجاز موجودی کالاها و ذخایر ارزی تمام می‌شود. علاوه بر این، هزینه‌های جنگی ما هنوز به اوج خود نرسیده است. اگر فرض کنیم این هزینه‌ها ۳۵۰ میلیون پوند دیگر افزایش یابند و ما نیز به حداکثر تولید برسیم (یک فرض خوش‌بینانه)، باز هم برای رسیدن به تعادل، مصرف کل جامعه باید ۲۲۵ میلیون پوند کمتر از سطح پیش از جنگ باشد.

این یعنی ما باید ۸۲۵ میلیون پوند (درآمد ناشی از افزایش تولید) را از چرخه مصرف خارج کنیم و علاوه بر آن، ۲۲۵ میلیون پوند دیگر از قدرت خریدی که قبلاً صرف مصرف می‌شد

را نیز کاهش دهیم.

این همان هسته اصلی مسئله است: در حالی که درآمدها افزایش می‌یابد، مصرف باید کاهش یابد...

فصل پنجم: طرحی برای پرداخت معوق، یارانه‌های خانواده و سهمیه ارزان اکنون به نقطه‌ای از بحث رسیده‌ام که باید میان صراحت بیش از حد و کلی‌گویی یکی را برگزینم...

ما به این نتیجه کلی رسیده‌ایم که با در نظر گرفتن افزایش تولید جنگی و با احتساب بازده مالیات‌های قبل از جنگ و پس‌اندازهایی که در هر صورت می‌توانیم به آنها تکیه کنیم، حدود ۹۵۰ میلیون پوند از درآمدهای خصوصی باقی می‌ماند که نباید خرج شود بلکه باید به تأمین مالی جنگ اختصاص یابد.

من پیشنهاد می‌کنم که شاید بتوان تا نیمی از این مبلغ، یعنی ۵۰۰ میلیون پوند، را از طریق مالیات تأمین کرد. در واقع، مالیات‌های جنگی که قبلاً توسط سر جان سایمون در بودجه اضطراری وضع شده‌اند، ممکن است در یک سال کامل ۴۰۰ میلیون پوند از این مبلغ را فراهم کنند. این شامل حداقل ۱۰۰ میلیون پوند از محل مالیات بر سودهای بادآورده است. ابزارهای مالی دیگر، از جمله مالیات بر فروش برخی کالاهای غیرضروری، می‌توانند ۱۰۰ میلیون پوند دیگر را نیز تأمین کنند. اما افزایش بیش از این مبلغ از طریق نظام مالیاتی موجود، بدون لطمه زدن به عدالت و کارایی، دشوار خواهد بود.

ایده پرکردن شکاف باقیمانده ۴۵۰ میلیون پوندی، تنها از طریق پس‌اندازهای داوطلبانه، خیالی بیش نیست. باید به خاطر داشت که ما قبلاً فرض کرده‌ایم که مردم سالانه ۹۰۰ میلیون پوند به دولت وام می‌دهند. این پس‌اندازهای اضافی باید عمدتاً از گروه‌های کم‌درآمد تأمین شود که مستلزم تغییری اساسی در عادات خرج کردن آنهاست که هیچ نشانه‌ای از آن وجود ندارد.

به همین دلایل، میزان کاهش هزینه‌های بالقوه گروه‌های کم‌درآمد، صرف‌نظر از روش اتخاذ شده، تقریباً یکسان خواهد بود. تورم بدترین گزینه است، زیرا به ناچار به نفع طبقه کارآفرین تمام می‌شود

و ممکن است برای کارگر به معنای کاهش ۲۰ درصدی ارزش واقعی درآمدش باشد. مالیات‌های جدید، مانند مالیات بر فروش یا دستمزد، نیز مانند تورم، در نهایت کارگران را از بهره‌مندی از درآمد حاصل از کار سخت‌ترشان محروم می‌کنند. آنها سخت‌تر کار خواهند کرد، اما به عنوان یک گروه، هرگز از آن نفع شخصی نخواهند برد. این همان چیزی است که اگر خزانه‌داری و رهبران اتحادیه‌های کارگری بر سر تنها چیزی که به راحتی بر آن توافق می‌کنند، یعنی بی‌عملی و رد ایده‌های جدید، به توافق برسند، به ناچار اتفاق خواهد افتاد. آیا راه بهتری وجود ندارد؟ ما دیده‌ایم که از نظر فیزیکی غیرممکن است که جامعه به عنوان یک کل، معادل تلاش جنگی افزایش یافته خود را اکنون مصرف کند. این بدیهی است. تلاش جنگی برای پرداخت هزینه جنگ است؛ نمی‌تواند همزمان مصرف را نیز افزایش دهد. بنابراین، کسانی که این تلاش را انجام می‌دهند، تنها دو گزینه برای انتخاب دارند: یا می‌توانند از مصرف معادل آن به کلی صرف‌نظر کنند؛ یا می‌توانند آن را به تعویق بیندازند.

برای هر فرد، حفظ حقوق مربوط به ثمره کارش، حتی اگر مجبور باشد از بهره‌مندی از آن صرف‌نظر کند، یک مزیت بزرگ است. ثروت شخصی او به این ترتیب افزایش می‌یابد. زیرا ثروت همین است - اختیار بر حق مصرف معوق.

این ما را به راه حل می‌رساند. بخش مناسبی از درآمد هر فرد باید به شکل پرداخت معوق باشد...

نظام اتخاذ شده در فرانسه شایان ذکر است که پیشنهاد‌های این جزوه در مقایسه با اقدامات اتخاذ شده در هر یک از دو کشور متخاصم دیگر، چه دشمن و چه متحد، فوق‌العاده ملایم است (و چه‌بسا در آینده معلوم شود که بسیار ملایم‌تر از توان مالی ما بوده است).

در آلمان، شایعاتی مبنی بر اجرای یک نظام «پرداخت معوق» وجود دارد. اما اگر این گزارش‌ها درست باشند، این اقدام تنها بخشی از یک بسته سیاست‌گذاری بسیار شدیدتر است؛ سیاست‌هایی نظیر تثبیت کامل دستمزدها، قیمت‌ها و ساعات کار، یک نظام جامع سهمیه‌بندی، کمبود کالا در

فروشگاه‌ها، و انواع ممنوعیت‌ها. علاوه بر این، کسورات اجباری از دستمزدها در آلمان چندین برابر سنگین‌تر از طرح پیشنهادی من برای گروه‌های کم‌درآمد است. اگر ما نیز چنین کنترل شدیدی بر مصرف عمومی اعمال می‌کردیم، می‌توانستیم توان جنگی خود را تا ۵۰ درصد یا بیشتر افزایش دهیم. بنابراین، رد کردن طرحی با حداقل مقیاس پیشنهادی من، ما را با خطری جدی مواجه خواهد کرد.

از آنجا که هدف ما پرهیز از نظام توتالیتر آلمانی است، بهتر است نگاهی به اقدامات متحد خود، فرانسه، بیندازیم. به نظر می‌رسد به دلیل سانسور و دلایل دیگر، ما از تحولات داخلی فرانسه بی‌خبریم. به گمان من، افکار عمومی بریتانیا از گستردگی کنترل دولت فرانسه بر دستمزدها و شرایط کار آگاهی ندارد.

در فرانسه، بر اساس احکام رسمی (که آخرین آن در ۱۶ نوامبر ۱۹۳۹ صادر شد)، کنترل کاملی بر دستمزدها و شرایط کار، به ویژه در صنایع نظامی، برقرار شده است. کارفرمایان از پرداخت دستمزد بالاتر از سقف تعیین شده (معمولاً سطح پیش از جنگ) منع شده‌اند و کارگران نیز نمی‌توانند بدون اجازه شغل خود را تغییر دهند. به این ترتیب، هرگونه روند افزایشی در دستمزدها از همان ابتدا به طور قانونی سرکوب شده است.

علاوه بر این، «صندوق همبستگی ملی» تأسیس شده که هزینه‌های غیرنظامی جنگ را پوشش می‌دهد. منابع این صندوق از طریق مالیات بر سودهای بادآورده و یک مالیات عمومی بر دستمزدها تأمین می‌شود. این مالیات شامل موارد زیر است:

الف) ۱۵ درصد از دستمزد کارگرانی که مشمول خدمت سربازی هستند اما در مشاغل کلیدی معاف از خدمت کار می‌کنند.

ب) تمام دستمزد کارگران برای ساعات کاری بین ۴۰ تا ۴۵ ساعت در هفته، و یک سوم دستمزد برای ساعات کاری بالای ۴۵ ساعت. (این مورد به تنهایی نزدیک به ۱۵ درصد دیگر از دستمزد را کسر می‌کند).

در مقابل، دولت فرانسه تلاش می‌کند هزینه زندگی را در سطح پیش از جنگ ثابت نگه دارد، هرچند تاکنون از سهمیه‌بندی



گسترده پرهیز کرده است.

این گزارش شاید کامل نباشد، اما امیدوارم یک کارشناس فرانسوی را ترغیب کند تا تصویر دقیق‌تری از جبهه داخلی فرانسه به ما ارائه دهد.

در پایان ژانویه ۱۹۴۰، نخست‌وزیر فرانسه، آقای دالادیه، در نطقی رادیویی خطاب به ملت گفت:

«فرزندان ما با رفتن به جبهه، تحولی کامل را در زندگی خود پذیرفتند. کسانی که در پشت جبهه مانده‌اند نیز باید بپذیرند که زندگی خود را متحول کنند. آن‌ها باید منافع شخصی را فدا کرده و از برخی راحتی‌ها دست بکشند. مهم‌تر از همه، باید تمام توان خود را در خدمت جامعه فرانسه به کار گیرند. پنهان کردن این حقیقت که قدرت مادی آلمان هولناک است، کاری عبث و حتی جنایتکارانه است... امروز خطاب من به فرانسه‌ی پشت جبهه است. می‌خواهم صریح و بی‌پرده سخن بگویم. ضروری است که شما با کار، فداکاری و انضباط، احترام سربازان در جبهه را به دست آورید.» او در پایان، تبلیغات آلمان را این‌گونه توصیف کرد: «به ثروتمند می‌گوید: "سرمایه‌ات را از دست خواهی داد." به کارگر می‌گوید: "این جنگ، جنگ ثروتمندان است." به روشنفکر می‌گوید: "هرآنچه دوست داری نابود خواهد شد." و به ماجراجو می‌گوید: "فردی مثل تو می‌تواند از این بدبختی‌ها برای خود ثروتی بسازد.»

چه بهتر که این جزوه را با این کلمات فصیح رهبریک ملت در حال جنگ به پایان برسانیم؛ هرچند شاید این سخنان، استدلال‌های دقیق و بشردوستانه و پیشنهاد‌های ملایم صفحات پیشین را ناچیز و ضعیف جلوه دهد.

مرکز مطالعات راهبردی

گزارش نهاد

در هر جمله، گزاره از نهاد خبر می‌دهد. نهادهای حاکمیتی، مسائل حاکمیتی دارند. و در راس این مسائل، امر «سازمان‌دهی» قرار دارد. پس هر گفت‌وگوی سازنده‌ای با حاکمیت باید نظری به «سازمان‌دهی» داشته باشد. اما این گفت‌وگو باید از چه فرمی تبعیت کند؟ فرم گفت‌وگو با مردان سیاست و مدیران چه باید باشد؟ این فرم هرچه که هست، با آن‌چه که در گفتار دانشگاهی و گفت‌وگو در حوزه عمومی می‌بینیم، متفاوت است. «گزارش نهاد» تلاشی است برای تدارک این فرم.

حکمرانی در آستانه جنگ

موسسه علم و سیاست اشراق
زمستان ۱۴۰۳

بررسی مساله موسیقی در جمهوری اسلامی ایران و پیشنهاد یک چارچوب سیاستی

موسسه علم و سیاست اشراق
زمستان ۱۴۰۱

سیاست‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در محور مقاومت

ارزیابی و پیشنهاد

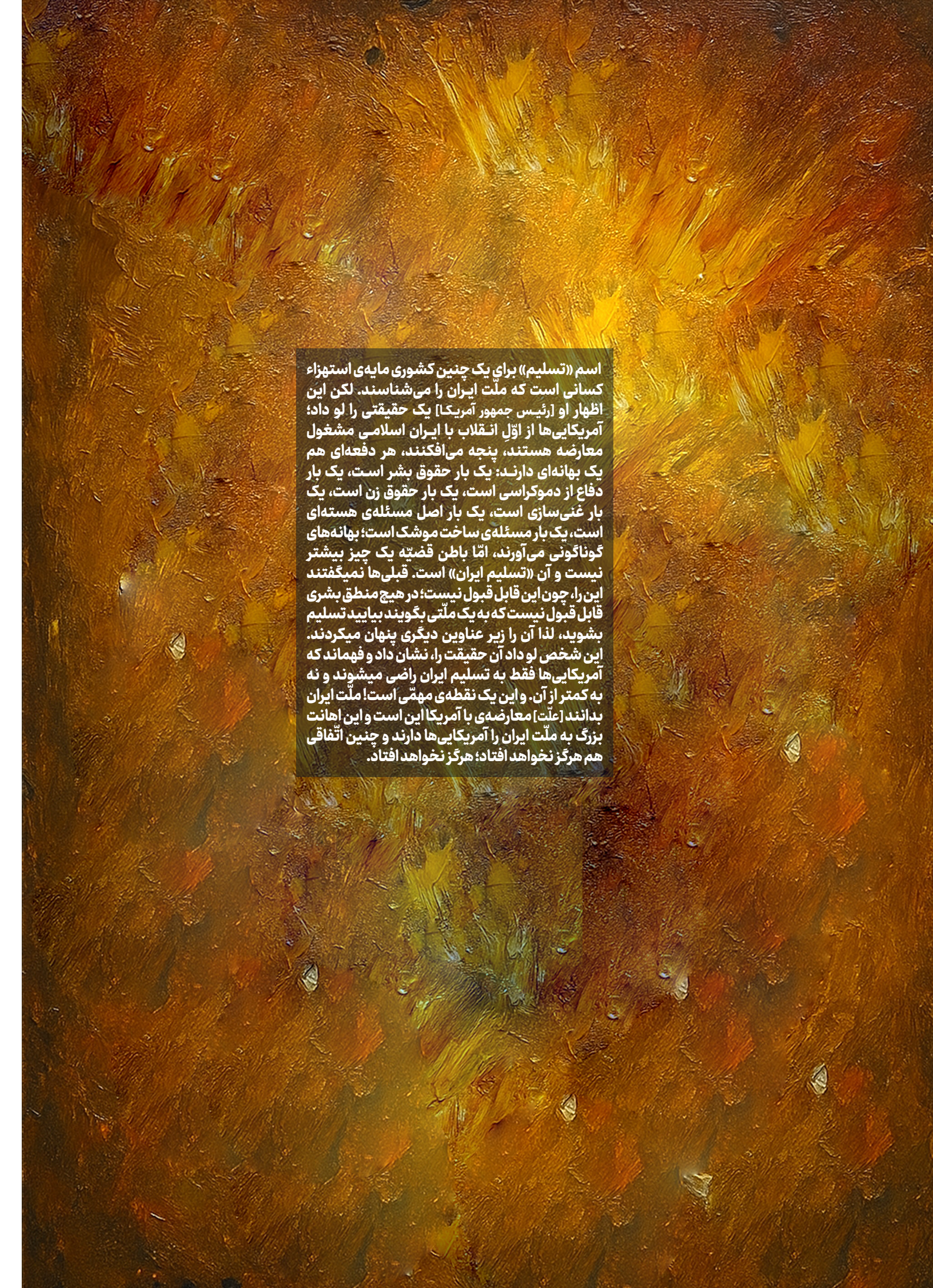
موسسه علم و سیاست اشراق
زمستان ۱۳۹۶

سیاست‌های موسیقی در جمهوری اسلامی ایران

ارزیابی و پیشنهاد

موسسه علم و سیاست اشراق
زمستان ۱۳۹۶

وضعیت تولید و عرضه فیلم در پلتفرم‌های وی‌اودی در ایران الزامات قانونی و سیاستی



اسم «تسلیم» برای یک چنین کشوری مایه استهزاء کسانی است که ملت ایران را می‌شناسند. لکن این اظهار او [رئیس جمهور آمریکا] یک حقیقتی را لو داد؛ آمریکایی‌ها از اوّل انقلاب با ایران اسلامی مشغول معارضة هستند، پنجه می‌افکنند، هر دفعه‌ای هم یک بهانه‌ای دارند: یک بار حقوق بشر است، یک بار دفاع از دموکراسی است، یک بار حقوق زن است، یک بار غنی‌سازی است، یک بار اصل مسئله‌ی هسته‌ای است، یک بار مسئله‌ی ساخت موشک است؛ بهانه‌های گوناگونی می‌آورند، اما باطن قضیه یک چیز بیشتر نیست و آن «تسلیم ایران» است. قبلی‌ها نمی‌گفتند این‌را، چون این قابل قبول نیست؛ در هیچ منطق بشری قابل قبول نیست که به یک ملّتی بگویند بیایید تسلیم بشوید، لذا آن را زیر عناوین دیگری پنهان میکردند. این شخص لو داد آن حقیقت را، نشان داد و فهماند که آمریکایی‌ها فقط به تسلیم ایران راضی میشوند و نه به کمتر از آن. و این یک نقطه‌ی مهمی است! ملت ایران بدانند [علّت] معارضه‌ی با آمریکا این است و این اهانت بزرگ به ملّت ایران را آمریکایی‌ها دارند و چنین اتّفاقی هم هرگز نخواهد افتاد؛ هرگز نخواهد افتاد.